

رویدادهای جهان

بولتن شماره ۸۵

مهر ۱۳۷۶

شرکت پژوهشی پیام پیروز

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

در این شماره

- ۳..... بی تفاوتی سیاسی / کارل مارکس
- ۵..... آینده سرمایه داری / ژاک شامبیز (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه)
- ۸..... تاریخچه مختصری از مبارزات جنبش کارگری ایران / سردار
- ۱۰..... اصول کمونیسم / فریدریش انگلس
- ۱۷..... زن در اسلام / کفاش زاده
- ۱۸..... طرح پیشنهادی برای تشکیل و اساسنامه سازمان علنی «اتحاد دمکراتهای ایران»
- ۲۰..... سیدجمال الدین اسدآبادی : مصلحی مترقی یا فراماسیونری فعال
- ۲۷..... مافیا در روسیه
- ۲۸..... آموزش لنین / محمد پورهرمزبان
- ۳۱..... سالگرد شهادت دکتر محمد نجیب الله، شهید کبیر جنبش جهانی چپ
- ۳۲..... فراخوان مقاله برای ارسال مقالات پیرامون «ماهیت دین و برخورد چپ نو به دین در ایران»

بی تفاوتی سیاسی

ک - مارکس

«طبقه کارگر مجاز نیست که خود را به عنوان یک حزب سیاسی مشکل سازد و به هیچ بهانه‌ای اجازه ندارد دست به یک عمل سیاسی بزند، زیرا که مبارزه علیه دولت به معنی به رسمیت شناختن دولت است و این با اصول ابدی در تضاد می‌باشد کارگران حق ندارند دست به هیچ‌گونه اعتصابی بزنند زیرا به خاطر نائل آمدن به افزایش مزد کار و یا جلوگیری از تقلیل آن، نیروها را به هدر دادن به معنی قبول سیستم کارمزدی است و این در تضاد با اصول ابدی رهایی طبقه کارگر است!

اگر کارگران در مبارزه سیاسیشان بر علیه دولت بورژوازی فقط به این علت با یکدیگر متحد بشوند، که امتیازاتی کسب کنند، آنوقت مصالحه‌هایی خواهند کرد و این با اصول ابدی در تضاد می‌باشد! به این جهت هرگونه جنبش مسالمت‌آمیز - همانطور که کارگران انگلیسی و آمریکایی به مقتضای عادات بدشان انجام می‌دهند - باید مطرود شناخته شود. کارگران نباید به خاطر دسترسی به حد قانونی کار روزانه نیروهای خود را تلف کنند، زیرا این به معنی مصالحه با کارفرمایان است - که در این صورت به جای ۱۴ یا ۱۶ ساعت فقط ۱۰ یا ۱۲ ساعت، کارگران را استمار خواهند کرد. همچنین آنها نباید بکوشند که بر مبنای ممنوعیت قانونی از کار کردن دختران کمتر از ۱۰ سال در کارخانه‌ها، جلوگیری به عمل آورند، زیرا این قانون، استمار پسرچه‌های کمتر از دهسال را منتفی نمی‌سازد. به این ترتیب آنها حاضر به مصالحه جدیدی می‌شوند و این با پاکی و بی‌پیرایگی اصول ابدی منافات دارد!

از این مهمتر آن که کارگران اجازه ندارند - همانطور که در جمهوری آمریکا روی داده است - خواهان آن باشند که دولت - که بودجه‌اش از طرف طبقه کارگر تأمین می‌شود، موظف باشد که برای فرزندان کارگران، تعلیمات ابتدایی را تضمین نماید، زیرا که تعلیمات ابتدایی، هنوز جنبه تعلیمات جهانی را پیدا نکرده است. بهتر است کارگران زن و مرد قادر به خواندن و نوشتن و حساب کردن نباشند تا این که توسط یک آموزگار در یک مدرسه دولتی تعلیم داده شوند و به مراتب بهتر آن است که نادانی و کار ۱۶ ساعته روزانه، کارگران را فرسوده سازد تا آن که اصول ابدی لطمه‌دار گردند!

اگر مبارزه سیاسی طبقه کارگر اشکال قهرآمیز را به خود بگیرد و اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جانشین دیکتاتوری بورژوازی سازند، در این صورت مرتکب جنایت وحشت‌انگیز لطمه‌دار ساختن اصول شده‌اند، زیرا آنها به جای آن که اسلحه به دست بگیرند و دولت را از میان بردارند، به خاطر ارضای نیازمندیهای دنیوی بی‌مقدار روزانه‌شان و به خاطر درهم شکستن مقادیر بورژوازی یک فرم انقلابی و موقتی، به دولت می‌بخشند. کارگران نباید هیچ سازمان تعاونی حرفه‌ای برای حرفه‌های خود تشکیل بدهند، زیرا آن به این وسیله تقسیم کار اجتماعی را - همانطور که در جامعه بورژوازی وجود دارد - ابدی می‌سازند. این تقسیم کار که کارگران را از یکدیگر جدا می‌سازد شالوده واقعی بردگی آنهاست.

به عبارت دیگر، کارگران باید دست روی دست بگذارند و قوتشان را برای جنبش‌های سیاسی و اقتصادی به هدر ندهند. تمام این جنبش‌ها نمی‌توانند شامل چیزی جز نتایج بلاواسطه برای آنها باشند. آنها باید به عنوان انسانهای مذهبی حقیقی برای نیازمندیهای روزمره ارزشی قائل نباشند و باید با کمال اعتقاد اعلام نمایند که اگر طبقه‌شان به چهار میخ کشیده شود و نژادشان نابود گردد باز هم نباید به اصول ابدی خللی وارد بیاید! همانطور که مسیحیان باید معتقد به موعظه کشیش باشند و از تعلقات مالی دنیوی پرهیز کنند و فقط

توجه به آن داشته باشند که به بهشت نائل آیند. حالا شما به جای بهشت بخوانید استحاله اجتماعی، که در یک بامداد زیبا، در یک گوشه از دنیا بوقوع خواهد پیوست، چیزی که هیچ کس نمی‌داند چگونه و بوسیله چه کسی تحقق خواهد یافت. البته هر دوی اینها به یک اندازه گمراه کننده می‌باشند. بنابراین طبقه کارگر باید با رفتاری شبیه یک گله گوسفند فربه، در انتظار این به اصطلاح استحاله اجتماعی بنشیند و دولت را به حال خود بگذارد، از پلیس بترسد و قوانین را محترم بشمارد و بدون هیچگونه تعرض خود را آماجگاه گلوله قرار دهد.

کارگران باید در زندگی عملی روزمره‌شان، مطیع‌ترین نوکران دولت باشند ولی در باطن با تمام نیرویشان به موجودیت آن معترض باشند و با خریدن و خواندن نوشته‌هایی که مربوط به از میان بردن دولت می‌باشند، انزجار شوریک خود را نسبت به آن، اعلام دارند. البته آنها باید متوجه باشند، که به جز ایراد نطق و خطابه درباره جامعه آینده - که شامل نیستی این نظام منفرجه می‌باشد. باید از هر نوع مقاومتی در مقابل نظام سرمایه‌داری، خودداری کنند!

هیچ کس منکر آن نیست که اگر سردمداران بی‌تفاوتی سیاسی، تا این اندازه باز و بی‌پرده صحبت می‌کردند، از مدت‌ها قبل بوسیله طبقه کارگر طرد شده بودند و طبقه کارگر این موضوع را به عنوان توهین بورژواهای معتقد به نظریات سخیف و یا اشراف فاسد تلقی می‌کرد. بورژواها و اشراف که تا این اندازه نادان یا ساده لوح هستند که از دادن هر نوع وسیله مبارزه‌ای به طبقه کارگر خودداری می‌کنند و معتقدند که بایستی تمام وسایل مبارزه جامعه‌کنونی را در دست داشت. در حالی که شرایط مرگبار این مبارزه با فائزهای ایده‌آلیستی - ای که این استادان علوم اجتماعی به نام آزادی، خودمختاری و هرج و مرج آن را به مرحله ملوکوتی رسانده‌اند - در انطباق نمی‌باشند.

البته اکنون جنبش طبقه کارگر اقتدر نیرومند است که این فیل آتروپهای [انسان دوستان] فرقه گرا، دیگر جرأت آن را ندارند که همان حقایق بزرگ را - که مرتباً در مورد مبارزه اقتصادی اعلام می‌داشتند - باز هم تکرار کنند. آنها ترسو تر از آن هستند که این حقایق را حتی در مورد اعتصاب، اتحاد کارگران، سازمانهای تعاونی و یا راجع به قوانین مربوط به کار زنان و اطفال و یا درباره محدود ساختن ساعات کار روزانه و غیره و غیره، به کار ببرند.

حالا ببینیم که اینها تا چه اندازه می‌توانند به سنتهای خوب، به حجب و حیاء، به صداقت و به اصول ابدی استناد بورزند!

اولین سوسیالیست‌ها (فوریر، اوئن، سن سیمون و غیره) - از آنجا که مناسبات اجتماعی هنوز به آن اندازه تکامل نیافته بود که طبقه کارگر بتواند خود را به عنوان حزب سیاسی مشکل سازد - مجبور بودند که از حد رؤیاهای مربوط به جامعه نمونه آینده پا فراتر نگذارند و تمام کوشش‌ها از قبیل اعتصاب، اتحاد کارگران و اقدامات سیاسی‌ای را - که کارگران برای بهبود وضع خود به عمل می‌آوردند - محکوم سازند. البته اگر، ما حق داشته باشیم که منکر این پدرسالاران سوسیالیزم بشویم - همانطور که شیمیدان مدرن حق ندارند، اسلاف خود یعنی کیمیاگران را نفی کنند - باید از این موضوع پرهیزیم که مرتکب اشتباهات آنها بشویم، اشتباهاتی که اگر ما بدعت آن را گذاشته بودیم، غیر قابل بخشایش می‌بودند.

مع الوصف مدت‌ها بعد - یعنی در سال ۱۸۳۹ - و وقتی که مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر در انگلستان خصلت کاملاً برجسته‌ای کسب کرده بود - «برای» یکی از شاگردان اوئن و یکی از کسانی که مدت‌ها قبل از پرودون موتوآلیسم^۱ را کشف کرده بود کتابی تحت عنوان «کار به عنوان مرض و کار به عنوان دارو» را نوشت. او در یکی از فصل‌های کتابش درباره بی‌اثر بودن همه داروهایی که باید بوسیله یک مبارز متقابل به دست آورده شوند، تمام جنبش‌های اقتصادی و سیاسی کارگران انگلستان را به شدت مورد انتقاد

قرار می‌دهد و جنبش سیاسی، اعتصاب، کوتاه کردن مدت کار، تنظیم کار کارخانه برای زنان و اطفال را، محکوم می‌کند زیرا به عقیده او، تمام اینها به جای آن که ما را از وضع کنونی جامعه بیرون بیاورند، فقط موجب زنجیر کردن ما به آن می‌شوند و فقط اختلافات را، بیشتر تشدید می‌نمایند.

و اکنون به آن دکتر به اصطلاح علم الاجتماع یعنی پرودون می‌پردازیم. استاد بزرگ «برای» در عین آن که شهادت آن را داشت که بی‌پروا بر ضد تمام جنبش‌های اقتصادی (اتحاد کارگران، اعتصابات و غیره) - که با تئوری موتوالیسم حلال مشکلات او در تضاد بودند - اظهار نظر نماید، مع الوصف بوسیله آثارش و شرکت شخصی خود، مبارزه سیاسی طبقه کارگر را تقویت می‌کرد، ولی شاگردان او جرأت آن را نداشتند که علناً بر ضد جنبش قد علم کنند. در ۱۸۴۷ - وقتی اثر بزرگ استاد به نام «سیستم تضادهای اقتصادی» منتشر شد - من تمام سفسطه‌های ضد جنبش کارگری او را رد کردم. ولی در ۱۸۶۴ بعد از تصویب قانون «لکس اولیو» - یعنی قانونی که در سطح بسیار محدودی حق اتحاد را برای کارگران فرانسه قائل می‌شد - پرودون در کتابش تحت عنوان «لیاقتهای سیاسی طبقه کارگر» - که چند روز بعد از مرگش منتشر شد - باز به همان موضوع متوسل شده بود.

حملات استاد آنقدر به مذاق بورژوازی گوارا بود که «تایمز» به مناسبت اعتصاب بزرگ خیاطان لندن در سال ۱۸۶۶، این افتخار را نصیب پرودون کرد که کتاب او را ترجمه کند تا اعتصاب کنندگان را به استناد حرفهای خودشان محکوم سازد. در اینجا چند نمونه آن را ذکر می‌کنیم:

معدنچیان ریودوژیر [شهری در جنوب لیون در فرانسه] دست به اعتصاب زده بودند و دولت برای آن که آنها را به سر عقل درآورد، فوراً عده‌ای سرباز به آنجا فرستاد.

پرودون در این باره می‌گوید: «مقامات مسؤولی که معدنچیان ریودوژیر را به گلوله بستند، در موقعیت اسفناک و نامناسبی قرار داشتند. ولی آنها، همانند بروتوس باستانی^۲ عمل کردند که مجبور بود میان عشق و علاقه پدری و وظیفه‌اش به عنوان کنسول، یکی را انتخاب می‌کرد، و اجباراً برای نجات جمهوری فرزندان خود را قربانی کرد. بروتوس در این مورد مسامحه به خرج نداد و دنیای بعد از او نیز جرأت نکرد که وی را به این جهت لعن و نفرین کند.»

هیچ کارگری به یاد ندارد که یک بورژوا حتی یک بار هم مسامحه کرده باشد که کارگران خود را قربانی کند تا منافع خود را نجات داده باشد. راستی که این بورژواها چه نوع بروتوس‌هایی هستند.

پرودون می‌گوید: «حق اتحاد به همان اندازه برای کارگران وجود ندارد که حق قلب و دزدی، حق آدمکشی و زنا برای هیچ کس وجود ندارد.» با وجود این باید گفت که حق حماقت وجود دارد.

این اصول ابدی‌ای که استاد به نام آنها، این اراجیف را به هم می‌یافد چیستند؟

اصل ابدی اول:

«مقدار مزد کار تعیین‌کننده قیمت کالا است.»

حتی آنهایی که هیچ اطلاعی از اقتصاد سیاسی ندارند و نمی‌دانند که ریکاردو اقتصاددان بزرگ بورژوازی در کتابش به نام «اصول اقتصاد سیاسی» - که در ۱۸۱۷ منتشر شده است - این اشتباه سستی را برای همیشه رد کرده است، و به این حقیقت جالب آشنایی دارند، که صنایع انگلستان می‌توانند کالاهای خود را ارزانتر از هر کشور دیگر بفروشند، در حالی که مزد کار در انگلستان نسبتاً بالاتر از سایر کشورهای اروپایی است.

اصل ابدی دوم:

«قانونی که اتحاد [کارگران] را مجاز بداند، به مقیاس بسیار وسیعی ضد حقوقی و اقتصادی است و با هر جامعه و هرگونه نظامی در تضاد می‌باشد.»

به عبارت ساده‌تر: «با حق اقتصادی رقابت آزاد در تضاد است» اگر استاد این قدر شونیست نبود، آنوقت برایش این سؤال مطرح می‌شد که چگونه می‌توانست چهل سال قبل قانونی در انگلستان تصویب شده باشد که با این صورت با حق اقتصادی رقابت آزاد در تضاد باشد و چطور شده است که این قانون به همان مقیاس که صنعت و به همراه آن رقابت آزاد توسعه یافته است، درست به عنوان یک ضرورت به دولتهای بورژوازی تحمیل شده است. شاید او کشف کرده باشد که این حق فقط در کتابهای درسی اقتصاد - که بوسیله حضرات بی‌اطلاع اقتصاد سیاسی بورژوازی تألیف شده‌اند - وجود دارد، در همان کتابهایی که حاوی مرواریدهای درخشانی از این قبیل است: که مالکیت ثمره کار است و دیگران فراموش کرده‌اند که این مطالب را بر آن بیفزایند.

اصل ابدی سوم:

«به این ترتیب به بهانه آن که طبقه کارگر را به اصطلاح از خفت و خواری اجتماعی نجات دهند شروع به آن می‌کنند که تمام افراد یک طبقه یعنی: طبقه اربابان، کارفرمایان، صاحبان کارخانه‌ها و بورژواها را مورد تهمت و افترا قرار دهند و زحمتکشان دمکرات را دعوت به کم بهادادن و انزجار نسبت به این هم مسلکان طبقه متوسط نمایند و ستم قانونی را به مبارزه در تجارت و صنعت، و پلیس دولتی را به آنتاگونیسم طبقاتی ترجیح بدهند» استاد برای آن که راه طبقه کارگر را برای بیرون آمدن از به اصطلاح خفت و خواری اجتماعی مسدود سازد، اتحادی را که کارگران را در یک طبقه مشکل سازد، مطرود می‌شمارد - طبقه‌ای که نسبت به دار و دسته محترم کارخانه‌داران، کارفرمایان و بورژواها روشی خصمانه دارد - دار و دسته‌ای که مثل پرودون پلیس دولتی را بر آنتاگونیسم طبقاتی ترجیح می‌دهد. پرودون نازنین برای آن که این طبقه محترم را از هر نوع ناگواری مصون بدارد، به کارگران توصیه می‌کند که تا ظهور جامعه موتوالیستی، «آزادی و یا رقابت» را - که علی‌رغم ناهنجاریهای بزرگش، مع الوصف «تنها تضمین ما را» تشکیل می‌دهد - بپذیرند.

ابتدا به موعظه‌خوانی برای بی‌تفاوتی در زمینه اقتصادی پرداخته است تا آزادی یا رقابت بورژوازی یعنی تنها تضمین آن را حراست نمایند. اگر مسیحیان اولیه - که به همین منوال بی‌تفاوتی سیاسی را وعظ می‌کردند - به ید توانای یک امپراتور احتیاج داشتند، تا از ستمکش به ستمگر تبدیل شوند، به همان ترتیب نیز پیشوایان مدرن بی‌تفاوتی سیاسی، به هیچ وجه معتقد به آن نیستند که اصول ابدیشان پرهیز از لذت دنیوی و مزایای فناپذیر جامعه بورژوازی را، فریضه آنها ساخته است. از این گذشته باید قبول کنیم که آنها، ۱۴ یا ۱۶ ساعت کار روزانه‌ای را که بر دوش کارگران کارخانه سنگینی می‌کند بوسیله سوسیالیسمی که برانزده مجاهدین مسیحیت است تحمیل می‌نمایند.

لندن، ژانویه ۱۸۷۳ کارل مارکس

* - مارکس این مقاله را در اواخر دسامبر ۱۸۷۲ به خواش انریکو بیگنامی سردیر روزنامه ایتالیایی «لایله» برای «سالنامه جمهوریخواه» نوشت. مارکس و مخصوصاً انگل - در سال ۱۸۷۲ مبارزه سرسختانه‌ای علیه نفوذهای آنارشینی بر روی لبه کارگر ایتالیا به عمل آوردند. انگل در سلسله مقالاتی که برای «لایله» نوشت، آنارشیزم را مورد انتقاد قرار داد. نوشته بالا و همچنین مقاله‌ای که انگل تحت عنوان «درباره اتوریته» نگاشته است، پایه مبارزه تئوریک عده‌ای از سوسیالیست‌ها را - که گرد «لایله» جمع شده بودند و بر ضد آنارشیزم مبارزه می‌کردند تشکیل می‌داد.

۱- موتوالیسم مکتبی است معتقد به تغییر شکل مسالمت‌آمیز نظام جامعه سرمایه‌داری که بوسیله مبادله متقابل خدمات و به کمک اعتبارات دولتی بلاعوض بوجود آمده باشد.

۲- بروتوس که در حدود ۵۰۰ سال قبل از تاریخ مسیح می‌زیست، به روایت بنیانگذاران جمهوری رم، دستور قتل فرزندان را که در توطئه‌ای علیه جمهوری شرکت کرده بودند، صادر کرد. این بروتوس یا بروتوس معروفی که در توطئه علیه سزار شرکت داشت تفاوت دارد.

آینده سرمایه‌داری

نوشته: (ژاک شامپز) Jacques Chatnbaz

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه - نقل از کتاب «واقعیت‌ها و استراتژی»

حاصل تکنولوژی در خدمت سرمایه!

در طی سه دهه اخیر دگرگونی‌های بزرگی در ساختار تولید و شیوه اداره امور بوجود آمده است، دگرگونی‌هایی که اکنون آهنگی سریع‌تر به خود گرفته‌اند. در فاصله یک نسل، جهش علمی و فنی بر تولید، زندگی اجتماعی و مبارزات خلق مستقیماً اثر گذاشته، سطح زندگی را بالا برده و شیوه مصرف و اصولاً طرز زندگی را عمیقاً تغییر داده است. در فاصله‌ای بسیار کوتاه، تقریباً در همه عرصه‌ها - تولید و بارآوری، مصرف، تعلیم و تربیت، شرایط زیست - تغییرات مهمی به وقوع پیوسته است.

اما همه اینها تنها یک روی واقعیت است. بنا به تعبیر کنگره ۲۴ حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۸۲ «نه تنها پیشرفت‌های واقعی دهه‌های پیشین همه مایله را حل نکرده است، بلکه منطق سودجویی، این پیشرفت‌ها را محدود و ناقص ساخته و حتی سیر آن را معکوس نموده است. این منطق بحرانی عمیق را در جامعه بوجود آورده و پرورانده است. بحران» این است آن واقعیت اساسی، واقعیتی که اکنون چند دهه است که هم‌چنان و علی‌رغم آن که چه گروهی قدرت را در دست داشته، ادامه یافته است. اما مباحثات و اختلاف نظرهای بیش از آن که بر سر پذیرش وقوع تحولات کنونی باشد، بر سر تفسیر ما از بحران و خطوط عمده یک دگرگونی جدی و واقعی است.

ما از سال ۱۹۷۱، پایان پیشرفت‌های دهه‌های گذشته را پیش‌بینی کردیم: «در همه عرصه‌ها سیاست قدرت حاکم با مسایلی روبه‌رو می‌شود که بیش از پیش از حل آن در جهت منافع اکثریت مردم عاجز است». پژوهش‌هایی که از ابتدای دهه شصت آغاز شده بود، جنبه نوین و بی‌سابقه بحران و مکانیسم ریشه‌داری که به حادث شدن آن خواهد انجامید را روشن می‌ساخت. ما پایه اندیشه و پژوهش خود را بر روی تضادهای جامعه خود قرار دادیم و با بررسی از تئوری‌ها و مفاهیمی که قصد داشت از سرمایه‌داری انحصاری دولتی مفهومی مجرد و جدا از اشکال مشخص تسلط سرمایه، مناسبات آن با دولت و سیاست‌هایی که از یک کشور به کشور دیگر تفاوت داشت، ارائه دهد، قطع رابطه نمودیم.

به این ترتیب این امکان پدید آمد تا بتوان جنبه عمیقاً بی‌سابقه بحران را درک کرد و تفسیرهای رایج قدرت حاکم را افشا نمود. تفسیرهایی که می‌کوشید این بحر را به عنوان مرحله‌ای دشوار اما گمراه، بحرانی اقتصادی ناشی از رقابت بین المللی و نتیجه «مدرنیزاسیون» معرفی نماید.

این بحران حاصل یک سلسله اشتباهات یا مربوط به شرایط موقتی و روزمره نیست. بحث بر سر صلاحیت و توانایی انسان‌هایی که اقتصاد کشور را اداره می‌کنند، نیز نیست. بحران کنونی یک پدیده تصادفی هم نیست. بحران،

بحرانی است ساختاری: یعنی بحرانی است که مرزهای محدودیت نظام سرمایه‌داری را نشان داده و بیانگر آن تضادهایی است که از این پس رشد بارآوری کار، در چارچوب سرمایه‌داری با آن مواجه خواهد بود. بارآوری که مبتنی بر اضافه ارزش و سود است.

بدون تردید، این یک بحران اقتصادی است، اما نباید از یاد - با توجه به

آن که هنوز هم عده‌ای کمونیست‌ها را به اقتصادگرایی متهم می‌کنند - همانطور که ما از همان ابتدا تأکید کردیم، این بحران بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی و فردی اثر می‌گذارد و در نتیجه دارای ابعاد فرهنگی و اخلاقی است. کلیه مسایله مربوط به شیوه‌هایی که انسان‌ها تولید می‌کنند، می‌آفرینند، مبادله می‌کنند و اهدافی که جامعه در پیش روی خود قرار می‌دهد، ارزش‌هایی که توصیه می‌نماید، همه اینها در بحران کنونی انعکاس یافته است و بنابراین ما با یک بحران عمومی مواجه هستیم.

آیا این بحران پیامد «مدرنیزاسیون» است؟

ما می‌گوییم، که مدرنیته و نبودن یک نظام اجتماعی براساس ظرفیت آن نظام در پاسخگویی به نیازهای انسان‌ها، آنچنان که از نظر تاریخی تحول یافته است و با همه تنوعات آنها، تعیین و اندازه‌گیری می‌شود. با در نظر گرفتن این معیار، بهایی که سرمایه‌داری برای حفظ سلطه خود می‌پردازد، بسیار سنگین است. گسترش و توسعه بحران تنها پیامدهای مکانیکی یک سیستم تجربی نیست، بلکه مستقیماً به سنت‌گیری‌هایی که محافل حاکم به جامعه تحمیل می‌کنند و طرح‌های قهری آن‌ها که ناشی از گرایش‌های عمومی، استراتژیک و روزمره آنهاست، وابسته است. در واقع گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری می‌خواهند که با همکاری دولت و از خلال نبرد طبقات و تناسب نیروها همه وسایله ممکن را در اختیار خود بگیرند. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری همواره در تلاش برای دست یافتن به سریع‌ترین و بالاترین سودها بوده‌اند. آنها حتی توزیع جغرافیایی صنایع و حرفه‌ها را تغییر دادند، تا بتوانند در وهله نخست حوزه‌های قدرتمند جنبش انقلابی را که از سال ۱۹۶۸ خطر آن را دریافته بودند، تضعیف نمایند. آنها سرمایه‌گذاری در مشاغل تولیدی و بارآور را کاهش داده و فشار زیادی برای کاستن از هزینه‌های مفید به مردم وارد می‌آوردند. با ادامه سنت سوداگر و رباخوار سرمایه‌داری فرانسه، آنها سرمایه‌های انباشته شده خود را در عملیات مالی و بورس‌بازی در کشور یا خارج به کار انداختند. آنها بدین ترتیب توان رقابت اقتصاد کشور را کاهش داده، راه را برای نفوذ کالاهای وارداتی هموار ساخته و موقعیت کشور ما را در رابطه با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری وخیم‌تر ساختند.

توسعه انسان‌ها؟

سیاست حاکم در ابعاد مالی خود نیز حاکی از یک گرایش اجتماعی است. منطق سود می‌کوشد تا توسعه ظرفیت‌های انسانی را به حداکثر محدود نماید و هر آنچه را که برای این توسعه ضروری و ناگزیر است به عنوان یک «هزینه» محسوب نماید. آموزش و پرورش، بهداشت، کارآموزی، فرهنگ و تفریحات همگی در منطق سرمایه «هزینه»‌هایی هستند که باید آنها را به حداکثر کاهش داد. امروزه ضرورت شکستندگی و تزلزل شرایط کار از سخنان سخنوران «مدرنیته» لحظه‌ای حذف نمی‌شود، گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری و دولت، همه تلاش را متمرکز ساخته‌اند تا بتوانند با متزلزل ساختن بیشتر شرایط کار، خود را با اوضاع انطباق دهند. این سیاست نابرابری‌ها را گسترش می‌دهد، به فقر و طرد و محرومیت منجر می‌شود و بیکاری، تزلزل، فشار بر روی دستمزدها و مواهب اجتماعی، امتناع از در نظر گرفتن مهارت‌های نوین را به دنبال می‌آورد. میلیون‌ها کارگر، فعال یا بازنشسته، از محروم‌ترین‌ها تا ماهرترین کارگران، پژوهشگران و مهندسين در فعالیت حرفه‌ای و در زندگی خود تحت فشار این وضعیت قرار گرفته‌اند.

دموکراسی؟

«سلطنت کارفرماها» واقعیتی است که می‌خواهند دست نخورده باقی بماند و هر روز که می‌گذرد خصلت خودکامه و فردی شده نهادهایی که از سال ۱۹۵۸ برقرار شده، بیشتر افزایش می‌یابد. دولت به یک ماشین عظیم بوروکراتیک، ناکارآمد و ریخت و پاشگر تبدیل شده، دور از شهروندان و آزاردهنده آنهاست. دولت به دستگاهی تبدیل شده است که کارکنان آن مانند

نیز در همین جا قرار دارد.
بشریت در آستانه گذار

امروز بشریت بر سر چهارراه تاریخی خود قرار گرفته است. روند گسترده‌ای که هنوز مراحل آغازین را می‌گذراند، در عرصه‌های مختلف خود را آشکار می‌سازد. در این روند انفجار علم و فن، تحولات مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی، خواسته‌ها و آرزوهای بدیع و نوین، دشواری‌ها و چالش‌های تازه همه با یکدیگر همراه شده‌اند. این روند مجموعه‌ای از پرسش‌ها و مسایل را بوجود آورده است که به اشکال گوناگون تمام حوزه‌های فعالیت انسانی را در می‌گیرد.

ما کمونیست‌های فرانسه، با این روند در چارچوب مشی خود و در پاسخگویی به مسایل مطروحه مبارزه رهایی بخش در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری برخورد می‌کنیم. اما تجزیه و تحلیلی که ما از بحران جامعه خود به عمل آورده‌ایم به ما امکان داده است که بتوانیم دشواری‌ها و چالش‌های امروزی جهان را دریابیم. دشواریهایی که همه نیروهای اجتماعی، همه خلق‌ها، با شرایط ویژه و منحصر به فرد تاریخی خود و اشکال توسعه و نظام اجتماعی ویژه خود با آن دست به گریبان هستند و سرمایه‌داری با همه تفرعن و تکبری که دارد از آن خلاصی نخواهد داشت.

هنگامی که تاریخ چند هزار ساله بشریت را از نظر می‌گذرانیم، مشاهده می‌کنیم که کلیه لحظات گرهی و تعیین‌کننده این تاریخ، درست در پیوند با تغییرات بنیادین در ابزارهای کار انسان‌هاست. ابزاری که به آنها اجازه داده است تا با تغییر طبیعت نیازهای خود را مرتفع سازند. از پیدایش ابزارها در ابتدایی‌ترین شکل خود تا ماشین ابزار این ابزارها به بشریت اجازه داده است که پاره‌ای از محدودیت‌های اندام خود را پشت سر گذاشته و ظرفیت‌ها و امکانات خود را توسعه بخشد. بدین ترتیب این ابزارها امکان پیشرفت بارآوری کار را فراهم ساخته و نقشی اساسی و متضاد در توسعه ظرفیت‌های بشریت و رابطه میان انسان‌ها ایفا کرد. امکان انباشت مازاد بر نیاز هر قدر هم که در ابتدا ناچیز بود، پیدایش و گسترش تقسیم فنی کار و به همراه آن امکان فعالیت مجزا از تولید مادی، ظهور طبقات و انحصار فعالیت‌های روشنفکری و فعالیت‌های مربوط به رهبری جامعه در دست طبقات بالایی که از اجبار تولید مادی خلاص گردیده بودند، همگی در ارتباط مستقیم با تحول در ابزارهای کار قرار داشت.

انقلاب صنعتی با ظهور «ماشین ابزار» یکی از این لحظات تاریخی بود، که امکان داد تا تمام محدودیت‌های اندام انسانی در استفاده از ابزارها به شکل رادیکال و بنیادین پشت سر گذاشته شود. امروز این تنها به پشت سر گذاشتن ظرفیت‌های فیزیکی انسان‌ها محدود نمی‌شود، بلکه توانایی‌های مغزی و تا حدودی جسی آنها را نیز در بر گرفته است. آنچه که امروز در کنار ابزارها و تجهیزات حمل می‌کند تنها کارکردهای «فیزیکی» نیست، بلکه اعمالی نظیر محاسبه، حافظه، اطلاع، کنترل و نظارت نیز هست به گونه‌ای تصویری می‌توان گفت که دیگر نه دست انسان، بلکه برخی کارکردهای مغز وی در ابزارهای مادی غیبت پیدا کرده است. اینها آن آستانه و گرهگاه و نقطه عطفی است که در حال گذار به آن هستیم.

بحث بر سر یک تحول یا انقلاب صنعتی دوم نیست، بلکه بر سر یک انقلاب واقعی در مناسبات میان انسان با طبیعت است که ما آن را انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی می‌دانیم ضمن آن که از این اندیشه که این انقلاب به خودی خود یک نظم اجتماعی آسمانی را به ارمغان خواهد آورد، برحذر بوده‌ایم.

با در نظر گرفتن مدارج چندین هزار ساله تاریخ، انقلاب کنونی در برگزیده تحولات عمیق‌تری در رابطه میان انسان - ابزار - طبیعت و بنابراین پیشرفت بارآوری کار است؛ تحولاتی که انقلاب صنعتی در دوران خود

چرخ و دنده‌های بی‌روح و بی‌مسئولیت به کار گمارده می‌شوند، کارکنانی که صاحبان قدرت می‌کوشند تا متفور بودن سیاست خود را متوجه آنها سازند. در همین حال محافل حاکمه برای خود کلوب‌ها و باشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی تأسیس می‌کنند و در آنجا استراتژی خود را تنظیم می‌نمایند. خواست و اراده آنها مبنی بر دور نگه داشتن شهروندان از هرگونه مشارکت آگاه در گزینش‌های اساسی به یک بحران سیاسی انجامیده است که در واقع بحران دموکراسی است. این سیاست با کوشش دائمی برای بی‌اعتبار ساختن هرگونه مبارزه تکمیل می‌شود.

مناسبات نوین انسانی؟

همبستگی‌های میان انسان‌ها که حاصل مبارزات بسیار طولانی بوده است، با تحولات موجود زیر و رو گردیده و به طور منظم مورد تجاوز قرار دارد، تضمین‌های جمعی تحت عنوان «مدرنیزاسیون» نابود می‌شوند؟ حقوق و آزادی‌های مردم تحت فشار قرار گرفته و از گسترش آنها جلوگیری می‌شود. همکاری و برقراری مناسبات نوین بین‌المللی؟

ادامه سیاست داخلی در عرصه خارجی به صورت یک سنگبیری متجلی می‌شود که به منافع کشورها و نیازهای دوران پشت کرده است.

ارزش‌ها، به نام مدرنیته، از سوی محافل حاکم ساهاست که به نام «انقلاب فرهنگی» تحت پوشش است، این یک انجماد است، که محتوای آن در واقع یک ضدانقلاب همه جانبه است. دستاوردها و امکانات ملی تحت فشار قرار گرفته و با تلاش‌های گوناگون و هم جهت، برای ریشه کن کردن ارزش‌های مترقی که در طول تاریخ کشور ایجاد شده است، پیوسته ادامه دارد. هدف مغشوش نمودن تصویر گذشته به منظور مغشوش ساختن راه آینده است. بحران بدین‌طریق در بحران ارزش‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی گسترش می‌یابد.

واقعیت‌ها روشن و گویا هستند:

سرمایه‌داری، ولو به شکل مدرن، همواره همراه با خشونت علیه انسان‌هاست، خشونت که هرگاه اوراق تسلط امپریالیستی در عرصه بین‌المللی ورق زده شود، تمام زشتی خود را نشان می‌دهد. قانون ثروتمندترین و قدرتمندترین‌ها همچنان بر تقسیم بین‌المللی کار و بر مناسبات میان خلق‌ها حکمفرماست. چند ملتی‌ها به همراه ثروتمندترین کشورها و علی‌رغم همه تضادهای میان خود، تمام وسایل ممکن را به کار گرفته‌اند، تا برتری خود را بر جهان تحمیل کنند. استراتژی امپریالیسم تمامی ثروت خلق‌ها را غارت می‌نماید. به این ترتیب مارپیچ جهنمی فقر مادی و توسعه نیافتگی ادامه می‌یابد.

جهان سرمایه‌داری اکثریت کشورهای در حال توسعه را «جهان سوم» می‌داند. اصطلاحی که مردم این کشورها را به همان اندازه دیگران و با همان حقوق دیگران بخشی از جهان محسوب نمی‌نماید. «رفاه» سرمایه‌داری در کشورهای توسعه‌یافته تر هم چنان بر اختناق و گرسنگی میلیاردها مرد و زن و کودک مبتنی است که باید برای به دست آوردن حداقل وسایل معیشت و بقاء آن مبارزه کنند. «جهان آزاد» همان جهان آزادی تجارت و غارت، جهانی است که در آن از ترکیه تا آفریقا، از کره جنوبی تا پاکستان، حقوق بشر مورد خشن‌ترین تجاوزهاست. رهبران این «جهان آزاد» از بدترین دیکتاتورها و فاسدترین سیاستمداران تا آنجا که در توان داشته باشند، دفاع کرده و با آنها همراهی می‌کنند. تنها جنبش خلق‌ها است که می‌تواند آنها را به عقب‌نشینی وادارد، گرچه آنان هرگز از تلاش برای بازپس گرفتن مواضع از دست رفته خود صرف‌نظر نمی‌کنند. مردم کشورهای آمریکای لاتین که ایالات متحده آن را «حیات خلوت» خود محسوب می‌نماید، به خوبی می‌دانند که چه بهایی در گذشته از این بابت پرداخته‌اند و امروز نیز می‌پردازند. استثمار و سلطه همواره جزئی از نظام سرمایه‌داری بوده است و محدودیت تاریخی این نظام

در هیچ یک از دوران‌های تاریخ، پیشرفت علم و تحول اندیشه‌ها و عقاید و رابطه آن با مجموعه پراتیک انسانی هرگز به طور کامل از جامعه نیازها و تضادهای آشتی‌ناپذیر آن جدا نبوده است. امروز که پیوند میان پژوهش - تکنولوژی - تولید در جامعه تنگ‌تر گردیده است، فشار دولت‌ها و گروه‌های صنعتی و مالی نیز بسیار فزونیافته است. در حال حاضر مناسبات حاکم بر ویژگی اصلی آن پنهان‌کاری ناشی از رقابت و نیز مسابقه تسلیحاتی است، پژوهش علمی را به وسیله‌ای دیگر در جهت سلطه به زبان کشورهای کمتر توسعه یافته تبدیل کرده است. در عین حال این استراتژی توده‌های مردم را از هرگونه امکان برخورداری واقعی از درک جنبش علمی دور ساخته است.

ما اکنون شاهد برپایی «سیستم‌های تکنولوژیک» تازه‌ای هستیم که نمی‌توان آن‌ها را ادامه تکنیک‌های قبلی دانست. در این عرصه نیز ما در گره و در آستانه یک تحول قرار داریم. اما این سیستم‌های نوین به همان اندازه که امکان آزادی واقعی انسان‌ها را با خود همراه دارد، می‌تواند به حامل اشکال تازه‌تر استثمار تبدیل شود. آنچه که اکنون سمت و جهت اصلی استفاده و به کارگیری تکنولوژی نوین را تعیین می‌کند همانا دغدغه سودآوری سرمایه، انطباق دادن آن با مناسبات استثماری و سلطه‌جویی و تلاشی در جهت پنهان‌کاری و جلوگیری از آگاهی مردم است.

بحران جوامع پیشرفته سرمایه‌داری معاصر این واقعیت را نشان می‌دهد، که انقلاب نیروهای مولده به خودی خود رهایی‌بخش نیست. مستگیری‌هایی که سرمایه بر این انقلاب تحمیل کرده است به اشکال نوین استثمار و بیگانگی پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از گذشته منتهی گردیده است. این واقعیت است که ما آن چه را در تولید خواسته‌های مادی و چه در مجموعه دیگر فعالیت‌های تولیدی می‌بینیم. در همه عرصه‌ها شاهدیم که سرمایه‌داری تمام فعالیت‌ها و بخش‌هایی که تا به امروز تا حدودی از زیر سلطه آن خارج شده بود، مانند بهداشت یا فرهنگ، بار دیگر می‌خواهد آن را در اختیار خود گرفته و آنها را تابع ضرورت‌های ناشی از سودآوری سرمایه سازد. فراتر از این، انقلاب تکنولوژی و اطلاعاتی به بشریت امکان داده است که به قدرت عظیمی در جهت نابودی خود، بویژه با سلاح‌های کشتار جمعی دست یابد. به این ترتیب تحول نیروهای مولده، مضمون و اهداف آن به یکی از عمده‌ترین مسایل مبارزه در دوران ما تبدیل شده است.

طرفداران نظم حاکم اجازه بحث درباره هیچیک از این‌ها را نمی‌دهند و مخالف آن هستند که این مسایل در تمام ابعاد اجتماعی و انسانی آن طرح شوند. دلیل این امر نیز روشن است: طرح این مسایل موجب خواهد شد که ما بر روی معیارهایی که سرمایه‌داری به کار می‌گیرد، کارایی که مدام به آن می‌بالد، مفهومی از فرهنگ و ارزش‌ها که آن را توصیه می‌کند، همه اینها در زیر پرسش و در برابر علامت سؤال قرار گیرند.

ایدئولوژی حاکم، جنبش علمی و تکنولوژیک را امری به خودی خود «عینی» معرفی می‌کند و از اینجا «ختی» بودن و بی‌طرفی آن را نتیجه می‌گیرد و بدین طریق روایتی بدلی و غیر واقعی از «پیشرفت» ارائه داده، حرکت واقعی تاریخ، تضادها و مبارزات آن را نادیده می‌گیرد. ایدئولوژی حاکم بدین طریق پیش‌بینی‌های خوش‌خیالانه‌ای از آینده به دست داده و مدعی است که علم و تکنولوژی، بدون نیاز به مبارزه مردم، خود مسائلی را که بوجود می‌آورد حل خواهد کرد. بالطبع در نقطه مقابل، محکومیت خشن و تاریک‌اندیشانه علم تبلیغ می‌شود که به اشکال مختلف در ترس از گذار به هزاره سوم دیده می‌شود.

در سال ۱۹۸۶ بخش برنامه‌ریزی فرانسه گزارشی راجع به آینده کشور

نمی‌توانست حامل آن باشد. این انقلاب چشم‌انداز کاهش چشمگیر آن مدت زمانی، که بشریت در تاریخ خود برای تولید ثروت‌های مادی صرف می‌کرد را بوجود آورده است. متقابلاً زمینه‌های افزایش ساعاتی را که انسان می‌تواند صرف شکوفایی خود نماید را فراهم ساخته است. این انقلاب بدین ترتیب امکان تحول بنیادین در زمان و مضمون خودکار را هم چون مناسبات میان فعالیت‌های حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای بوجود آورده است. این انقلاب نه به طور نوری ولی در درازمدت چشم‌انداز پشت سر گذاشتن بنیادین تقسیم کار و طبقات را به شکلی که بشریت تا به امروز شناخته است بوجود آورده است. این انقلاب گرایش به سمت یک انقلاب در نقش انسان و در روند تولید، یک انقلاب واقعی در مناسبات میان خود انسان‌ها و سرانجام یک انقلاب در خود انسان را بوجود آورده است.

این است مفهوم وسیع آن اندیشه‌ای که کنگره ۲۶ حزب کمونیست فرانسه با آن گشایش یافت. کنگره‌ای که تأیید می‌کند: «ما اکنون تحول اساسی نوع انسان را از سر می‌گذرانیم و تحت تأثیر تلاقی انقلاب تکنولوژیک و جنبش خلق‌ها - شرایط برای رهایی واقعی انسان‌ها سرانجام فراهم می‌شود». اما برخلاف برخی تفسیرها، ما این انقلاب را نوعی تقدیر ناگزیر نمی‌دانیم. خطراتی که بر سر راه این انقلاب قرار دارد، درست به اندازه همان امکاناتی است که برای رهایی انسان می‌آفریند. جنبش‌های بخش عظیمی، انسان را به مدارج بالاتر تمدن رسانده است، اما جهان ما، جهان فقر و تباهی‌های بی‌سابقه نیز هست.

بدین ترتیب بررسی گرایش‌های درازمدت انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی نباید چشم ما را بر روی واقعیت‌های امروزی بسته نگاه دارد، چرا که واقعیت‌های امروز برآینده و بر سرنوشت این گرایش‌ها تأثیر می‌گذارد. آینده مجموعه‌ای از درگیری‌ها و مبارزات است، که از واقعیت‌های طبقاتی و استراتژی‌های موجود نمی‌توند جدا باشد. تکنیک و فن از انسان‌هایی که آنها را به کار می‌اندازند و مناسبات اجتماعی که در درون آن فعالیت می‌کنند، جدا نمی‌تواند باشد.

این شیوه برخورد به ما اجازه می‌دهد که بتوانیم مسئله «مدرنیته» را در عرصه درست آن مطرح نماییم. یعنی بر بستر یک آئین نوین و مبتنی بر پیشرفت و مشارکت انسان‌ها، بر بستر ساختمان یک تمدن نوین، تمدنی، که وجه مشخصه آن عقبراندن استثمار و سلطه باشد. امری که باید از خلال حل فوری‌ترین و مبرم‌ترین مسایل روز تحقق یابد. ما به این ترتیب خواهیم توانست تلاش‌های مدافعین سرمایه‌داری را، که سعی دارند اینگونه تلقین کنند، که گزینش‌های سرمایه‌داری در امر نوسازی جامعه تنها گزینش‌های ممکن است را خشی سازیم.

کدام «مدرنیته»؟

مدافعین سرمایه‌داری بر تحولات کنونی روند علمی و تکنولوژیک تکیه می‌کنند. در مورد چنین تحولاتی کسی تردید ندارد، اما بحث اساسی بر سر آن است که آیا این روندی است خشن و بی‌طرف و ناشی از تحولات «عینی»؟ و یا این که کشفیات علمی و حتی پیکر، بنگی پژوهش علمی تحولات عمیقی ایجاد شده است در این عرصه. ما در آستانه یک چرخش بزرگ قرار داریم. این امر واقعیت است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را کم اهمیت تلقی کند. البته هرگز نباید غیبت نسبی روند پژوهش علمی و پیشرفت‌های حاصل از آن را از یک سو و با در نظر داشت شرایط اجتماعی که پژوهش علمی در آن جریان می‌یابد و نیز کار بست و به کارگیری نتایج این پژوهش در عمل و در جامعه را از سوی دیگر با هم مخلوط کنیم. آن بخش از واقعیت علم و فن که جنبه عمومی و جهانشمول دارد، یک چیز است، و واقعیت آن در جهتی که استراتژی سلطه‌گری قدرتمندترین کشورها بدان سمت و سو داده می‌دهد،

منشتر ساخت، براساس این گزارش، ما در کشور خود شاهد تولد یک جامعه نوین «جامعه خلافت» هستیم. بحران «نه نشانه کمبود رشد، بلکه علامت تغییر جهان» کنونی است که باید بهای آن را پرداخت. بنا به نوشته تهیه کنندگان «خلاق» را پی گرفت زیرا، که این خصلت اساسی تمدن سرمایه داری است این ادعاها علی رغم ظاهر مدرن و نوگرایی خود، در واقع نشان دهنده درکی علم گرا از پیشرفت است که آگاهانه ترین پژوهشگران همواره با آن مبارزه کرده اند. این گفته ها بی اختیار ما را به یاد روایت مارکس از «تبهکار و چاقو» می اندازد. مارکس می گوید برای مدافعین سرمایه داری کاربرد سرمایه داری ماشین تنها کاربرد ممکن است. استثمار کارگر بوسیله ماشین نیز همان استثمار ماشین بوسیله کارگر است. هرکس در کاربرد سرمایه داری ماشین چند و چونی داشته باشد، با کاربرد ماشین و پیشرفت اجتماعی مخالف است. آیا این استدلال بیانات «بیل سایکس» تبهکار معروف را به یاد نمی آورد، که در دادگاه گفت: «تردید نیست که گلولی شخصی بریده شده است، واقعیت ها روشن است؛ اما این گناه من نیست، بلکه از چاقو است. و آیا شما می خواهید چاقو را به خاطر این اشکالات موقت حذف کنید. آقا یان قضات! چاقو یکی از مفیدترین ابزارها در جهان و در کشاورزی است و به همان اندازه مفید در جراحی و مورد استفاده دانشمندان آناتومی است که در استفاده از آن برای خوراک با محکوم کردن چاقو شما در جهل و بی علمی کامل غرق خواهید شد.»

برای سرمایه داری، «مدرن» آن چیزی است که با سلطه آن بر جهان در تطبیق قرار بگیرد. هر چه مخالف آن است کهنه است و این در همه عرصه هاست. این است علت و انگیزه آن «انقلاب فرهنگی» که هیأت حاکمه با کمک همه جانبه عالم نمایان «مابعد مدرنیته» دنبال می کنند. پنهان کردن علل عمیق بحران، آن چنان که محافل حاکمه در پی آن هستند موجب خواهد شد که بحران به یک تقدیر گریزناپذیر تبدیل شود، در حالی که علل واقعی بحران یعنی اضافه ارزش، سود و سودجویی مالی خود ریشه در تضادهایی دارد، که سرمایه داری در جریان افزایش بارآوری کار با آن مواجه است. با تلاش برای پنهان کردن علل واقعی بحران، چشم ها بر روی امکان تحولی دیگر براساس گزینشی دیگر بسته خواهد شد.

۱- منظور جمهوری پنجم و آخرین جمهوری فرانسه است که از سال ۱۹۸۵ با تصویب یک قانون اساسی تازه آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد.

۲- منظور نویسنده آن است که روند پژوهش علمی و فنی از یک سو دارای خصلت عمومی و عینی مستقل از خواست انسان ها یا طبقات است، اما از سوی دیگر این روند مستقل از مست گیری های طبقاتی که قدرتمندترین کشورها و گروه های سرمایه داری در جهت تحکیم سلطه خود بدان تحمیل می کنند، نیست.

تاریخچه مختصری از مبارزات جنبش کارگری ایران از ابتدای قرن بیستم تا کنون

سردار

طبقه کارگر ایران تا کنون مبارزه زیادی را پشت سر گذارده و مراحل مختلفی را از لحاظ کمی و کیفی طی کرده است. برای روشن شدن ذهن علاقمندان فهرست وار خلاصه آن را به شرح زیر بیان می نمایم:

سال ۱۲۸۳ شمسی (۱۹۰۴) میلادی اولین سازمان به نام گروه سوسیال

دموکراسی کارگران ایران به نام (گروه همت) در معادن نفت باکو تشکیل گردید. در فروردین ۱۲۸۶ (۱۹۰۷) میلادی کارمندان تلگرافخانه های تهران و سهرستانها به علت کمی دستمزد حقوق و اجحاف در حدود ۱۶۰۰ نفر اعتصاب کردند. در اردیبهشت و خرداد همان سال کارگران چاپخانه های تهران به عنوان همدردی با یکی از کارگران حروفچین که از اعتمادالسلطنه رئیس مطبوعات چوب خورده بود اعتصاب و تا برکناری نامبرده اعتصاب ادامه داشت. در تابستان همان سال کارگران چاپخانه های تهران برای تقلیل ساعات کار از ۱۴ ساعت به ۹ ساعت اعتصاب نموده تا رسیدن به خواست خود اعتصاب را ادامه دادند.

در سالهای ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ اتحادیه های کارگران چاپخانه های تهران - کارگران واگنهای اسبی - تلگرافچیان - قالی بافان کرمان تشکیل گردید. در فروردین ۱۲۸۷ کرجی بانان لنگرود برای دریافت اضافه دستمزد اعتصاب و با موفقیت به پایان بردند.

آبانماه ۱۲۸۷ کارگران کارخانه های چرم سازی تبریز برای بالا بردن دستمزد و جلوگیری از اخراج کارگران بدون موافقت نماینده کارگران و پرداخت دو برابر دستمزد برای اضافه کار پرداخت نصف حقوق در ایام بیماری اعتصاب کردند که پس از سه روز با موفقیت پایان یافت. و در دیماه کارگران شیلات انزلی علیه خودسری کنترلتجیها اعتصاب کردند ولیکن این اعتصاب از طرف نیروی قزاق سرکوب شد ولیکن اعتصاب در فروردین سال بعد تجدید گردید و تا رسیدن به خواسته های خود ادامه یافت.

در تابستان ۱۲۸۹ کارگران چاپخانه های تهران و کارمندان تلگرافخانه تهران برای تقاضای اضافه دستمزد اعتصاب کردند لیکن پلیس عده ای از آنها را دستگیر ولیکن آنان در مجلس متحصن گردیده و تا آزادی رفقایشان و همچنین گرفتن اضافه دستمزد به تحصن خود ادامه دادند.

در سال ۱۲۹۷ کارگران چاپخانه های تهران اعتصاب و به مدت ۱۴ روز ادامه داشت تا این که منتج به انعقاد قرارداد دسته جمعی برای تثبیت ۸ ساعت کار روزانه و بهبود وضع آنان گردید. و در همان سال اتحادیه های نانواییها، آموزگاران، کارمندان پست و تلگراف، کفشان، خیاطان، جمعاً ۱۱ اتحادیه تشکیل و سپس شورای اتحادیه های کارگران تهران در آخر همان سال بوجود آمد.

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۱ (اول ماه مه ۱۹۲۲ میلادی) اولین نمایش دسته جمعی کارگران در تهران برگزار گردید. و در همان سال اولین اعتصاب کارگران در تأسیسات شرکت نفت انگلیس در جنوب و همچنین اعتصاب ۲۱ روزه آموزگاران تهران برای دریافت حقوق عقب افتاده که منجر به نمایشات سیاسی و سقوط حکومت قوام السلطنه گردید. در شهریور ۱۳۰۳ کارگران کارخانه های پارچه بافی تهران اعتصاب کردند و در سال ۱۳۰۴ کارگران نفت جنوب موفق به تشکیل اتحادیه خود گردیدند. در آذرماه ۱۳۰۶ کنفرانس اتحادیه های کارگران نفت جنوب تشکیل گردید پس از آن در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۸ به علت دستگیری هبران اتحادیه و بارداشت آنان / ۲۰۰۰۰ نفر کارگران نفت به مدت سه روز اعتصاب و پس از زد و خورد کارگران و سربازان دولتی ۲۰۰ نفر از آنان بازداشت و ۳۰ نفر آنان از کار اخراج گردیدند و از بازداشت شدگان کراری به نام علی امید به تهران تبعید و به زندان قصر فرستاده شد و تا پایان حکومت رضاخان بدون هیچگونه محاکمه مدت ۱۲ سال در زندان گذراند که بعداً یکی از رهبران شاخص کارگران نفت جنوب ایران گردید.

در تابستان ۱۳۰۸ کارگران راه آهن مازندران که در حال ساخت راه آهن ایران از شمال به جنوب بودند برای اضافه دستمزد اعتصاب کردند. و در بهمن همان سال کنفرانس کارگران نفت جنوب که خواسته های کارگران از جمله ازدیاد دستمزد و به رسمیت شناختن اتحادیه و به رسمیت شناختن اول ماه مه

و شرکت نمایندگان در تصمیم پذیرش و اخراج کارگران و ۷ ساعت کار روزانه برای خردسالان را اعلام می‌کرد، تشکیل گردید.

در سال ۱۳۱۰ اعتصاب کارگران راه آهن شمال به تعداد ۱۵۰۰ نفر در دو نوبت انجام گردید و همچنین در اصفهان کارگران کارخانه وطن برای دریافت ۲۰ درصد اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار به ۹ ساعت به تعداد ۵۰۰ نفر اعتصاب و پس از به دست آوردن خواسته‌های خود به اعتصاب پایان دادند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاخان از ایران و ایجاد آزادیهای نسبی سیاسی در اسفندماه همان سال شورایی به نام شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران تشکیل گردید. سپس در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳ شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران با شرکت چهار سازمان سندیکایی تأسیس شد و به زودی توانست بیش از ۹۰ درصد کارگران را در صفوف خود متشکل نماید. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳ (اول ماه مه) در تهران ۸۰۰۰۰ نفر و در تمام ولایات ایران ۲۵۰۰۰۰ در تظاهرات شرکت کردند.

در نیم خرداد ۱۳۲۳ نخستین اعتصاب کارگران نفت کرمانشاه، برای خواسته‌های افزایش حقوق - ۸ ساعت کار روزانه - یکروز مرخصی در هفته - مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق - به رسمیت شناختن اتحادیه و برابری مزد شرایط کار با کارگران خارجی برگزار گردید ولیکن اعتصاب در نتیجه فشار مدیران انگلیسی درهم شکسته شد و از مجموع ۹۵۰ کارگر ایرانی ۴۰۰ نفر اخراج گردیدند. و در اول تیرماه همان سال اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان برای اضافه دستمزد با موفقیت به پایان رسید و دستمزد از ۲۴ ریال تا ۳۸ ریال افزایش یافت.

۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ (اول ماه مه) متجاوز از ۷۰۰۰۰۰ نفر کارگر در سراسر ایران در جشن شرکت کردند و این بزرگترین جشن کارگری بود که تا آن موقع در ایران برگزار می‌گردید و اتحادیه‌های کارگری خوزستان نیز که تا آن موقع مخفیانه فعالیت داشت علناً در جشن شرکت کردند.

۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۵، ۱۰۰۰۰۰ نفر کارگران نفت آغاچاری اعتصاب کردند و خواستار اضافه دستمزد، تأمین حداقل و سائل بهداشتی، تأمین آب آشامیدنی و یخ برای کارگران گردیدند. این اعتصاب پس از ۱۴ روز با موفقیت پایان یافت. در تاریخ ۲۷ اردیبهشت اولین قانون کار به شکل تصویبنامه، هیأت دولت تنظیم گردیده بود به اجرا گذاشته شد و سازمانی برای اجرای آن به نام اداره کل کار تشکیل گردید.

در قانون مزبور ۸ ساعت کار روزانه و یک روز مرخصی در هفته و ۱۵ روز مرخصی سالیانه با حقوق و ۳۵٪ فوق‌العاده اضافه کار و مزایای دیگر، حق تشکیل سندیکا و حق اعتصاب و غیره به تصویب رسیده بود.

در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵، ۸۰۰۰۰۰ کارگر مناطق نفت خیز خوزستان دست به اعتصاب زدند و خواستار اجرای کامل قانون کار، انحلال دستگاه سیاسی کمپانی نفت، عزل استاندار مزدور خوزستان گردیدند و در نتیجه این اعتصاب کلیه زحمت آن خوزستان به اعتصابیون پیوستند. کمپانی نفت با استفاده از تفنگداران، بسیای، قبایل و عمال حکومت نظامی و ژاندارمری کارگران بی سلاح را کشت و در این جریان ۴۷ نفر از کارگران کشته و ۱۷ نفر زخمی گردیدند، مهذا کارگران به اعتصاب خود ادامه داده تا این که نمایندگان دولت و رهبران شورای متحده مرکزی کارگران در خوزستان حضور یافته و شرکت نفت را وادار به اجرای تقاضای آنان نموده سپس اعتصاب با موفقیت پایان یافت.

پس از توطئه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به محمدرضاشاه مجدداً هرگونه فعالیت کارگری ممنوع اعلام گردید ولیکن کارگران ایران دست از مبارزه و فعالیت برای احقاق حقوق خود برنداشتند و با این همه که دولت عده‌ای از فعالین کارخانجات را از کار برکنار و یا بازداشت نموده ولیکن

کارگران موفق به سازمان دادن اتحادیه و سندیکاهای خود گردیدند، و در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۲۹ کارگران کارخانه نساجی شاهی اعتصاب کردند ولیکن این اعتصاب منجر به زد و خورد با نیروی نظامی گردید و در نتیجه پنج نفر مقتول و ده‌های مجروح گردیدند و این عمل باعث گسترش موج اعتراض در سراسر کشور بخصوص محیط‌های کارگری گردیده و در فروردین ماه ۱۳۳۰ کارگران نفت جنوب به مدت سه ماه اعتصاب کردند و با

وجود این که دولت علا این اعتصاب را به خون کشید، مهذا پس از یک ماه که با اعتراض سراسر کارگران ایران مواجه شد، به پیروزی انجامید. بنا به ابتکار سندیکای کارگران چیت سازی تهران برای برگزاری جنبش اول ماه مه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ در تاریخ اوائل اسفند ۱۳۲۹ دعوتی از کلیه اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری تهران به عمل آمد که هر سندیکا دو نماینده به کنفرانس کارگری که در سالن تأثیر بارید در خیابان لاله زار تشکیل می‌گردید اعزام نمایند و با حضور ۱۵۲ نماینده و هیئتی برای برگزاری جشن به تعداد ۱۱ نفر انتخاب گردیدند که این هیأت پس از انجام کارهای مقدماتی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ که دو روز بعد از نخست‌وزیری دکتر مصدق و اعلام آزادی کارگران برای برگزاری جشن در میدان بهارستان میتنگی تشکیل گردید که بیش از صد هزار نفر از زحمتکشان تهران در آن شرکت داشتند به طوری که تمام میدان بهارستان و خیابانهای اطراف مملو از جمعیت بود. که پس از میتنگ کارگری اول ماه مه ۱۳۲۵ تنها میتنگ عظیمی بود که زحمتکشان در آن شرکت کرده بودند. پس از این تظاهرات کارگران تهران تصمیم گرفتند که سندیکاها و اتحادیه‌های خود متحد و یکپارچه نمایند و در اواخر سال ۱۳۳۰ هیأت مؤتلفه سندیکاهای کارگران ایران از ترکیب چند سندیکای بزرگ چیت سازی، سیلو، راه آهن، سیمان ری، کارخانجات امین آباد، دخانیات، کارخانجات ونک، سندیکاهای ساختمانی و غیره بوجود آمد و تا تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (کودتای خائنه محمدرضاشاه علیه دولت دکتر مصدق) به فعالیت پرداخت و از حقوق کارگران احقاق حق می‌نمود. پس از کودتا مجدداً سرکوب کارگران با دستگیری و اخراج و تبعید رهبران کارگران شروع گردید.

در تاریخ ۲۳ فروردین سال ۱۳۳۷ دوازده هزار نفر تاکسی رانان تهران برای احقاق حقوق و تقاضاهای حق خود دست به اعتصاب زدند و این اولین جرقه حرکت‌های کارگری پس از ۵ سال که از کودتا گذشته بود ضربه‌ای به رژیم قلمداد گردید. و در ۱۸ مهرماه همانسال کارگران بدرشاپور را اضافه دستمزد اعتصاب کردند و پس از ۵ روز موفق گردیدند روزانه ۲۰ ریال به دستمزد اضافه نمایند و همچنین کارگران کوره پزخانه‌های تهران به علت کمی دستمزد در خرداد ماه ۱۳۳۸ دست به اعتصاب زدند با وجود یورش نظامیان شاه و به خون کشیده شدن آن و کشته شدن ۵۰ نفر و زخمی شدن بسیاری از کارگران بالاخره رژیم کودتا مجبور به عقب‌نشینی گردید و بسیاری از خواسته‌های کارگران مورد قبول واقع گردید. در همان سال کارگران کارخانه‌های وطن، پشمیاف، شهناز، شهرضای اصفهان دست به اعتصاب زدند و با این که رژیم عده‌ای از کارگران را کشته و زخمی و عده‌ای را بازداشت و عده‌ای را تبعید نمود مهذا بعد از ۶ روز کارفرمایان مجبور به عقب‌نشینی و بسیاری از خواسته‌های کارگران به اجرا درآمد. در مهرماه ۱۳۳۹ و دیماه همان سال کارگران ساختمانی سد دز و کارگران معدن زغال سنگ شمشک و در فروردین سال ۱۳۴۰ کارگران شهباز و نختاب اصفهان و در اردیبهشت ۱۳۴۰ کارگران نفت مسجدسلیمان و رانندگان شرکت نفت و در شهریور ۱۳۴۰ کارگران آتش‌نشانی و رفتگران لنگرود اعتصاب کردند.

در دیماه، ۳۰۰۰۰ نفر کارگران بیکار بندر معشور (ماهشهر فعلی) دست به تظاهرات گسترده‌ای زدند و در آخر دیماه کارگران کارخانه حریریافی اصفهان دست به اعتصاب زدند و به طور کلی می‌توان گفت سال

۱۳۴۰ سال اوج مبارزه توده‌های وسیع زحمتکشان اعم از کارگر و کارمند و دهقان و آموزگار و غیره بود.

رژیم کودتا که از اوج مبارزه در هراس افتاده بود در شهریور ۱۳۴۱ دست به تشکیل کنفرانس یک هفته‌ای کار زد و در آن کنفرانس با وجود این که نمایندگان حقیقی کارگران وجود نداشت معه‌ذا پاره‌ای از خواسته‌های کارگران از قبیل جلوگیری از اخراج بی‌مورد کارگران، مشمول قانون کار کارگران کشاورزی، تجدیدنظر در حداقل دستمزد، رعایت حفاظت فنی در کارگاه‌ها و همچنین علی‌رغم میل دولت، مسئله حق اعتصاب خواسته شد که در قانون کار گنجانده شود.

در آبانماه ۱۳۴۲ کارگران کارخانه ریسنده‌گی و بافندگی زاینده‌رود اصفهان و همچنین کارگران راه‌آهن و کارگران نفت چندین بار اعتصاب کردند. در هفتم آذر ۱۳۴۳ شانزده هزار نفر از تاکسی‌رانان تهران اعتصاب کردند و با این که دولت با کمک وسایل نقلیه دولتی و سایر سازمانهای دولتی وظیفه اعتصاب شکنی به عهده گرفت معه‌ذا شکست خورد و عقب نشست و روزانه ۱۰ تومان از نرخ اجاره تاکسی‌رانان کاست.

در نیمه دوم سالهای ۴۰ رژیم اختناق شدیدترین سرکوبها را نسبت به کارگران روا می‌داشت با این همه کارگران دست از مبارزه صنعتی برنداشتند. در سال ۱۳۴۷ کارگران کارخانه‌های نساجی تهران و ۱۳ هزار کارگران نفت آبادان و در فروردین ۴۹ کارگران نساجی یزد و اصفهان، کارگران کارخانه‌های آریا و شاهین مقدم، فخر ایران، نورد اهواز، و همچنین در اسفند ۴۹ رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی اعتصاب و کارگران کارخانه قرقه زیب به عنوان اعتراض راه‌پیمایی کردند. در اردیبهشت ۱۳۵۰ کارگران کارخانه جهان چیت کرج اعتصاب و راه‌پیمان دست زدند که در نتیجه یورش رژیم صدها نفر کشته و زخمی شدند. و همچنین در این سال کارگران ماشین‌سازی اراک، کارخانه‌گونی شاهی، کارخانه نورد اهواز، کارخانه چیت‌سازی اعتصاب کردند.

در سالهای ۱۳۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ موج اعتصاب روز به روز گسترش می‌یافت و با سیاست‌های سرکوب شدید رژیم و حمله جنایتکاران ساواک رژیم از حرکت باز نمی‌ایستد در سال ۱۳۵۶ اعتصاب کارگران راه‌آهن و کارگران جنرال الکتریک به زد و خورد با پلیس انجامید. اعتصاب کارگران کبریت‌سازی توکلی، کارخانه زگراس در روز اول ماه مه و اعتصاب کارگران کفش فردوسی کارگران فلزکار در جاده کرج، کشتارگاه تهران، کارخانه ارج، کارگران سیمان، آبیک، کارگران بنز خاور، گروه صنعتی بلا، کفش جم، اعتصاب کارگران بندر شاپور، کارگران ساختمان شرکت فلور، کارگران نیروگاه برق اتمی بوشهر، کارگران کارتن‌سازی ایران، کارگران کارخانجات دخانیات، کارگران و کارکنان پست، اعتصاب کارگران پارس استیل، کارگران شرکت و صنعت کارون، کارگران جنرال موتور، کارگران معدن زغال سنگ زیراب، در سال ۱۳۵۷ اعتصاب کارگران شرکت نفت در آبادان، اعتصاب کارگران ماشین‌سازی تبریز، کارخانه ارج، کارخانه لاستیک‌سازی ایران‌یاب، کارگران برق بوشهر و بالاخره اعتصاب کارگران نفت که در اثر اوج جنبش ضد رژیم، بالاخره باعث شکسته شدن کمر رژیم و قطع جریان اقتصادی رژیم گردید.

اصول کمونیسم

(طرح اعتقادات کمونیستی)

فریدریش انگلس - ۱۸۴۷

سؤال اول: کمونیسم چیست؟

جواب: کمونیسم عبارت است از علم شرایط رهایی پرولتاریا.

سؤال دوم: پرولتاریا چیست؟

جواب: پرولتاریا طبقه‌ای است از جامعه که میزبانه زندگانی خود را منحصراً از فروش «نیروی کار» خود به دست می‌برد نه از منافع یک سرمایه. یعنی آن طبقه‌ای که خوشی و درد، زندگی و مرگ و تمامی حیات افراد آن مربوط می‌باشد به وجود کار، تغییرات فصول خوب و بد معاملات، و نوسانات رقابت افسارگسیخته سرمایه‌داران. به طور خلاصه پرولتاریا همان طبقه رنجبر (قرن نوزدهم) است.

سؤال سوم: پس می‌گوئید که همیشه پرولتاریا وجود نداشته است؟

جواب: نه. طبقات بی‌چیز و رنجبر همیشه وجود داشته‌اند و حتی طبقات رنجبر غالباً بی‌چیز بوده‌اند ولی چنین بی‌چیزها و چنین کارگرانی که زندگانی آنها تحت شرایط مشروحه در بالا باشد (یعنی پرولترها) همانطوری که آزادی و افسارگسیختگی رقابت کمتر بوده وجود نداشته‌اند.

سؤال چهارم: چگونه پرولتاریا بوجود آمده است؟

جواب: پرولتاریا در نتیجه انقلاب صنعتی که در نیمه دوم قرن هیجدهم در انگلستان پیدا شد و بعداً در کلیه ممالک متمدن دنیا تکرار گردید، بوجود آمده است. این انقلاب بزرگ صنعتی در نتیجه اختراع ماشینهای بخار، ماشینهای گوناگون ریسنده‌گی، کارگاه بافندگی مکانیکی و یک رشته دستگاههای مکانیکی دیگر، ایجاد گردید. این ماشینها که بسیار گرانیه بودند، و تهیه آنها فقط بوسیله سرمایه‌داران بزرگ امکان داشت، به کلی طرز تولید آن زمان را تغییر دادند و کارگران را به طرف استیصال راندند، زیرا که این ماشینها می‌توانستند محصول خود را ارزانتر و بهتر از کارگرانی که با چرخهای ریسنده‌گی و کارگاههای بافندگی ناقص خود کار می‌کردند، تهیه نمایند. به این طریق، این ماشینها، کلیه صنعت را به دست سرمایه‌داران بزرگ سپرده و سرمایه کوچک کارگران را (افزار - کارگاه نساجی و غیره) به کلی از ارزش می‌انداختند، به طوری که پس از اندک زمانی سرمایه‌داران، همه چیز را در دست می‌گرفتند و برای کارگران هیچ چیز باقی نمی‌ماند. با این ترتیب در طرز تهیه پارچه‌های لباس، سیستم کارخانه بوجود آمد. پس از آن که استعمال ماشین‌آلات و سیستم کارخانه برای اولین بار عملی گردید، به زودی این سیستم در کلیه رشته‌های دیگر صنعت، مانند چاپ - کوزه‌گری - صنایع فلزکاری و غیره نیز رواج یافت - کار بیش از پیش بین فرد فرد کارگران تقسیم می‌گشت، به قسمی که همان کارگری که سابقاً یک کار را به تنهایی انجام می‌داد، دیگر فقط یک قسمت از آن را عهده‌دار بود. در اثر این تقسیم کار، میر شد که محصولات را سریع‌تر و بالنتیجه ارزانتر تهیه نمایند.

تقسیم کار باعث می‌شد که فعالیت هرکارگری به یک کار ساده مکانیکی، که تنوعی نداشت و دائماً تکرار می‌شد و نه فقط به همان خوبی کاردستی، بلکه خیلی بهتر از آن بود، محدود شود.

به این طریق، تمام این رشته‌های صنعتی، یکی بعد از دیگری، مانند صنعت ریسنده‌گی و بافندگی تحت فرمانروایی قوه بخار، ماشینها و سیستم کارخانه درآمدند. در همین حال، کلیه این کارخانه‌ها، به تمامی، به دست سرمایه‌داران بزرگ افتاد و بالنتیجه، آخرین بقایای استقلال کارگران از آنها

سلب می‌گشت.

بتدریج علاوه بر صنایع دستی واقعی، پیشه‌ها نیز بیش از پیش در تحت فرمانروایی سیستم کارخانه درآمد. به این ترتیب که در این مورد هم سرمایه‌داران بزرگ با تأسیس کارگاههای بزرگ، که البته متضمن صرفه‌جویی بسیاری از مخارج می‌باشند و در آنها نیز تقسیم کار بهتر صورت می‌گیرد، استادان پیشه‌ور کوچک را سخت در فشار گذاردند.

به این طریق، تا اینجا رسیدیم که در تمام ممالک متمدن تقریباً کلیه رشته‌های کار با سیستم کارخانه اداره می‌شود و تقریباً در کلیه رشته‌های کار، صنایع دستی و پیشه‌ها در فشار گذاشته شده‌اند و به این وسیله طبقه متوسط و مخصوصاً پیشه‌وران کوچک که تا این تاریخ وجود داشتند، بیش از پیش به طرف ورشکستگی می‌روند. وضعیت سابق کارگران به کلی زیر و زبر می‌شود و دو طبقه جدید که به تدریج تمام طبقات دیگر را خواهند بلعید، پیدا شده‌اند. این دو طبقه عبارتند از:

۱- طبقه سرمایه‌داران بزرگ که هم‌اکنون در تمام ممالک متمدن تقریباً بلااستثناء مالک کلیه وسائل حیاتی و تمام افزارهای لازم برای ایجاد این وسایل حیاتی (کارخانه - ماشینها) می‌باشند. این طبقه همان طبقه بورژواها یا بورژوازی است.

۲- طبقه کسانی که به کلی فاقد همه چیز هستند و مجبورند، برای تهیه لوازمی که جهت ادامه زندگی ضرورت دارد، نیروی کار خود را به بورژوازی بفروشند. این همان طبقه پرولترها یا پرولتاریاست.

سؤال پنجم: این فروش نیروی کار پرولتاریا به بورژوازی، تحت چه شرایطی صورت می‌گیرد؟

جواب: نیروی کار مانند چیزهای دیگر، کالا محسوب می‌شود و از این جهت بهای آن از روی همان قوانینی که برای سایر کالاها موجود است، تعیین می‌گردد. بهای هر کالا در دوره فرمانفرمایی صنایع بزرگ یا رقابت آزاد - که چنانکه بعداً خواهیم دید، یک مفهوم دارند به طور متوسط همیشه مساوی با مخارج تولید آن می‌باشد. بهای نیروی کار نیز به همین ترتیب، مساوی مخارج تولید آن است. مخارج تولید نیروی کار عبارت است از حداقل وسایل زندگی که برای حفظ قابلیت کار کارگران کافی باشد و از معدوم شدن طبقه کارگر جلوگیری نماید. پس، کارگر در مقابل نیروی کار به هیچ وجه زیاده‌تر از مقداری که برای منظور فوق - یعنی حفظ قابلیت کار - لازم است دریافت نمی‌کند. از این رو، بهای نیروی کار (یا مزد) عبارت است از حداقل وسایل زندگی که برای ادامه حیات لازم است.

از آنجایی که فصول داد و ستد گاهی بهتر و گاهی بدتر هستند، کارگر نیز گاهی بیشتر و گاهی کمتر مزد دریافت می‌دارد، ولی همانطور که آنچه صاحب کارخانه به طور متوسط در فصول خوب و بد برای کالاهای خود به دست می‌آورد، نه زیاده‌تر و نه کمتر از میزان مخارج تولید آن است، کارگر هم به طور متوسط نه بیشتر و نه کمتر از این حداقل دریافت می‌کند. هراندازه که رشته‌های مختلف کار تحت تسلط صنایع بزرگ درآیند، این قانون اقتصادی مزد سخت‌تر اجرا می‌گردد.

سؤال ششم: از انقلاب صنعتی کدام طبقات کارگری وجود داشتند؟

جواب: طبقات «ارگور» به نسبت درجات ترقی جامعه در شرایط مختلف زندگی می‌نمودند و نسبت به طبقه متصرف و حاکم، دارای وضعیتهای مختلف بودند. در زمانهای قدیم، کارگران به منزله بردگان صاحبان املاک بودند. چنان که امروزه (۱۸۴۷) هم این وضعیت در اغلب ممالک عقب مانده و حتی در قسمتهای جنوبی ممالک متحده آمریکا ادامه دارد. در قرون وسطی کارگران مایملک اشراف صاحب املاک بودند. کما این که این

وضعیت امروز هم در هنری - لهستان - روسیه وجود دارد. به علاوه، در قرون وسطی و تا شروع انقلاب صنعتی در شهرها کارگران پیشه‌وری بودند که در خدمت استادان خرده بورژواکار می‌کردند و کم‌کم با پیدایش و توسعه صنایع دستی، کارگران صنایع دستی بوجود آمدند که بوسیله سرمایه‌داران بزرگ‌تری به کار گماشته شدند.

سؤال هفتم: پرولترها با برده‌ها چه فرقی دارند؟

جواب: یک نفر برده یک مرتبه برای همیشه فروخته شده است. اما یک نفر پرولتر مجبور است خود را هر روز و هر ساعت بفروشد. یک نفر برده که مایملک ارباب است، در اثر این که مصلحت اربابش اقتضا دارد، زندگانش - هر قدر هم تزام با بدبختی باشد - تأمین شده است، اما یک نفر پرولتر که می‌توان او را مایملک تمام طبقه بورژوازی دانست و فقط وقتی می‌تواند کار خود را بفروشد که کسی به آن احتیاج داشته باشد، به هیچ وجه زندگانی تأمین شده ندارد و این تأمین زندگی فقط برای مجموع طبقه کارگر موجود است. برده از جریان رقابت تجاری خارج است و حال آن که پرولتر در میان این رقابت قرار دارد و تمام نوسانات این جریان را حس می‌کند. برده به منزله یک کالا است، نه به منزله یک عضو جامعه بورژوازی، و حال آن که پرولتر مانند یک فرد و یک عضو جامعه بورژوازی شناخته شده است. از این رو، یک نفر برده می‌تواند وضعیتی بهتر از وضعیت پرولتر داشته باشد، ولی در مقابل، پرولتر به یک درجه مترقی‌تر اجتماع تعلق دارد و خود نیز نسبت به برده در درجه بالاتری قرار گرفته است.

یک نفر برده اگر بتواند از میان کلیه روابط مالکیت فقط رابطه بردگی را از بین ببرد، آزاد خواهد شد و حال آن که، آزادی پرولتر فقط و فقط در صورت الغاء کلیه اصول مالکیت خصوصی میسر خواهد گردید.

سؤال هشتم: فرق بین پرولترها و سرف‌ها چیست؟

جواب: سرف در ازای این که سهمی از محصول خود را به ارباب واگذار می‌کرد و یا این که کاری برای او انجام می‌داد، حق تصرف و استفاده از یک «وسیله تولید» یعنی یک قطعه زمین را به دست می‌آورد. اما پرولتر با وسایل تولیدی که متعلق به شخص دیگری است، برای این شخص کار می‌کند و در مقابل کار خویش یک سهمی از منافع را دریافت می‌دارد. سرف مقداری از محصول خود را به دیگران می‌دهد و حال آن که پرولتر فقط مقداری از محصول کار خود را دریافت می‌کند. سرف دارای زندگی تأمین شده‌ای است، و حال آن که پرولتر فاقد آن می‌باشد سرف از رقابت تجاری برکنار است و حال آن که پرولتر در میان آن می‌باشد. سرف به چند طریق می‌تواند آزاد شود: یکی این که به شهرها بگریزد و به پیشه‌های گوناگون پردازد، دیگر این که در عوض تسلیم قسمتی از محصول به مالک وجهی پرداخت کند و در جزو رعایای آزاد درآید. دیگر این که ارباب فئودال را از ملک خود بیرون رانده خودش مالک ملک شود؛ به طور خلاصه، سرف هر وقت به یکی از طرق مختلفه داخل طبقه دار و داخل جریان رقابت تجاری بشود، آزاد می‌گردد و حال آن که آزادی پرولتر فقط با از بین بردن مالکیت خصوصی و رقابت و کلیه اختلافات طبقاتی میسر خواهد گردید.

سؤال نهم: فرق بین پرولتر و پیشه‌ور چیست؟

جواب: تفاوت بین پیشه‌ور، یعنی کارگر پیشه‌وری و پرولتر جدید تنها در شکل ظاهری روابط کار آنها نیست. کارگر پیشه‌ور و کارگر کارخانه هر دو نیروی کار خود را به صاحب وسایل تولید می‌فروشند، به هر دو آنها نیز مزد پرداخته می‌گردد، و این مزد در مورد کارگر پیشه‌ور به شکل مزد جنسی (غذا و منزل در نزد استادکار) پرداخته می‌شود. ولی شاگرد پیشه‌ور، در روزگار خوب سابق، مدت شاگردی خود را به منزله مدت آمادگی برای رسیدن به

مقام استادی می‌دانست و امید داشت که مانند استاد پیشه‌ور در محل ثابتی سکونت اختیار نماید و شاید هم بعداً خود او نیز شاگردانی داشته باشد. از این رو کوشش می‌کرد که فعالیت خود را، که آن ایام هنوز بر روی مهارت کار دستی استوار بود، تکمیل نماید و مبلغ ناچیزی را که برای تأسیس یک کارگاه مستقل لازم بود، صرفه‌جویی کند و اگر فرصتی دست می‌داد، با دختر و یا بیوه استاد پیشه‌وری ازدواج می‌کرد و پس از گذراندن سالهای شاگردی و تهیه «کار استادی» استاد پیشه‌ور محترمی می‌شد و هرآنچه خوبش در دوره پادوئی و شاگردی تحمل کرده بود به سرپادوها و شاگردهای خود می‌آورد؟ تا زمانی که ارتقاء از مقام شاگردی به مقام استادی امکان‌پذیر بود بین استاد و شاگرد، که هر دوی آنها بر روی شیشی معینی کار می‌کردند و دور یک میز غذا می‌خوردند، تضاد طبقاتی نمی‌توانست بوجود بیاید. روابط پدر و فرزندی، که بین استاد و شاگرد وجود داشت، به استادان یک قدرت ثانوی، علاوه بر قدرت استادی می‌داد. که بوسیله آن کلیه زندگی شاگردان خود را تحت تأثیر مستقیم خود قرار می‌دادند.

از طرف دیگر، این روابط برای شاگردانی که پیش یک استاد کار می‌کردند، مانند بندی بود که آنها در مقابل شاگردان استادان دیگر به هم متصل می‌ساخت و این دسته‌ها را از هم جدا می‌کرد. بالاخره شاگردان پیشه‌ور در نتیجه همین تمایلی که برای استاد شدن داشتند، به مقررات موجوده تسلیم بودند. از طرف دیگر چون لازم بود که پیشه‌ورها جنس خوب تحویل بازار دهند، تعویض شاگردان چندان آسان نبود و از این رو شاگرد می‌توانست در مقابل استاد خود اظهار وجود نماید. به همین جهت وضعیت اجتماعی شاگردان که در زمانهای نخستین عده‌شان نسبت به عده استادان به هیچ‌وجه زیاد نبود، خیلی بهتر از وضعیت کارگران کارخانه‌های امروزی بوده است.

سؤال دهم: تفاوت بین پرولتر و کارگر صنایع دستی چیست؟

جواب: کارگر صنایع دستی قرن شانزدهم تا قرن هیجدهم به طور عموم در همه جا، صاحب یک افزار تولید بود، مانند کارگاه بافندگی، چرخهای ریسندگی برای یک خانواده، قطعه زمینی که در ساعات بیکاری به وسیله کارگر زراعت می‌شد، و حال آن که یک نفر پرولتر فاقد تمام این چیزها می‌باشد. کارگر صنایع دستی تقریباً همیشه در دهات زندگی می‌نمود و با ارباب ملک و کارفرمای خود روابط پدر و فرزندی داشت و حال آن که پرولتر غالباً در شهرهای بزرگ زندگی می‌کند و با کارفرما فقط روابط پولی دارد. کارگر صنایع دستی بوسیله صنایع بزرگ از علاقه‌های پدر و فرزندی خود کنده می‌شود، تمام مایملک خود را از دست می‌دهد و به یک پرولتر مبدل می‌گردد.

سؤال یازدهم: نخستین نتایج انقلاب صنعتی و تقسیم جامعه به بورژواها و پرولترها چه بوده است؟

جواب: اولاً در اثر این که محصولات صنعتی بواسطه کار ماشین دائماً ارزان می‌شد، در کلیه ممالک روی زمین سیستم «تایع دستی و یا صنایعی که اساسان بر روی کار دست بود، به کلی خراب شد». عموم ممالک نیمه وحشی، که کم و بیش از تکامل تاریخی دور افتاده بودند، اساس صنایع آنها هنوز بر روی کار دستی استوار بود، در اثر همین موضوع از کنج انزوا بیرون کشیده شدند. این ممالک اجناس ارزاتر انگلیسها را خریداری کردند و صنایع دستی خود را به طرف نیستی سوق دادند؛ به این ترتیب، ممالکی مانند هندوستان که در ظرف چندین هزار سال هیچگونه ترقی ننموده‌اند، در عرض مدت کوتاهی سر تا پا متقلب شده‌اند و حتی چین، امروز به طرف یک انقلاب صنعتی می‌رود.

کار به جایی رسید که ماشین‌هایی، که امروز در انگلستان اختراع می‌شود، در ظرف مدت یک سال میلیونها کارگر چینی را از نان خوردن می‌اندازد. به

این ترتیب صنایع بزرگ، تمام ملت‌های روی زمین را به هم متصل می‌سازد، کلیه بازارهای محلی کوچک را به بازارهای جهانی تبدیل می‌کند و همه جا زمینه ترقی و تمدن را تهیه می‌نماید و کار را به جایی رسانیده است که هر اتفاقی که در ممالک متعدده رخ دهد، در تمام ممالک دیگر تأثیر دارد. به طوری که اگر اکنون (۱۸۴۷) در انگلستان یا در فرانسه کارگرها خود را آزاد نمایند، این امر در کلیه ممالک دیگر انقلاباتی برپا خواهد نمود که زود یا دیر موجب آزادی کارگران آن ممالک خواهد گشت.

ثانیاً در هر جا که صنایع بزرگ جای صنایع دستی را گرفت، انقلاب صنعتی باعث شد که ثروت و قدرت بورژوازی به بالاترین درجه ترقی و توسعه برسد و بورژوازی طبقه اول هر کشور بشود. نتیجه این شده که با پیدایش این جریان در هر جا، بورژوازی قدرت سیاسی را در دست گرفت، طبقات اشراف و اصناف و همچنین رژیم سلطنت مطلقه را که نماینده این دو طبقه بود، به طرف نیستی سوق داد.

بورژوازی قدرت اشرافی و قدرت خاندان سلطنتی را به این وسیله که کلیه امتیازات طبقات عالی را ملفی ساخت و فروش املاک زراعتی را ممنوع نمود، نابود کرد. بورژوازی با از بین بردن کلیه امتیازات اصفافی، قدرت استادان صنفی را از میان برد. بورژوازی به جای هر دو اینها، رقابت آزاد را ایجاد کرد، یعنی وضعیتی در جامعه پیش آورد، که در آن، هرکس به دلخواه خود حق انتخاب هر رشته صنعتی را داشته باشد و هیچ چیز غیر از سرمایه لازم، که فقدان آن مانع انجام کار است، نتواند او را از تعقیب آن رشته ممانعت نماید. از این جهت، آغاز شیوع سیستم رقابت آزاد، به منزله اعلام رسمی این موضوع است که از این پس عدم تساوی اعضای جامعه وابسته به عدم تساوی سرمایه‌های آنهاست. و بعلاوه، سرمایه قدرت واقعی و مؤثر می‌باشد، و بالتبع سرمایه‌داران، یعنی بورژواها، طبقه اول جامعه شده‌اند. ولی سیستم رقابت آزاد برای مراحل اول صنایع بزرگ لازم می‌باشد، زیرا این تنها وضع اجتماعی است که صنایع بزرگ در سایه آن می‌توانند به وجود آیند و ترقی کنند. بورژوازی پس از محو طبقات اشراف و اصناف قدرت سیاسی آنها را نیز نابود کرد.

همین که بورژوازی طبقه اول را در اجتماع اشغال نمود، در سیاست هم همان مقام را برای خود اعلام کرد. بورژوازی این کار را با ترویج سیستم نمایندگی انجام داد، که اساس آن بر روی مساوات در مقابل قوانین و قانونی شناخته‌شدن اصل رقابت آزاد استوار است. این سیستم در ممالک اروپا به صورت سلطنت مشروطه می‌باشد. در این سیستم سلطنت مشروطه، کسانی حق انتخاب کردن دارند که صاحب مقدار معینی سرمایه باشند، یعنی فقط بورژواها می‌توانند نماینده انتخاب کنند. این انتخاب‌کنندگان بورژوا نمایندگان خود را تعیین می‌نمایند و این نمایندگان چون حق دارند که از وضع مالیات امتناع کنند به این وسیله یک حکومت بورژوازی بر سر کار می‌آورند.

ثالثاً انقلاب صنعتی در همه جا پرولترها را به همان نسبت بورژوازی توسعه داد. به همان نسبت که بورژوازی ثروتمندتر می‌شد، شمار پرولترها زیادتر می‌گشت زیرا که پرولترها فقط بوسیله سرمایه به کار گرفته می‌شوند و سرمایه هم وقتی رو به ازدیاد می‌رود که پرولترها را به کار گمارد، بالتبعی ازدیاد عده کارگران با ازدیاد سرمایه دقیقاً هم‌قدم می‌باشد. انقلاب صنعتی بورژواها و پرولترها را در عین حال در شهرهای بزرگ، که جریان صنایع بزرگ در آنها به بهترین وجه انجام پذیراست، دور هم جمع می‌سازد و بوسیله این که توده‌های عظیم را در روی یک قطعه کوچک خاک گرد هم می‌آورد، قدرت پرولترها را به خود آنها نشان می‌دهد. بعلاوه، هرچه این انقلاب صنعتی کامل شود همانقدر ماشین‌های جدیدی، که کار دستی را بیش از پیش به نیستی سوق می‌دهد، اختراع می‌شوند و به همان نسبت هم صنایع

بزرگ دستمزد کارگران را تحمل ناپذیر می گردانند. به این ترتیب از یک طرف در نتیجه ناراخی بودن روزافزون و از طرف دیگر در اثر قدرت روزافزون پرولتاریا، انقلاب اجتماعی به دست این طبقه آماده می شود.

سؤال دوازدهم: نتایج بعدی انقلاب صنعتی چه بوده است؟

جواب: صنایع بزرگ بوسیله ساختن ماشین بخار و ماشین های دیگر، وسائلی را که برای ازدیاد بی حد تولید صنعتی در زمان کوتاه و با مخارج کم لازم است، ایجاد نمود. رقابت آزاد که نتیجه ضروری این صنایع بزرگ بود، به زودی در اثر این سهولت تولید، صورت بسیار سختی به خود گرفت. عده زیادی از سرمایه داران خودشان را به طرف صنایع پرتاب کردند و در اندک زمانی میزان تولید از میزان مصرف افزونتر شد. در نتیجه این که محصولات ساخته شده به فروش نرسید و یک بحران تجارتی پیش آمد، کارخانه ها مجبور شدند کارها را تعطیل کنند، صاحبان کارخانه ها ورشکست شدند، و کارگران از نان خوردن افتادند، بزرگترین بدبختی در همه جا هویدا شد. بعد از چندی محصولات اضافی به فروش رسید و کارخانه ها دوباره شروع به کار کردند، دستمزدها اضافه شد، و بتدریج وضع تجارت و معاملات نسبت به سابق رو به بهبود رفت، ولی این وضع زیاد طول نکشید و باز هم محصولات زیادتر از میزان مصرف تولید شد و یک بحران جدیدی که دوباره همان جریان سابق را طی می نمود، هویدا گشت. به این ترتیب از آغاز این قرن (قرن نوزدهم - مترجم) وضعیت صنایع دائماً بین دوره های فراوانی و دوره های بحران نوسان نمود و تقریباً هر پنج تا هفت سال یک بحران که هر بار با فلاکت عظیم کارگران، با تحریکات انقلابی عمومی و باز بزرگترین خطر برای کلیه وضعیت موجود همراه بود، ظهور می کرد.

سؤال سیزدهم: از این بحرانهایی که متوالیاً در پی یکدیگر تولید می شوند، چه نتیجه ای حاصل می گردد؟

جواب: اولاً، صنایع بزرگ با آن که در مراحل اولیه تکامل خود، موجب پیدایش رقابت آزاد گردید امروز خود آن در اثر رقابت آزاد رشد و نمو پیدا کرده است و اکنون این رقابت آزاد، و به طور کلی اداره تولید صنعتی به دست افراد، برای صنایع مذکور به منزله پابندی شده که باید گسیخته شود و محققاً گسیخته خواهد شد. صنایع بزرگ، تا زمانی که براساس کنونی اداره شوند فقط با بی نظمیهای عمومی که هفت سال به هفت سال تکرار می شوند، می توانند خود را نگهداری نمایند.

این بی نظمی ها هر بار اساس تمدن را تهدید می کند و در اثر آن، نه فقط پرولتاریا به فلاکت می افتد، بلکه عده زیادی از بورژواها نیز به ورشکستگی سوق داده می شوند. نتیجه این می شود که یا باید صنایع بزرگ بکلی معدوم گردد و این امر مطلقاً غیرممکن است و یا در غیر این صورت، این صنایع بزرگ، مستلزم یک سازمان جدید اجتماعی است که در آنجا تولید صنعتی به دست افرادی که نسبت به هم رقابت کنند نباشد، بلکه کلیه تولید بوسیله عموم جامعه، از روی نقشه ثابت و طبق احتیاجات عمومی اداره شود.

ثانیاً صنایع بزرگ و توسعه بی حد تولید، که بوسیله این صنایع بزرگ ممکن خواهد شد، وضعی از اجتماعی را امکان پذیر می سازد که در آن از کلیه محصولات مورد احتیاج زندگی به قدری تولید شود که به هر یک از اعضای جامعه، قدرت تکمیل و به کار انداختن آزادانه تمام قوا و لیاقتش داده شود. به این ترتیب کاملاً همان خواصی از صنایع بزرگ که در اجتماع امروزی فقط فلاکت و بحرانهای تجارتی را ایجاد می کنند در یک سازمان اجتماعی دیگر این فقر و نوسانهای فلاکت آور را از بین خواهند برد، به قسمی که به این ترتیب در کمال وضوح دو موضوع زیر ثابت می شود:

۱- از هم اکنون به بعد مسؤولیت کلیه این معایب فقط متوجه سازمان اجتماعی کنونی است که دیگر با وضع اجتماعی تناسب ندارد.

۲- وسائل لازم برای نابود کردن کلیه بدبختی ها بوسیله یک سازمان نوین

اجتماعی در دست می باشد.

سؤال چهاردهم: این سازمان نوین اجتماعی چه نوع باید باشد؟

جواب: این سازمان قبل از همه چیز، اداره صنایع و تمام رشته های تولید را به طور کلی از دست افرادی که نسبت به هم رقابت می ورزند، خارج کرده، آن را به دست عموم جامعه می سپارد که به نفع عمومی و طبق نقشه عمومی و با مداخله کلیه اعضای جامعه اداره شود. این سازمان رقابت را مرتفع می کند و مشارکت همگان را به جای آن می نشاند. از آنجایی که اداره صنایع بوسیله افراد، مستلزم مالکیت خصوصی است، و رقابت هم چیز دیگری غیر از اداره کردن صنایع بوسیله افراد صاحب سرمایه نمی باشد، از این جهت مالکیت خصوصی را از اداره افرادی صنایع و از رقابت نمی توان جدا و مجزا نمود. مالکیت خصوصی باید از بین برداشته شود و حق استفاده عمومی از وسایل تولید و تقسیم کلیه محصولات طبق توافق نظر عمومی، و یا به طور خلاصه اصول اشتراک ثروت جانشین آن گردد. اگر بخواهیم تغییر شکل کلیه سازمان اجتماعی را که در نتیجه تکامل صنایع ایجاد می شود به طور خلاصه بیان کنیم، کوتاه ترین و مشخص ترین بیان آن عبارت است از - الغاء مالکیت خصوصی - از این رو کمونیست ها این امر را ادعای اصلی و تقاضای مهم خود قرار داده اند.

سؤال پانزدهم: آیا الغاء مالکیت خصوصی پیش از این ممکن بود؟

جواب: نه. هر تغییر در سازمان اجتماعی و هر زیر و زبر شدن روابط مالکیت، همواره نتیجه ضروری پیدایش قوای جدید تولید بود که با روابط سابق مالکیت وفق نمی داده است. مالکیت خصوصی نیز خود به همین ترتیب وجود نداشت بلکه در اواخر قرون وسطی در اثر پیدایش صنایع دستی - که طریقه جدیدی در طرز تولید بود و تحت سلطه سیستم فئودال و مالکیت صنفی قرار نمی گرفت و خود از روابط مالکیت سابق ایجاد شده بود - یک طرز جدید مالکیت، یعنی مالکیت خصوصی بوجود آمد - ولی برای صنایع دستی و در مرحله نخستین تکامل صنایع بزرگ، هیچ طرز مالکیت غیر از مالکیت خصوصی و هیچ سازمان اجتماعی دیگر غیر از سازمانی که براساس مالکیت خصوصی استوار باشد، ممکن نمی شد. تا زمانی که میزان تولید آنقدر زیاد نشود که علاوه بر تکافوی احتیاجات عمومی، مقداری هم محصول اضافی برای بالابردن ثروت اجتماعی و تربیت و تهیه قوای جدید تولید باقی بماند. لازم است که یک طبقه حاکمه صاحب کلیه وسائل تولید اجتماعی باشد و یک طبقه فقیر تحت فشار بماند، چگونگی پیدایش این طبقات وابسته به درجه تکامل تولید است.

قرون وسطی که وابسته اقتصاد کشاورزی بود، برای ما ارباب و سرف را آورد، شهرهای اواخر قرون وسطی استادکاران صنفی - کارگران پیشه ور و روزمزد را ایجاد کرد، قرن هفدهم صنایع دستی و کارگران صنایع دستی (نساج) را و بالاخره قرن نوزدهم کارخانه داران بزرگ و پرولتاریا را بوجود آورد - این روشن است که تاکنون هیچوقت، وسائل تولید آن قدر تکمیل نشده بود که برای همه به اندازه کافی محصول آید کند و مالکیت خصوصی برای قوای تولید به منزله پابند و قفل شده بود. این اکنون که در اثر تکامل صنایع بزرگ، اولاً سرمایه ها و قوای تولید به میزان، که تاکنون در هیچ زمانی نظیر آن دیده نشده بود ایجاد گشته و وسائلی که بتوان با آنها قوای تولید را در زمان کوتاهی بی نهایت اضافه نمود در دست است، ثانیاً این قوای تولید در دست عده معدودی بورژوا جمع شده و در عین حال دسته های بزرگ توده هر لحظه بیشتر به صورت پرولتر در می آیند و وضعیت آنان به نسبت ازدیاد سرمایه بورژواها فلاکت بارتر و طاقت فرساتر می گردد. ثالثاً این قوای عظیم تولید که به سهولت قابل ازدیاد است به قدری از حدود قدرت مالکیت خصوصی و بورژوایی خارج شده که هر لحظه در نظم اجتماعی اختلالاتی توأم با زور و فشار پیش می آورد. اکنون برای اولین بار الغاء مالکیت

خصوصی نه فقط ممکن، بلکه حتماً لازم شده است.

سؤال شانزدهم: آیا الفاء مالکیت خصوصی از راه‌های صلح جویانه ممکن خواهد بود؟

جواب: این آرزوی عموم است که انجام این امر به طریق صلح جویانه صورت گیرد و بدون شک، کمونیستها آخرین کسانی خواهند بود که مانع این راه حل شوند. کمونیستها به خوبی می‌دانند که کلیه تشیقات در این زمینه، نه فقط بی‌فایده، بلکه حتی زیان‌بخش می‌باشد. آنان به خوبی متوجه هستند که انقلابات از روی قصد و به میل انجام نمی‌گیرد، بلکه در هر زمان و در همه جا نتیجه ضروری اوضاعی است که به هیچ‌وجه با اراده و رهبری یک حزب و یا کلیه طبقات اجتماعی ارتباطی ندارند. کمونیستها می‌بینند که تکامل پرولتاریا تقریباً در تمام ممالک متحده به کمک زور در زیر فشار گذاشته شده است و به این ترتیب برای پیدایش انقلاب از طرف خود مخالفین آنها هم با تمام قوا ابراز فعالیت می‌شود، اگر به این طریق پرولتاریا که تحت فشار گذاشته شده، به سوی یک انقلاب سوق داده شود، ماکمونیستها همانطور که امروزه با زیان از منافع آن طبقه دفاع می‌کنیم، آن روز با عمل دفاع خواهیم کرد.

سؤال هفدهم: آیا از بین بردن مالکیت خصوصی به یک ضربه ممکن خواهد بود؟

جواب: نه، به همان دلیل که زیاد کردن قوای تولید کنونی به میزانی که برای ایجاد سیستم اشتراکی لازم می‌باشد به یک ضربه ممکن نخواهد بود. انقلاب ظاهراً حتی الوقوع پرولتاریا تغییرات اجتماع امروزی را تدریجاً انجام خواهد داد و پس از آن در صورتی خواهد توانست مالکیت خصوصی را از بین ببرد، که وسایل تولید به میزان لازم برای انجام این عمل ایجاد شده باشد. سؤال هیجدهم: این انقلاب چه سیر تکاملی پیش خواهد گرفت؟ جواب: این انقلاب قبل از همه چیز یک سیستم حکومت دموکراسی و بوسیله آن - به طور مستقیم یا غیر مستقیم - فرمانروایی پرولتاریا را بوجود خواهد آورد. ایجاد این فرمانروایی در انگلستان که هم‌اکنون پرولتاریا اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد، به طور مستقیم خواهد بود و در فرانسه و آلمان، که اکثریت ملت نه تنها از پرولترها، بلکه همچنین از کشاورزان کوچک و طبقه متوسط تشکیل شده است (و اینها تازه امروز در حال ورود به طبقه پرولتاریا هستند و در کلیه تمایلات سیاسی خود بیش از پیش از پرولتاریا تبعیت می‌کنند و از این رو مجبورند به ادعاهای پرولتاریا پیوندند) به طور غیرمستقیم خواهد بود. شاید هم این پیدایش غیرمستقیم فرمانروایی پرولتاریا به قیمت یک مبارزه ثانوی که قطعاً به پیروزی پرولتاریا خاتمه خواهد یافت، تمام شود. هرگاه دموکراسی بلافاصله پس از پیدایش مانند وسیله‌ای برای از پیش بردن مقرراتی، که مالکیت خصوصی را مورد حمله مستقیم قرار می‌دهد و زندگانی پرولتاریا را تأمین می‌نماید مورد استفاده قرار نگیرد، به کلی برای پرولتاریا بی‌فایده خواهد بود. به طوری که هم‌اکنون از نتایج ضروری روابط موجود به دست می‌آید، اساسی‌ترین مقررات مذکور به شرح زیر می‌باشد: - محدود کردن مالکیت خصوصی بوسیله مالیات، مالیات تصاعدی، مالیاتهای هنگفت بر ارث، از بین بردن وراثت غیرمستقیم (بر ر، برادرزاده و غیره) قرضه‌های اجباری و غیره.

۲- سلب تدریجی مالکیت از مالکین اراضی مزرودی کارخانه‌داران، صاحبان راه‌های آهن و خطوط کشتیرانی قسمتی به وسیله رقابت صنایع دولتی و قسمتی در ازای پرداخت خسارت بوسیله آسینیا. (اسکناسی که پشتوانه آن املاک ملی باشد - مترجم)

۳- توقیف اموال کلیه مهاجرین از مملکت، و یاغیان علیه اکثریت ملت. ۴- مرتب کردن کار یا شغل پرولترها در مزارع ملی، کارخانه‌ها و کارگاهها، تا در اثر این عمل، رقابت میان خود کارگران مرتفع گردد و کارخانه‌داران مجبور شوند همان دستمزدی را که دولت بالا برده است

پرداخت نمایند.

۵- تساوی عموم المراد اجتماعی در مقابل اجبار به کار تا زمانی که مالکیت خصوصی به کلی از بین برداشته شود. تشکیل ارتشهای صنعتی مخصوصاً برای کشاورزی.

۶- تمرکز سیستم قرضه‌ها و تجارت پول در دست دولت بوسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و از بین بردن کلیه بانکها و بانکداران.

۷- افزایش کارخانه‌های ملی، کارگاهها، راه‌آنها و کشتیها، قابل کشت نمودن کلیه اراضی و بهبود قسمتی از اراضی و بهبود قسمتی از اراضی که تاکنون قابل کشت شده‌اند به نسبتی که ملت سرمایه‌ها و کارگران تحت اختیار خود را زیاد می‌نماید.

۸- تعلیم و تربیت کلیه کودکان در مؤسسات ملی و به خرج ملت از لحظه‌ای که محتاج به پرستاری مادر نباشد.

۹- ایجاد ساختمان‌های بزرگ در املاک ملی برای سکونت مشترک کارمندان دولتی اعم از آنهایی که در کشاورزی یا در صنایع کار می‌کنند، به طوری که کلیه مزایای زندگی شهری و دهاتی را در خود داشته و به هیچ‌وجه معایب و نقایص یک طرفی هر یک را دارا نباشد.

۱۰- خراب کردن کلیه منازل و محله‌هایی که ناسالم و بد ساخته شده‌اند.

۱۱- برقراری تساوی حق وراثت برای اطفال قانونی و غیرقانونی.

۱۲- تمرکز تمام قوای حمل و نقل در دست ملت.

بدیهی است که تمام این مواد به یکبار انجام‌پذیر نیستند. ولی هر یک از آنها دیگری را به همراه خود می‌آورد. پس از آن که اولین حمله علیه مالکیت خصوصی انجام گیرد، پرولتاریا مجبور خواهد شد که هر لحظه قدم جلو بگذارد و تمامی سرمایه‌ها، کشاورزی، صنایع حمل و نقل، داد و ستد را در دست دولت تمرکز دهد. هدف این مقررات همین است، و هر قدر که قوای تولید کشور در اثر کار پرولتاریا افزونی یابد، به همان نسبت این تصمیمات امکان‌پذیر خواهد شد و نتایج متمرکز خود را توسعه خواهد داد. بالاخره هر وقت که کلیه سرمایه‌ها، تمامی تولید و همه داد و ستد در دست ملت تمرکز یابد، مالکیت خصوصی به خودی خود از بین خواهد رفت، پول بی‌فایده خواهد گشت و تولید به حدی زیاد خواهد شد و مردم به حدی تغییر خواهند یافت، که حتی آخرین آداب معاشرت اجتماعات قدیمی می‌تواند از بین برود.

سؤال نوزدهم: آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟

جواب: نه، صنایع بزرگ همه ملت‌های روی زمین و مخصوصاً ملت‌های متمدن را بوسیله ایجاد بازارهای جهانی به طوری که هم متصل نموده است که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش آید، بستگی پیدا می‌کند.

از طرف دیگر، صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن، تا حدی مساوی نموده است به طوری که در کلیه این کشورها، بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه قطعی دوره کنونی می‌باشد از این رو انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقلاد در انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. این انقلاب در هر یک از این ممالک به نسبت آن که یک کشوری دارای صنایع کاملتر، ثروت بیشتر، قوای تولید زیادتر باشد تندتر یا آهسته‌تر پیشرفت خواهد نمود. بدین ترتیب این انقلاب در آلمان به آهسته‌ترین و سخت‌ترین وجه و در انگلستان به تندترین و آسان‌ترین راه انجام‌پذیر خواهد بود. این انقلاب یک انقلاب جهانی است و لذا در یک سرزمین جهانی نیز انجام خواهد یافت.

سؤال بیستم: نتایج الغاء قطعی مالکیت خصوصی چه خواهد بود؟
 جواب: در نتیجه این که اجتماع، کلیه قوای تولید، وسائل حمل و نقل، داد و ستد و تقسیم محصولات را از دست سرمایه‌داران خصوصی خارج، و طبق نقشه عمومی که وسایل موجوده را، احتیاجات همگانی اجتماع آن را ایجاب می‌نماید اداره کند، قبل از هر چیز نتایج بدی که اکنون هنوز به جریان صنایع بزرگ بستگی دارد، مرتفع خواهد شد. بحراناها از بین می‌رود، تولید پرداخته‌ای که برای اجتماعی‌کنونی یک تولید اضافی و یکی از قوی‌ترین علل بدبختی است، از این به بعد کفایت نخواهد کرد و باید خیلی بیشتر توسعه داده شود. تولید اضافی، به جای این که بدبختی ایجاد کند، علاوه بر رفع فوری احتیاجات اجتماع، احتیاجات عموم را نیز رفع خواهد نمود و احتیاجات نوین و همچنین وسائل رفع آن احتیاجات را بوجود خواهد آورد. تولید اضافی به منزله شرط پیشرفتهای نوین است و پیشرفت‌های مذکور بدون تولید اضافی غیرممکن خواهد بود. تولید اضافی این پیشرفت‌ها را، بدون آن که هردفعه مانند سابق باعث اختلال نظم اجتماعی شوند، بوجود خواهد آورد. پس از آن که صنایع بزرگ از قید مالکیت خصوصی آزاد شوند به اندازه‌ای توسعه خواهند یافت که صنایع امروزی در قبال آنها، به همان نسبت که صنایع دستی در قبال صنایع امروزی کوچک به نظر می‌آید، بی‌اهمیت خواهد بود. این توسعه صنایع، برای رفع احتیاجات عمومی، به میزان کافی، محصولات در اختیار خواهد گذاشت. به همین ترتیب کشاورزی که تاکنون در زیر فشار مالکیت خصوصی و تقسیمات خیلی کوچک نتوانسته است از اصلاحات انجام یافته و ترقیات علمی بهره‌مند شود، صورت کاملاً نوینی به خود خواهد گرفت و مقدار کاملاً کافی محصولات در اختیار اجتماع خواهد گذارد. به این ترتیب جامعه قادر به تهیه میزان کافی محصول خواهد بود. برای آن که تنظیم تقسیم به نحوی انجام شود که احتیاجات کلیه افراد برآورده گردد، تقسیم جامعه به طبقاتی که نسبت به هم متضاد باشند، زائد خواهد بود. این تقسیم نه فقط زائد، بلکه با نظم نوین اجتماعی غیرقابل تطبیق و تحمل‌ناپذیر خواهد شد. وجود طبقات نتیجه تقسیم کار می‌باشد و تقسیم کار به طرز کنونی به کلی از بین خواهد رفت - زیرا که برای رسانیدن تولید صنعتی و کشاورزی به میزان فوق، تنها وسائل صنعتی و مکانیکی تکافو نخواهد کرد.

قابلیت کسانی که این وسائل را به کار می‌اندازند باید به همان نسبت تکامل یافته باشد. همانطور که کشاورزان و کارگران صنایع دستی قرن هجدهم پس از آن که به طرف صنایع بزرگ کشیده شدند، به کلی طرز زندگی خود را تغییر دادند و اصولاً مردمان جدیدی شدند، به همان طریق «تولید همگانی بوسیله عموم جامعه» و تکامل تولید که از آن نتیجه می‌شود، به کلی اشخاص دیگری را ایجاب و ایجاد خواهد کرد. اداره کردن اشتراکی تولید بوسیله مردمانی مانند مردم امروز، که هر یکی‌شان به یک رشته واحد تولید وابسته نمی‌باشند، تحت اختیار آن هستند و بوسیله آن استثمار می‌شوند، یعنی مردمانی که هر یکی‌شان فقط یکی از استعدادهای طبیعی خود را به ضرر استعدادهای دیگر خود تکمیل نموده و تنها یک رشته و یا رشته‌ای از یک رشته تولید کلی را می‌شناسند، امکان‌پذیر نخواهد بود. حتی هم‌اکنون صنایع امروزه دیگر نمی‌توانند از چنین اشخاصی استفاده نمایند. صنایعی که به طور اشتراکی و طبق نقشه به دست تمامی اجتماع اداره شوند، مردمانی را ایجاب می‌کند که استعدادهای شخصی آنها از همه جهات تکامل یافته باشد و قادر به درک کلیه سیستم تولید باشند. تقسیم کار که یکی را زارع و دومی را کفاش و سومی را کارگر و چهارمی را سفته‌باز بورس می‌کند، و هم‌اکنون تا حدی در اثر ماشینها از بین برده شده، بکلی نابود خواهد شد. تعلیم و تربیت وسیله آن خواهد گشت که جوانان بتوانند خیلی سریع کلیه دستگاه تولید را بشناسند، و به آنها موقعیت خواهد داد، که در اثر ایجاب احتیاجات جامعه یا تمایل شخصی

خود، مرتباً از رشته‌ای به رشته دیگر تولید تغییر شغل دهند. این تعلیم و تربیت، خصوصیات یک جانبی را که تقسیم کار کنونی به هرکس تحمیل می‌کند، از میان خواهد برد. بدین ترتیب اجتماعی که به طرز کمونیستی اداره شود، به کلیه افراد خود توانایی خواهد داد که استعدادهای ذاتی خود را، که در کلیه جهات تکامل می‌یابد، در تمام جهات به کار اندازند. با این امر لزوم طبقات مختلفه از بین خواهد رفت. به طوری که جامعه کمونیستی از یک طرف بقای طبقات را تحمل نمی‌کند و از طرف دیگر ایجاد یک چنین جامعه، خود وسائل لازم برای از بین بردن این اختلافات طبقاتی را به دست خواهد داد. از این موضوع نتیجه می‌شود که تضاد بین شهر و ده نیز به همان ترتیب از بین خواهد رفت. به دلایل کاملاً اقتصادی اداره کشاورزی و صنایع به دست یک نوع مردم به جای دو طبقه مختلف، یکی از شرایط حتمی و ضروری اجتماع کمونیستی است. بخش کردن گروه کشاورزان در زمین‌های مزروعی و به هم فشردن دسته‌های کارگران صنعتی در شهرهای بزرگ، وضعیتی است که تنها بر مرحله تکامل نیافته کشاورزی و صنایع قابل تطبیق است، و برای هرگونه تکامل بعدی ممانی محسوب می‌گردد و این مانع هم اکنون به خوبی احساس می‌شود.

همکاری مشترک عموم افراد جامعه برای این که از کلیه قوای تولید طبق نقشه استفاده نمایند، تکامل تولید به درجه‌ای که احتیاجات همه برآورده شود، از بین رفتن وضعیتی که در آن احتیاجات یکی علی‌رغم دیگران و به ضرر آنها رفع شود، از بین بردن قطعی کلیه طبقات و اختلافات آنها، تکامل همه طرفی استعدادهای عموم افراد اجتماع با از بین بردن طرز کنونی تقسیم کار، بوسیله تربیت صنعتی بوسیله تعویض مشاغل، بوسیله برخورداری عموم از خوشی‌هایی که به دست همه تهیه می‌شود و بوسیله یکی‌کردن شهر و ده، اینها همه نتایج از بین بردن مالکیت خصوصی می‌باشند.

سؤال بیست و یکم: نظم اجتماعی کمونیستی در خانواده چه تأثیری خواهد داشت؟

جواب: این نظم ارتباط بین دو جنس، یعنی مرد و زن را به کلی به یک ارتباط شخصی و خصوصی که فقط مربوط به دو شخص می‌باشد و اجتماع حق هیچگونه مداخله‌ای در آن نخواهد داشت، مبدل می‌سازد. این امر به توسط نظم کمونیستی انجام‌پذیر است، زیرا این نظم است که مالکیت شخصی را از بین می‌برد و اطفال را با هم تربیت می‌کند و به این وسیله دو اصل زناشویی کنونی، یعنی تبعیت «زن از مرد» و «اطفال از پدر و مادر» را که در اثر مالکیت خصوصی بوجود آمده است، از بین خواهد برد. ضمن توضیح بالا جواب کلیه فریادهای این آقایان پولدار خیلی اخلاقی، در خصوص اشتراکی بودن زنان در جامعه کمونیستی، داده شده است.

در حقیقت، این در جامعه بورژوازی است که تمام زنان به تمام معنی اشتراکی هستند و این امر امروز به صورت فحشاء به طور کاملی وجود دارد، ولی فحشاء - و متکی به اصول مالکیت خصوصی می‌باشد و با آن از بین خواهد رفت - سازمان کمونیستی، فحشاء را به هیچ‌وجه ادامه نمی‌دهد؛ بلکه آن را به کلی از بین خواهد برد.

سؤال بیست و دوم: سازمان کمونیستی با ملیتهای موجود چه رفتاری خواهد داشت؟

جواب: جدایی و اختلافات ملی ملیتها هم‌اکنون در اثر تکامل بورژوازی، آزادی تجاری، بازارهای جهانی، تشابه محصولات صنعتی و شرایط زندگی متناسب با آن، هرچه بیشتر از بین می‌روند. حکومت پرولتاریا نیز در این امر بیشتر کمک خواهد کرد. دست کم اقدام متحد ممالک متعین دنیا، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریا خواهد بود. به همان نسبت که استثمار فردی به توسط فرد دیگر از بین برود، استثمار ملتها به توسط ملت

دیگر نیز از بین خواهد رفت. وضع دشمنانه ملتها نسبت به یکدیگر، در اثر از بین رفتن تضاد طبقات در داخل هر ملت، محو خواهد شد.

سؤال بیست و سوم: سازمان کمونیستی با مذاهب موجود چه رفتاری خواهد داشت؟

جواب: آیا فهمیدن این که با تغییر روابط زندگی اقتصادی انسان، کلیه عقاید و افکار و یا به طور خلاصه وجدان او نیز تغییر می‌کند، محتاج به غور بیشتری است؟ ... زمانی که دنیای قدیم از بین می‌رفت، مذاهب قدیم نیز از مذهب مسیح شکست خوردند. زمانی که مذهب مسیح دو قرن هجدهم تحت تأثیر افکار روشن‌تری قرار گرفت؛ جامعه فئودال علیه بورژوازی انقلابی آن زمان، گرفتار مبارزه زندگی و مرگ بود. مقصود اصلی از آزادی وجدان و مذاهب فقط «فرمانروایی رقابت آزاد» در صفحه وجدان بود. انقلاب کمونیستی به منزله اساسی‌ترین قطع رابطه با مالکیت قدیمی است. جای تعجب نیست که این انقلاب در جریان سیر تکاملی خود با کلیه عقاید قدیمی نیز به طور اساسی قطع رابطه نماید.

سؤال بیست و چهارم: تفاوت کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها چیست؟

جواب: کسانی که سوسیالیست نامیده می‌شوند به سه طبقه تقسیم می‌شوند:

طبقه اول: تشکیل شده است از وابستگان جامعه‌های فئودال و پادشاهی که در اثر صنایع بزرگ و تجارت جهانی و نتیجه این دو، یعنی بورژوازی، به کلی رو به نیستی می‌روند و هر روز هم بیشتر نابود می‌شوند. این طبقه از معایب اجتماع کنونی نتیجه می‌گیرند و عقیده دارند که چون جامعه فئودال و پادشاهی سابق عاری از این معایب بوده است، باید دو مرتبه آن دستگاه را برقرار نمود.

تمام پیشنهادهای این دسته مستقیماً یا به طور غیرمستقیم، به سوی این هدف معطوف می‌باشد. این سوسیالیست‌های مرتجع با وجود تظاهرات همدردی و اشکهای گرمی که برای بدبختی پرولتاریا می‌ریزند، به دلائل زیر همیشه مورد حمله کمونیست‌ها واقع خواهند شد:

- ۱- آنها برای انجام یک امر محال کوشش می‌کنند.
- ۲- کوشش می‌کنند که دومرتبه حکومت اشراف، استادان صنفی و صاحبان صنایع دستی و نتایج حاصله از اینها، یعنی حکومت پادشاهان مستبد، یا فئودال، مأمورین دولتی، نظامی‌ها و کشیش‌ها و یا به عبارت دیگر، اجتماعی را که حقیقتاً عاری از معایب اجتماعی کنونی است ولی دست‌کم به همان میزان دارای عیب‌های دیگر است و در آن حتی امید این که کارگران تحت فشار، بوسیله سازمان کمونیستی آزاد گردند، نیست، برقرار نمایند.
- ۳- این طبقه سوسیالیست‌ها بر آن هستند که پرولتاریا انقلابی و کمونیستی شود، با بورژوازی علیه پرولتاریا متحد شده و بدین ترتیب مقاصد اصلی خود را آشکار می‌سازند.

طبقه دوم: از اعضای اجتماعی کنونی، که در اثر معایب ضروری این اجتماع دچار وحشت شده و درباره بقای این اجتماع نگران گشته‌اند، تشکیل می‌شود. اینها کوشش می‌کنند که جامعه امروزی را باقی نگه‌دارند و معایب وابسته به آن را از بین ببرند و برای این منظور بعضی از آنها امور خیریه و برخی دیگر اصلاحات پر آب و تاب اجتماعی را پیشنهاد می‌کنند و به بهانه اصلاح سازمان کلی اجتماع، همان اساس کهنه جامعه کنونی را نگاه می‌دارند. این سوسیالیست‌های بورژوا نیز باید همواره طرف حمله کونیست‌ها قرار گیرند، زیرا که آنها به دشمنان کمونیست‌ها خدمت می‌کنند و از همان جامعه که کمونیست‌ها مصمم به سرنگون کردنش هستند دفاع می‌نمایند.

طبقه سوم: از سوسیالیست‌های مشروطه‌خواه تشکیل می‌شود. این دسته از همان طریق کمونیست‌ها قسمتی از مواد مذکور در سؤال هجدهم را

خواستارند ولی عقیده ندارند که اجرای مواد مذکور فقط به عنوان واسطه برای گذشتن از اجتماع امروزی به اجتماع کمونیستی می‌باشد، بلکه تصور می‌کنند که اجرای همان قسمت مواد برای از بین بردن بدبختی و نابودکردن معایب اجتماع کنونی کافی خواهد بود. این سوسیالیست‌های دمکرات به طور کلی یا پرولترهایی هستند که هنوز از شرایط رهایی طبقه خود به اندازه کافی اطلاع ندارند و یا نمایندگانی طبقه سرمایه‌داران کوچک هستند که تا وقتی که دموکراسی و مقررات سوسیالیستی منتج از آن به دست نیامده است، در اغلب موضوعات همان تمایلات کمونیست‌ها را دارا می‌باشند. از این رو، کمونیست‌ها باید در هر موقع که دست به اقدام می‌زنند با این سوسیالیست‌های دمکرات همکاری کنند و اصولاً در این لحظات تا زمانی که اینها در خدمت بورژوازی داخل نشده و به کمونیست‌ها حمله نکرده‌اند، حتی المقدور سیاست مشترکی را تعقیب نمایند.

واضح است که این مشارکت و همکاری، مباحثات در اطراف اختلافات مابین آنها را از بین نخواهد برد.

سؤال بیست و هفتم: مناسبات کمونیست‌ها با احزاب سیاسی دیگر عصر ما چگونه است؟

جواب: این مناسبات در ممالک مختلف متفاوت است. در انگلستان، فرانسه، بلژیک که بورژوازی حکومت می‌کند، کمونیست‌ها فقط با احزاب مختلف دمکرات منافع مشترکی دارند و در حقیقت این اشتراک منافع، هر اندازه دمکرات‌ها در مقررات سوسیالیستی که خود معرف آنها هستند، به هدف کمونیست‌ها نزدیکتر می‌شوند - یعنی هر اندازه روشن‌تر و قطعی‌تر از منافع پرولتاریا دفاع کنند و هر اندازه اتکای آنها بر پرولتاریا بیشتر باشد - بیشتر خواهد شد. مثلاً در انگلستان جمعیت چارلیست‌ها که از کارگران تشکیل شده است، خیلی بیشتر از سرمایه‌داران کوچک و یا این رادیکال‌ها به کمونیست‌ها نزدیک می‌باشند.

در آمریکا که قانون اساسی دمکراسی برقرار شده است، کمونیست‌ها با حزبی که این قانون اساسی را علیه بورژوازی به کار ببرد و از آن به نفع پرولتاریا استفاده نماید، یعنی با «حزب اصلاح‌طلبان ملی کشاورزی» همکاری خواهند کرد. در سوئیس حزب رادیکال با وجود این که هنوز خیلی مختلط است، تنها حزبی است که همکاری با او برای کمونیست‌ها مقدور است. بین این رادیکال‌ها دستجات واتلندی (Watlank) و ژنوی از همه مترقی‌تر می‌باشند.

در آلمان تازه مبارزه قطعی بین بورژوازی و سلطنت مطلقه در پیش است - از آنجایی که کمونیست‌ها قبل از تسلط بورژوازی بر حکومت، نمی‌توانند علیه این طبقه مبارزه کنند، منافعی که در این خواهد بود که کمک کنند تا بورژوازی زودتر روی کار بیاید تا بتوانند آن را هرچه زودتر دوباره سرنگون نمایند.

کمونیست‌ها باید در مقابل حکومت‌ها همواره با حزب بورژوازی آزادیخواه همکاری کنند و کاملاً مراقب باشند که به «خودکشی زنده‌های» بورژواها گرفتار نشوند و به مواعید اغفال‌کننده این دسته در تصرف این که فتح بورژوازی عواقب خوشی برای پرولتاریا دارد باور نکنند. تنها نایده فتح بورژوازی برای کمونیست‌ها به قرار زیر است:

- ۱- امتیازات مختلفی که دفاع بحث و انتشار اصول عقاید کمونیستی و بالتجیه متحدکردن پرولتاریا به صورت یک طبقه محکم و حاضر به مبارزه را برای کمونیست‌ها آسان می‌سازد.
- ۲- اطمینان به این که روز سقوط حکومت مطلقه مبارزه بین بورژواها و پرولترها شروع خواهد شد. از این روز به بعد، سیاست حزبی کمونیست‌ها همان سیاسی خواهد بود که اکنون در ممالک بورژوازی حکمفرماست.

زن در اسلام

کفای زاده

برای آشنایی به مقام و ارزش زن در اسلام، شاید بهترین راه آن باشد که به کتاب قرآن، اصلی ترین مدرک تاریخی اسلام، مراجعه شود. از این رو به برخی از آیاتی که به مسئله زنان توجه کرده است، اشاره می‌کنم. (منبع مورد استفاده، کتاب «القرآن الکریم»، ترجمه الهی قمه‌ای، از انتشارات کتابخانه سنایی و دارالقرآن الکریم» می‌باشد.)

(۱) - سوره بقره، آیات ۳۰ تا ۳۴.

« پس به یاد آر آنگاه که پروردگار، فرشتگان را فرمود من در زمین خلیفه خواهم گماشت... و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد... خداوند فرمود ای آدم ملائکه را به حقایق این اسماء آگاه ساز... چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند مگر شیطان... »

(۲) - سوره نساء، آیه ۳۴

« مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع در غایت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند، و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آن بی‌مناکد باید نخست آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری گزینید باز مطیع نشدند آنها را به زدن تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید... »

(۳) - سوره بقره، آیه ۲۲۸

« زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانچه شوهران را بر زنان لیکن مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود »

(۴) - سوره نساء، آیه ۳

« پس آنکس از زنان را به نکاح خود آرید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد بگیرید راه عدالت نیاموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاری است. »

(۵) - سوره بقره، آیه ۲۲۳

« زنان شما کشتزار شمایند پس برای کشت بدانها نزدیک شوید هرگاه مباشرت آنان خواهید و برای ثواب ابدی چیزی پیش فرستید. »

(۶) - سوره نساء، آیه ۲۴

« نکاح زنان محصنه (شوهران) نیز برای شما حرام شد. مگر آن زنان که متصرف و مالک شده‌اند. »

(۷) - سوره بقره، آیه ۲۲۱

« با زنان مشرک ازدواج نکنید مگر آن که ایمان آرند و همانا کنیزی که ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است. هرچند از حسن او به شگفت آید و زن به مشرکین ندهید مگر آن که ایمان آرند و همانا بنده مؤمن بهتر از آزاد مشرک است هرچند از مال و جمالش به شگفت آید. »

(۸) - سوره نساء، آیه ۲۵

« هر که را وسیع و توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان گیرد پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید به زنی اختیار کنید... پس با کنیزکان مؤمنه با

اذن مالکش ازدواج کنید. »

(۹) - سوره بقره، آیه ۲۲۶

« آنان که با زنان خود ایلا کنند (یعنی سوگند خورند بر ترک معاشرت با آنها) چهار ماه انتظار کشند اگر باز گشتند خداوند، آمرزنده و مهربان است. »

(۱۰) - سوره بقره، آیه ۲۲۸

« زنهایی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه هاجی بر آنان بگذرد و حیض یا حملی که خدا در رحم آنها آفریده گمان نکنند... شوهران آنها در زمان عده حق دارند که آنها را به زنی خود باز رجوع دهند اگر که تیت خیر و سازش دارند. »

(۱۱) - سوره بقره، آیه ۲۳۴

« مردانی که بمیرند و زنانشان زنده مانند آن زنان باید از شوهر کردن خودداری کنند تا مدت چهار ماه و ده روز بگذرد پس از انقضای این مدت بر شما گناهی نیست... »

(۱۲) - سوره بقره، آیه ۲۳۶

« باکی برای شما نیست اگر طلاق دهید زنانی را که با آنان مباشرت نکرده و مهری مقرر نداشته‌اید ولی آنها را به چیزی بهره‌مند سازید... »

(۱۳) - سوره بقره، آیه ۲۳۷

« اگر زنهایی را طلاق دهید پیش از آن که مباشرت کرده باشید در صورتی که بر آنان مهر مقرر داشته‌اید بایستی نصف مهری را که تعیین کرده‌اید به آنها بدهید مگر آن که آنها خود یا کسی که امر نکاح به دست اوست (پدر و جد) از آن حق در گذرند... »

(۱۴) - سوره نساء، آیه ۱۹

« ... بر زنان سختگیری و بهانه‌جویی نکنید که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده‌اید به جور بگیرید مگر آن که عمل زشتی و مخالفتی از آنها آشکار شود... »

(۱۵) - سوره نور، آیه ۲

« شما باید مؤمنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز درباره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید. اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند. »

(۱۶) - سوره نساء، آیه ۱۵

« زنانی که عمل ناشایسته کنند چهار شاهد مسلمان بر آنها بخواهید چنانچه شهادت دادند در این صورت آنان را در خانه نگه دارید تا زمان عمرشان به پایان رسد یا خدا برای آنها راهی پدیدار گرداند. »

(۱۷) - سوره بقره، آیه ۳۱

« ای رسول زنان مؤمن را بگو تا چشمها و فروج و اندامشان را محفوظ دارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهراً ظاهر می‌شود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را به مقتعه پوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران خود و پسران شوهر و برادران خود و پسران برادر و خواهران خود و زنان خود و کنیزان ملکی خویش و اتباع از زن و مرد یا طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند و آن طور پای به زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود. »

(۱۸) - سوره احزاب، آیه ۵۰

« ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که به غیمت خدا تو را نصیب کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو و دختران عمو و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مؤمنه‌ای که خود را به رسول بی‌شرط و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص تو است... این زنان همه را

که بر نو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد...»
(۱۹) -

«... بر آنان که تقوی پیشه کنند نزد خدا باغهای بهشتی است که بر زیر درختان آن نهرها جاری است و در آن جاوید متعم هستند، و زنان پاکیزه و آراسته‌ای و خشنودی خدا...» (سوره آل عمران، آیه ۱۵) «و بر تختهای عالی رو به روی یکدیگر نشسته‌اند. (حور و غلمان) جام شراب طهور بر آنان دور می‌زنند. در بزم حضورشان حوران زیباچشمی است که جز به شوهران خود به هیچکس ننگرند. گویی آن حوران در سفیدی (و لطافت) بیضه مکنونند...» (سوره ضافات، آیات ۴۴، ۴۵، ۴۸ و ۴۹) «و در خدمت آنها حوران جوان شوهردوست با عفت‌اند... این است همان رزق بی‌انتهای ابدی ما» (سوره ص، آیات ۵۲ و ۵۴) «و پسرانی مانند لؤلؤه مکنون گردشان برانجام خدمت می‌گردند... در حالی که نزدیک هم بر تخت تکیه زده‌اند و ما حورالعین را هم جفت آنان گردانیده‌ایم... و پسرانی مانند لؤلؤه مکنون گردشان برانجام خدمت می‌گردند...» (سوره طور، آیات ۲۰ و ۲۴) «در آن بهشت‌ها زنان زیبایی با حیایی است (که به چشم پرناز جز به شوهر خود ننگرند) و دست هیچکس پیش از آنها بدان زنان نرسیده است... آن زنان حوری گویی یاقوت و مرجاند» (سوره رحمن، آیات ۵۶ و ۵۸) «و فرشهای پر بها (با فراش و زنان زیبا) که آنها را ما (در کمال حسن و زیبایی) آفریده‌ایم و همیشه آن زنان را باکره گردانیده‌ایم و شوهردوست (و با غنچ و ناز و) جوان همسالان هم این نعمت‌های بهشتی مخصوص اصحاب یمین است.» (سوره واقعه، آیات ۳۴، ۳۵، ۳۶ و ۳۷) (۳۸) -

طرح پیشنهادی برای تشکیل و اساسنامه سازمان علنی «اتحاد دمکرات‌های ایران»

به اعتقاد ما، در شرایط کنونی، تشکیل یک سازمان سیاسی با ماهیت چپ نو و دمکراتیک مستقل، که به شکل علنی، و متناسب با مقتضیات زمان در شرایط کنونی، فعالیت سیاسی - سازمانی - تبلیغی و ترویجی گسترده و ارتباطات مؤثر و پایدار مردمی داشته باشد، یک ضرورت انکارناپذیر است. از این رو جمعی از فعالان سیاسی چپ در داخل کشور، در این راه گام برداشته و پیشنهاد تشکیل یک سازمان سیاسی چپ به نام «اتحاد دمکرات‌های ایران» را ارائه داده و اسنادی را به عنوان «برنامه حداقل» و «اساسنامه» این سازمان پیشنهاد داده‌اند.

ما به منظور سازماندهی یک بحث جمعی دمکراتیک پیرامون این مسئله، اساسنامه چنین سازمانی را جهت نقد و قضاوت دمکراتیک علاقمندان منتشر نموده و از کلیه علاقمندان، صاحب‌نظران و فعالان سیاسی دعوت می‌نمایم تا نظرات خود پیرامون ضرورت یا عدم ضرورت تشکیل یک سازمان چپ علنی در داخل کشور در شرایط کنونی، نام و مشخصات چنین سازمان، اساسنامه و مواضع سیاسی و چگونگی فعالیت این سازمان، و به طور مشخص نظرات پیشنهادی خود برای اصلاح و تکمیل هر یک از مواد اساسنامه پیشنهادی زیر و نام و نوع فعالیت سازمان مزبور برای ما ارسال دارند تا با استفاده از نظرات و دیدگاهها و تجربیات آنها، اساسنامه‌ای هرچه بیشتر واقع‌بینانه‌تر، تحقیق‌یافتی‌تر، علمی‌تر، دمکراتیک‌تر، تدوین و ارائه شود. علاقمندان می‌توانند نظرات و

پیشنهادات خود را به هر نحو که صلاح و مناسب می‌دانند (با نام و آدرس واقعی یا غیرواقعی) به آدرس تهران - صندوق پستی ۱۱۷ - ۱۳۴۶۵ ارسال دارند.

در زیر متن کامل برنامه حداقل سازمان دمکرات‌های ایران را برای مطالعه، نقد و بررسی در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

ماده ۱- سازمان «اتحاد دمکرات‌های ایران»، سازمان سیاسی دمکراتیک مستقل و اتحاد داوطلبانه مبارزان پیشرو طبقات و اقشار زحمتکش ایران است که با حفظ اعتقادات فلسفی و ایدئولوژیکی و مذهبی یا غیرمذهبی خود، برنامه و اساسنامه سازمان را بپذیرند و در راه تحقق آن گام بردارند.

- سازمان «اتحاد دمکرات‌های ایران» اعضای خود را بر پایه اندیشه‌ها و روحیات و فرهنگ دمکراتیک، و با روح وفاداری به اصول دمکراسی و عدالت اجتماعی و ترقی و میهن‌پرستی و دفاع از منافع مردم و زحمتکشان پرورش می‌دهد.

ماده ۲- شرایط عضویت در سازمان «اتحاد دمکرات‌های ایران» عبارتند از:

الف) - قبول برنامه سازمان و مبارزه در راه تحقق بخشیدن به آن.

ب) - قبول اساسنامه سازمان و تبعیت آگاهانه و داوطلبانه از آن.

ج) - شرکت در یکی از ارگانهای سازمان.

د) - تابعیت ایران.

ه) - داشتن حداقل ۱۸ سال.

و) - پرداخت حق عضویت ماهانه بدون وقفه.

- تبصره: افرادی که فساد، خیانت، یا اقدام آنها علیه جنبش آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم ثابت شده باشد و افرادی که عضو گروه، سازمان، نهاد یا ارگانی باشند که به هر عنوان و نحوی علیه جنبش مردم و نیروهای مترقی فعالیت کرده باشند، نمی‌توانند عضو سازمان «اتحاد دمکرات‌های ایران» باشند.

ماده ۳- نحوه پذیرش عضو به سازمان «اتحاد دمکرات‌های ایران» به قرار زیر است:

الف) - پذیرش عضو به شکل انفرادی است و حتی در صورتی که گروه یا محفلی یکجا تقاضای ورود به سازمان را بکنند، قرار پذیرش فردی صادر می‌شود.

ب) - متقاضی عضویت باید از طرف دو نفر از اعضای اصلی سازمان که حداقل یک سال سابقه آشنایی با وی را داشته باشند، معرفی شود. معرفی‌کنندگان باید متقاضی را از جهت سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بشناسند و صلاحیت وی را برای عضویت در سازمان معرفی کنند و از این جهت در پیشگاه سازمان مسؤولند و باید به سازمان پاسخگو باشند.

ج) - متقاضی عضویت، در آغاز به عنوان عضو آزمایشی پذیرفته خواهد شد و پس از گذراندن حداکثر یک سال دور آزمایشی، در صورت واجد صلاحیت بودن به عنوان عضو اصلی سازمان پذیرفته خواهد شد.

د) - تصویب عضویت آزمایشی و اصلی با آیه مرکزی سازمان یا ارگانی است که کمیته مرکزی به آن اختیار داده است.

ه) - سابقه فعالیت رسمی سازمانی اعضای اصلی از روزی است که فرد به عنوان عضو آزمایشی پذیرفته شده باشد.

ماده ۴- عضو سازمان «اتحاد دمکرات‌های ایران» موظف است:

الف) - مبلغ و مروج برنامه و خط‌مشی سازمان باشد و برای تحقق آن مبارزه کند.

ب) - ضمن حفظ نظرات خود، از خط‌مشی و تصمیمات مصوب اکثریت اعضای سازمان تبعیت و رهنمودها و تصمیمات ارگانهای بالا و کمیته

مرکزی را اجرا و انضباط سازمانی را رعایت نماید.

ج - ضمن احترام به حق حیات گرایشات متنوع درون سازمان در چارچوب برنامه آن، در راه حفظ و تحکیم وحدت درونی سازمان بکوشد.
د - اصل کار جمعی با وجود مسؤولیت فردی و کاربست خلافت و نوآوری را بنای کار خود قرار دهد و از ترویج کیش شخصیت، کیش ایدئولوژی و کیش سازمانی پرهیزد.

ه - اسرار ویژه در سازمان را اکیداً حفظ کند.

و - با تکیه بر اصل برتری کیفیت بر کمیت، اعضای جدید به سازمان جلب کند.

ز - برای پخش نشریات و اوراق سازمان و جلب کمک مادی برای آن بکوشد.

ح - به ارگانهای بالا در رابطه با عملکردها، فعالیتها و انجام وظایف خود گزارش دهد.

ت - به طور مداوم بکوشد تا سطح دانش تئوریک و بینش سیاسی و افزایش تجارب مبارزاتی خود را بالا برد و فرهنگ و روحیه دموکراتیک را در نگرش و اعمال خود مسلط سازد.

ی - در راه برقراری و گسترش پیوند با اقشار گوناگون مردم، برای ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی آنها، در جهت بسیج و هدایت و سازماندهی حرکتها و جنبشهای اجتماعی و اعتراضی مردم، برای تقویت نفوذ و اعتبار سازمان در بین مردم بکوشد.

ک - از هر عملی که مخالف حیثیت و اعتبار سازمان باشد پرهیزد و سعی کند تا در زندگی خصوصی و اجتماعی، رفتارش نمونه باشد.

ماده ۵ - عضو سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» حق دارد:

الف - از آزادی کامل عقیده، بیان، قلم، آزادی انتقاد، و آزادی رأی در درون سازمان و ارگانهای آن برخوردار باشد.

ب - در شرایطی کاملاً دموکراتیک، در بحث و حل مسایل مربوط به مسایل جاری و خطمشی سیاسی سازمان و فعالیتهای گوناگون سازمان شرکت فعال داشته باشد.

ج - به طور آزادانه، نظرات و انتقادات خود را از خطمشی فعالیتهای سازمان و رهبری آن در همه عرصهها، عملکرد و بینشها و طرز کار کلیه اعضاء و ارگانها، به شکل علنی به اطلاع کلیه اعضای سازمان برساند. با شیوههای فرماندهی - اداری در سازمان مقابله کند و از طریق بسط انتقاد و انتقاد از خود و تشکیل جلسات بررسی، خواهان رفع نقائص کار شوند.

د - گزارش منظمی از سوی ارگانهای رهبری در رابطه با عملکردها و فعالیتهای آنان، دریافت کند.

ه - بدون اعمال هیچگونه محدودیتی، در انتخابات کلیه ارگانهای سازمان شرکت کند و برای عضویت در آنها کاندیدا شود یا کاندیدا معرفی کند و اعضای ارگانهای رهبری سازمان را از پایین به بالا با رأی مستقیم و مخفی انتخاب نماید.

تبصره: وظایف و حقوق اعضای آزمایشی جز در مورد حق انتخاب شدن و حق انتخاب کردن همان است که برای اعضای اصلی سازمان مقرر شده است. رأی عضو آزمایشی مشورتی است.

ماده ۶ - مجازات تخلف از مقررات و عدم اجرای وظایف سازمانی، به تناسب شدت آن به ترتیب زیرین است:

تذکر شفاهی، تذکر کتبی، توبیخ، توبیخ شدید، سلب مسؤولیت سازمانی، تنزل یک یا چند درجه مسؤولیت سازمانی، تبدیل عضو اصلی به عضو آزمایشی، اخراج از سازمان.

ماده ۷ - تصویب و اجرای مجازات هر عضو از هر ارگانی با کمیته مرکزی سازمان یا ارگانی است که کمیته مرکزی در این مورد به آن اختیار داده

است.

تبصره ۱ - برای اخذ تصمیم در مورد مجازات اعضاء، حداقل دو سوم رأی کمیته مرکزی یا ارگان صالح در این مورد لازم است.

تبصره ۲ - در هنگام تصویب قرار اخراج، ارگانهای سازمان باید حداکثر احتیاط و رعایت اصل رفاقت را به عمل آورند و اسناد مربوطه را دقیقاً مطالعه و بررسی نمایند و با اظهارات و شکایات عضو متهم توجه کامل مبذول دارند.

ماده ۸ - اعضای که مورد مجازات رهبری سازمان واقع شدهاند، حق دارند علیه مجازات خود به کنگره سازمان شکایت کنند و کنگره موظف است ارگانی جهت رسیدگی به این نوع پروندهها تشکیل دهد.

تبصره: در صورت اثبات بیگناهی عضو مجازات شده، باید رسماً از وی اعاده حیثیت شود و افرادی را که مغرضانه علیه وی اقدام کردهاند را مورد مجازات قرار داد.

ماده ۹ - تقسیمات تشکیلاتی سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» عبارت است از:

حوزه، سازمان بخش، سازمان شهر یا شهرستان، سازمان منطقه، سازمان استان.

تبصره: در صورت لزوم، کمیته مرکزی سازمان میتواند تقسیمات سازمانی دیگری نیز ایجاد کند و حدود فعالیت آنها را تعیین نماید.

ماده ۱۰ - پایه و هسته اولیه سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران»، حوزه است.

الف - حوزهها براساس محل سکونت یا محل کار تشکیل میشود.
ب - حداقل افراد حوزه، سه نفر است. حوزه با موافقت کمیته بخش تشکیل میشود.

ج - مسؤول حوزه، توسط اعضای حوزه انتخاب میشود.

ماده ۱۱ - کمیتههای بخش، شهر یا شهرستان، منطقه و استان، سازمانهای تابع خود را رهبری میکنند. قرارها و تصمیمات ارگانهای مافوق را اجرا میکنند و مسایل مربوط به کار خود را به آنها و اعضای سازمانهای تابع خود گزارش میدهند.

تبصره ۱ - تعداد اعضای هر یک از این کمیتهها را کمیته مرکزی سازمان یا ارگانی که کمیته مرکزی به آن اختیار میدهد، تعیین میکند.

تبصره ۲ - مسؤول هر یک از کمیتهها توسط مجموعه اعضای همان کمیته و کمیته مافوق آن انتخاب میشود و برای این کار حداقل آرای دو سوم کل اعضای دو کمیته لازم است.

ماده ۱۲ - عالیترین مقام رهبری سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران»، کنگره سازمان است که نمایندگان منتخب کلیه حوزهها، در هر دو سال یکبار تشکیل میشود.

تبصره: کنگره فوقالعاده از طرز کمیته مرکزی یا با پیشنهاد حداقل یک سوم اعضای سازمان تشکیل میشود.

ماده ۱۳ - کنگره سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» وظیفه دارد:

الف - گزارش کمیته مرکزی، کمیسیون بازرسی را استماع و فعالیت آنها را از ارزشیابی نماید.

ب - برنامه و اساسنامه سازمان را تصویب نماید و در صورت لزوم آنها را مورد تجدید نظر قرار دهد.

ج - خطمشی سازمان را در کلیه شؤون فعالیت آن تعیین کند.

د - اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی را انتخاب کند.

ماده ۱۴ - کلیه اسناد، قطعنامهها، گزارشها، تحلیلها، و نیز برنامه، اساسنامه، اصول مربوط به خطمشی و فعالیت سازمان در همه عرصهها، و همچنین نام و مواضع و دیدگاههای کاندیداهای عضویت در کمیته مرکزی و

چند نفر از افراد کمیسیون بازرسی خالی بماند، کمیسیون بازرسی می تواند با تصویب دو سوم آراء افرادی را به عضویت کمیسیون بازرسی انتخاب نماید. تبصره ۳: اعضای کمیسیون بازرسی نباید در هیچ یک از ارگانهای سازمانی، هیأت های سیاسی و دبیران، شعب آنها، تحریریه ها، نهادهای تبلیغی و ترویجی، کمیته های مادی و... عضو باشند.

ماده ۲۰- عایدات سازمان عبارتند از:
(الف) - حق عضویت که میزان آن توسط کمیته مرکزی تعیین می شود.

(ب) - عواید حاصله از فروش نشریات.

(ج) - کمک های مادی اعضای سازمان مردم.

تبصره: دریافت هرگونه کمک مالی از دولت های خارجی، نهادهای و مؤسسات و احزاب کشورهای دیگر، دولت و حکومت ایران و نهادهای و مؤسسات وابسته به آنها، ممنوع است.

سید جمال الدین اسدآبادی: مصلحی مترقی یا فراماسونری فعال

جمال الدین افغانی! سید جمال الدین افغانی! سید جمال الدین اسدآبادی! شیخ جمال! سید جمال الدین...! و یا هر اسم و عنوانی را که داشته باشد مورد گفتگو نیست. گفتگو در مورد یکی از ماسون های اولیه ایران یا به بنا به نوشته مجله کاوه - مجله کاوه شماره ۳، سال دوم، چاپ برلن - مؤسس سازمان فراماسونری در مصر است و اولین و شاید آخرین ماسونی است که توانست تحت عناوین گوناگون در ده لژ فراماسونری عضویت پیدا کند!

با وجود آن که تاکنون درباره « جمال الدین » رسالات و کتب مختلفی به زبانهای گوناگون نوشته شده است اما هنوز هویت واقعی و هدف نهایی او برای پژوهشگرانی که در زمینه جمال و بررسی مشغول هستند مجهول مانده است!

از زمانی که سید در پهنه سیاست خاورمیانه، بخصوص در صحنه سیاست ایران، هندوستان، عثمانی و مصر ظاهر گردید و می خواست از راه سازمان جهانی فراماسونری « وحدت اسلامی » را در خاورمیانه بوجود آورد، روی این اصل با هیجده عنوان و شهرت مختلف در لژ سازمان فراماسونری خاورمیانه ثبت نام کرد. این هیجده شهرت که در اسناد و مدرک مختلف، چشم می خورد عبارتند از:

- ۱- جمال الدین اسدآبادی
- ۲- جمال الدین افغانی
- ۳- جمال الدین الحسینی رومی
- ۴- جمال الدین الحسینی طوسی
- ۵- جمال الدین الاستنبولی
- ۶- جمال الدین الحسینی
- ۷- جمال الدین الحسینی طوسی
- ۸- جمال الدین افندی
- ۹- رومی
- ۱۰- شیخ افغان
- ۱۱- الدین جمال
- ۱۲- سید جمال افغانی
- ۱۳- شیخ جمال الدین

کمیسیون بازرسی... که می بایست در کنگره مورد بررسی و رأی گیری اعضای سازمان قرار گیرد، باید حداقل از دو ماه قبل از برگزاری کنگره، طریق مطبوعات و نشریات سازمان و جلسات علنی، برای نقد و بررسی و قضاوت دمکراتیک، در اختیار کلیه اعضای سازمان و حتی دیگر نیروها و سازمان ها و شخصیت های سیاسی و اجتماعی میهن و افشار گوناگون مردم، قرار داده شود و آنگاه از اندیشه ها و نظرات متنوع تمامی اعضاء سازمان، صاحب نظران، فعالان سیاسی و اجتماعی، و علاقمندان، در محیطی سالم و دمکراتیک، پیرامون مسایل مربوط به سیاست ها و خط مشی و فعالیت سازمان، در محیطی سالم و دمکراتیک، ارائه شود و مورد قضاوت قرار گیرد.

کمیته مرکزی سازمان، مسؤول انجام این وظیفه است و موظف می باشد امکانات و نیروی خلاقه سازمان را برای اجرای آن، بسیج و هدایت کند. و گزارشی از عملکرد خود در این زمینه را به کنگره ارائه دهد.

ماده ۱۵- عالی ترین مقام سازمان « اتحاد دمکرات های ایران » در فاصله دو کنگره، کمیته مرکزی سازمان است که فعالیت سیاسی، تبلیغی و ترویجی، کار سازمانی آن را رهبری نموده و در تمام موارد نماینده سازمان است و در مقابل کنگره مسؤول است.

تبصره ۱: اعضای کمیته مرکزی و تعداد آنها را کنگره تعیین می کند.
تبصره ۲: هرگاه به عللی، در فاصله تشکیل دو کنگره، جای یک یا چند نفر از افراد کمیته مرکزی خالی بماند، کمیته مرکزی می تواند با تصویب دو سوم آراء، افرادی را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کند.
تبصره ۳: جلسه اعضای کمیته مرکزی (پلنوم) در سال حداقل دو بار تشکیل می شود.

ماده ۱۶- کمیته مرکزی سازمان « اتحاد دمکرات های ایران » از بین اعضای خود، « هیأت دبیران » را تشکیل می دهد. هیأت دبیران نیز شعبه های تشکیلات، تبلیغات و انتشارات، سازمان های توده ای و اجتماعی، روابط عمومی، مالی و خدماتی، و شعبه های دیگری را که ضرور بشمرد، تشکیل می دهد و اعضای مسؤول در این شعب را تعیین می کند. این شعبه ها تحت نظر « هیأت دبیران » فعالیت می کنند. هیأت دبیران در برابر کمیته مرکزی مسؤول است.

ماده ۱۷- کمیته مرکزی و مطبوعاتی سازمان « اتحاد دمکرات های ایران » از بین اعضای خود، « هیأت سیاسی » را تشکیل می دهد. هیأت سیاسی نیز شعبه های تدوین و تنظیم سیاست، تحریریه نشریه تئوریک، تحریریه ارگان مرکزی سازمان، و شعبه های دیگری را که ضرور بشمرد، تشکیل می دهد و اعضای مسؤول در این شعب را تعیین می کند. این شعبه ها تحت نظر « هیأت سیاسی » فعالیت می کنند. هیأت سیاسی در برابر کمیته مرکزی مسؤول است.

ماده ۱۸- دبیر اول سازمان « اتحاد دمکرات های ایران » بر جریان امور سازمانی و اجرای تصمیمات ارگانهای عالی رهبری و هماهنگی ساختن ارگانهای گوناگون نظارت عا داشته و همچنین به عنوان رابط و هماهنگ کننده میان « هیأت دبیران » و « هیأت سیاسی » و در جهت کنترل و نظارت بر هدایت امور جاری سازمان و توسط آنها، عمل می کند.
دبیر اول سازمان توسط کمیته مرکزی و با حداقل دو سوم آرای اعضای کمیته مرکزی انتخاب می شود.

ماده ۱۹- کمیسیون بازرسی به منظور نظارت در اجرای صحیح تصمیمات کنگره، رسیدگی به شکایات و اعتراضات اعضاء، نظارت بر امور مالی کمیته مرکزی، تشکیل می شود.

تبصره ۱: اعضای کمیسیون بازرسی و تعداد آنها توسط کنگره تعیین می شوند.

تبصره ۲: هرگاه به عللی، در فاصله تشکیل دو کنگره، جای یک یا

طبق تحقیقات و پژوهشی که درباره اسامی جمال الدین به عمل آمده است، مسلم گردیده که سید طی پنجاه و نه سال عمر خود با بیست و یک اسم فعالیت سیاسی و اجتماعی داشته است پژوهشگران در مورد چرایی شهرتهای مختلف سید جوابهای گوناگون داده اند که از میان آنان به درج دو نظر متضاد مختصراً قناعت می نمایم:

۱- به خاطر زورگویی و استبداد دولت ایران

۲- به خاطر تلون مزاج شدید، ایجاد آشوب، فتنه و فساد و آتش افروزیها. سید برای رسیدن به مقام و شهرت حتی از نابودی یک شهر و تلف شدن هزاران نفوس مسلمان نیز امتناع و وحشت نداشت. چنانچه در شورش لشکر مصر که منجر به بمباران اسکندریه و تل الکبیر و اشغال انگلیسها شد، سید رأساً مسؤول و عامل شورش بود و عدهای، عملیات او را به دستور انگلیسها و به نفع سیاست استعماری در مصر دانسته اند. همانطور که سید در هر کشور و شهر و شهرستانی به تغییر نام مبادرت می جست در کشورهای آسیا و اروپا نیز به لباسهای مختلف ملبس می شد. گاهی لباس عربی می پوشید، زمانی در لباس ایرانی ظاهر می گردید و مدتی خود را به لباس مصری ملبس می ساخت و گاهی در لباس افغانی و کردی ظاهر می گردید. همانطور که تغییر اسم و لباس می داد، از تغییر دادن محل تولد خود نیز مضایقه نداشت. چنان که در عثمانی خود را اهل قریه «ترمذ» کنار جیحون و در ایران خود را اهل «اسدآباد همدان» و در مقدمه تنها کتابی که به فارسی نوشته، خود را از اهالی «اسعدآباد» واقع در کنار کابل معرفی کرده است. در ایران وقتی از سید سؤال می شود چرا خود را به «افغانی» معروف کرده اید؟ سید جواب می دهد: «افغانی تخلص شعری من است». «... یکروز از سید پرسید که شما که از اسدآباد همدان هستید، چرا خود را به افغانی معروف کرده اید؟ جواب گفتند: افغانی تخلص شعری من است» (مجله کاوه، سال دوم، دوره جدید، شماره ۹).

در حالی که طبق سندی که به خط خود جمال الدین وجود دارد خود را به عنوان یکی از اهالی «افغان» و کابل و از سادات کثر معرفی می کرده است روی همین اصل محققان هنوز هم نتوانسته اند براین واقعیت دست یابند که وی اصلاً ایرانی بوده یا افغانی، در ایران تولد شده است یا در افغانستان...؟ درباره این که آیا جمال الدین «سید» بوده یا «شیخ» جای تردید وجود دارد، چون که اغلب امضاءهای او به صورت «شیخ جمال الدین» آمده است. حتی گروهی از پژوهشگرا به اتکای اسنادی که به خط خود جمال الدین موجود می باشد، نه تنها نسبت به ملیت سید مشکوک هستند، بلکه درباره تحصیلات و فعالیت های سیاسی او نیز در افغانستان و هند... انی گرفتار تردید شده اند. «... گذشته از مجهول بودن ملیت اصل سید... مال الدین هنوز براهل تحقیق مورخین معلوم نشده است که سید در کدام شهر و نزد کدام عالم تحصیل کرده است. حتی نکاتی از حوادث و اتفاقات مربوط به فعالیتهای سیاسی او در افغانستان و هند و عثمانی بر اهل تحقیق و تجسم محکوم است. «سید در تغییر مذهب نیز تلون مزاج داشت. گاهی خود را از خانواده «شیعی» ایران معرفی کرده و عنوان «سید» را به اول نام خویش اضافه می کرد و زمانی نیز خود را «حنفی» مذهب نشان می داده است. او حتی خود را در انجمنهای مخفی مصر مخالف خدا و در هند دشمن طبیعیون و دهریون معرفی می نموده. نویسنده کتاب «مردان نامی شرق»، چاپ بیروت، ص ۱۸۷، درباره جمال الدین می نویسد: «در سن دوازده سالگی جزو شاگردان

مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود. در سن ۱۲۷۵ در سن نوزده سالگی مرحوم شیخ مرتضی انصاری به او اجازه اجتهاد داد و روانه هندوستان کرد... «این مطلب دور از حقیقت می باشد و فاقد اسناد است. چون که مرحوم شیخ مرتضی انصاری به کسی در سن ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد نمی داد و اگر جمال الدین چنین اجازه ای داشت، سند به این مهمی را حداقل در کتابهای خود و اسنادی که از او به جا مانده است منتشر می کرد.

اکثر نویسندگان از یکدیگر نقل می کنند که جمال از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ یعنی از سن ۲۱ سالگی تا ۳۱ سالگی مدت ده سال در افغانستان بوده است! اما با تحقیقاتی که در این زمینه به عمل آمده مسلم گردید هیچ سندی از سید وجود ندارد که در افغانستان ساکن بوده باشد. در سال ۱۲۸۵ از راه هندوستان عازم زیارت مکه شد، ولی از راه دریا به مصر رفت و از زیارت حج منصرف گردید. پس از چهل روز توقف در مصر با خطابه های آتشین خود مسلمین را علیه اروپاییان به اتحاد دعوت می کرده است. بدین سبب انقلابی برپا کرده و به بهانه زیارت حج خارج شده، لیکن به مکه تشریف حاصل ننموده و به اسلامبول رفته است. در اسلامبول به عضویت انجمن «دانش» انتخاب گردید و در سال ۱۲۸۷ در دارالفنون اسلامبول کنفرانسی درباره اقسام صنایع داد و در این کنفرانس اظهار داشت: «خبر دادن از آینده یا غیب گویی، جزء صنایع محسوب می شود.» ایراد چنین گفتاری خشم مسلمین اسلامبول را برانگیخت و جمال را به خاطر داشتن این اعتقاد تکفیر کردند جمال در آخر سال ۱۲۸۷ بعد از دو سال توقف در اسلامبول به فرمان سلطان از خاک عثمانی تبعید گردید.

جمال به عزم سفر هندوستان به مصر رفت و در ذیحجه ۱۲۸۷ (نوروز ۱۲۴۹ شمسی) وارد قاهره شد و در آنجا با ریاض پاشا وزیر مصر (حجود جدیدالاسلام) آشنا گردید. ریاض پاشا ماهی ده لیر حقوق برای جمال مقرر داشت. و بنا به توصیه وزیر مصر به تدریس در جامع الازهر مشغول شده و فلسفه ابن سینا را ترویج کرد. اما علمای مسلمان و اساتید جامع الازهر به عقاید جمال ایراد و انتقاد کردند و او را از الازهر خارج ساختند. جمال مدت نه سال در مصر توقف کرد و طبق نوشته جراید عربی او خود بانی و مؤسس «محفل فراماسونری» در مصر بود که سیصد نفر عضو داشت. چون سید توسط لژها مردم مصر را علیه حکومت مصر برمی انگیزت، توفیق پاشا، خدیو مصر، او را از مصر به سوریه تبعید کردند، شیخ محمد عبده که در سال ۱۲۸۹ در جامع الازهر با جمال آشنا شده بود، از سوریه به پاریس رفت و در آنجا با جمال همکاری خود را آغاز کرد. اولین محصول این همکاری انتشار جریده «العروة الوثقی» بود که در سال ۱۳۰۱ به سردیری محمد عبده به زبان عربی منتشر شد. بعد از انتشار آن جمال با «چرچیل بلنت» سیاستمدار معروف انگلیسی که بعدها وزیر مستعمرات هندوستان گردید آشنا شد. بلنت که مصمم بود به هندوستان مسافرت کند از جمال سفارشنامه هایی برای رؤسای مسلمین هند گرفت و به طوری که خود بلنت می نویسد: «این سفارشنامه ها بسیار مؤثر واقع شد.»

جمال مدت سه سال در پاریس ماند و در اوایل رجب ۱۳۰۱ به ایتالیا برای دیدن بازارگاه تورن رفت و مدت یک هفته در آنجا بود و بعد به پاریس برگشت و بلنت در بهار سال ۱۳۰۱ باز او را در پاریس ملاقات کرد. در این موقع جمال با شیخ محمد عبده در یک اتاق خیلی کوچک زندگی می کردند. در همین زمان مسأله متمهدی سودان افکار مردم انگلستان را به خود مشغول داشت و جمال در رابطه و مخابره با مهدی بود و مذاکرات بلنت با جمال به این امر منتهی گردید که جمال واسطه صلح مابین متمهدی و انگلستان باشد و هیأتی پیش مهدی بفرستند و ظاهراً «گلدستون» صدراعظم انگلیس به این اقدام موافق بود، اما وزارت امور خارجه انگلستان با این عمل مخالفت ورزید.

از زمانی که جمال‌الدین در پهنه سیاست خاورمیانه، مخصوصاً کشورهای مصر، هند، ایران، عثمانی، ظاهر گردید، به صورت ظاهر برای امر «خلافت اسلامی»، «اتحاد اسلامی»، «پان اسلامیس»، «خلافت مسلمین»، «انتخابات خلیفه مسلمین» با کمک‌های انگلستان و سلطان عبدالحمید عثمانی تلاش بی‌گیری را آغاز نمود، که هنوز بعد از گذشت سالها دوستان و طرفدارانش این اقدام را از جمله افتخارات ابدی وی محسوب می‌دارند. طرفداران جمال‌الدین در مبالغه نسبت به او تا این حد راضی نشده بلکه های مداهنه را از این مرز نیز فراتر نهاده و در دائره تعصبات به ارزشیابی و سنجش وی پرداخته‌اند.

برخلاف نوشته، پژوهشگران و نویسندگان که جمال‌الدین را مرد خداپرست و مسلمان متعصب و آرزومند سرافرازی مسلمانان معرفی می‌کنند، اکنون که اسناد وزارت خارجه انگلیس منتشر شده و کتاب مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده دربارهٔ سید جمال‌الدین، چاپ دانشگاه به کوشش اصغر مهدوی استاد دانشگاه تهران و ایرج افشار، انتشار یافته مسلم شده است که تمام نویسندگان و پژوهشگران درباره جمال‌الدین به خطا رفته‌اند و جمال‌الدین را در دائره تعصبات خود مورد ارزشیابی قرار داده‌اند. در حالی که جمال‌الدین نه تنها خداپرست نبوده، بلکه با خداپرستان نیز به عناوین مختلف عناد می‌ورزیده است! مخالفت جمال‌الدین با خدا و خداپرستان تا جایی رسید که در لئو فراماسونری انگلستان علیه خداپرستی مطالبی ایراد کرد و مخالفت او به صورت علنی با خدا و خداپرستان موجب آن گردید که وی را از لئو مزبور اخراج نمایند. این مطلب با صراحت تمام در گزارش محرمانه «فرانک لاسیل» نماینده سیاسی انگلستان در قاهره، طی شماره ۴۹۸ به لندن، در روز سی‌ام اگوست چنین گزارشی شده است: «اخیراً از لئو فراماسونها که در آنجا عضو بوده به علت این که علناً منکر خدا بوده اخراج گردیده است»، اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس گزارش ۴۹۸.

علی‌رغم نظر اکثر نویسندگان که جمال‌الدین را خداپرست می‌دانند طبق سندی که وجود دارد او قبل از ورود به لژهای سازمان فراماسونری نیز اعتقادی به خدا نداشته است و آنچه را که درباره اسلام و پیغمبر اسلام و اتحاد اسلامی گفته و نوشته است بیشتر به جهت بهره‌برداریهای سیاسی بوده است. سلیم الفحوری، در قصیده «سحر هاروت» درباره دیانت جمال‌الدین چنین آورده است: «سید در علم‌الادیان تحقیق کرد و سرانجام ملحد شد و قائل به قدم عالم گردید... و معتقد شد که اعتقاد بوجود محرک اول و حکیم موهوم است...»

زمانی که همکاری جمال‌الدین با میرزا ملکم خان در لندن علیه شاه و درباریان آغاز گردید به نشر روزنامه «قانون» اقدام کردند، روزنامه «اختر» درباره جمال‌الدین تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» مقاله‌ای به چاپ رسانید که جالب توجه است: «این مرد با این که بیگانه از دین است و خود را برای پیشرفت پاره‌ای مقاصد نامشروع داخل مسلک علمای اعلام کرده است... در هنگام ورود آن شهر می‌نویسد که پایتخت بزرگ اسلام است (اسلامبول) نام شیخ افغانی بر خود بست و در مطبعه تعلیم و تدریس نشست و در ظرف اندک مدتی بسیاری از طالبان علم در حلقه درسش جای گرفتند. چون بازار خود را گرم دید آنگاه خبث باطنش در هیجان آمد و علی‌رؤس الاشهاد اظهار زندقه و الحاد نموده حاشا ثم حاشا نبوت را به عنوان صنعت یاد نمود ولی حکومت سفید عثمانی از راه باریک‌بینی او را مجال نداد تا به اضلال مردم پردازد و او را نفی بلد کرد و از در الخلافه بیرون نمود به طوری که او از اسلامبول به جانب مصر رهپار شد... آنجا هم قفل دهان برداشته در حق اهل شرع مقدس بنای بدذبنی را گذاشت چیزی نمانده بود که آن مرد پست فطرت شومی بلند کند، حکومت مصر نیز نفی بلد و اخراجش کرد...»

هرگاه این شیخ گمراه نموذبالله داخل سلک علما و فضلاء اسلام بود هرآینه با ارامنه مفسد و یاغی همدست نمی‌شد...»

(کتاب مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده سید جمال، ص ۱۴۴)

این چنین مردی، با داشتن چنان خصوصیات و معتقدات مذهبی چگونه می‌توانست مبلغ و مجری برنامه وسیع و مهم «اتحاد اسلامی» در میان ملل اسلامی باشد؟ این نیست مگر آن که اربابان او، او را به چنین امر مقدس و مهمی تجهیز کرده بودند. چنان که امروز این واقعیت غیرقابل انکار از میان اسناد و مدارک به جا مانده در آرشیوهای وزارت امور خارجه انگلستان و ایران بهترین شاهد این مدعا می‌تواند باشد:

در سال ۱۳۰۲ چرچیل بلنت بعد از مراجعت از هندوستان جمال را از پاریس به لندن دعوت کرد. جمال نیز این دعوت را پذیرفت و حازم لندن شد. وی مدت سه ماه در خانه بلنت سیاستمدار معروف انگلیس و دوست صمیمی خود به سر برد. در همین خانه بلنت بود که جمال با سیاستمداران معروف انگلستان آشنا گردید و در زمینه‌های مختلف ملل اسلامی با آنان به گفتگو پرداخت و این گفتگوها مدت سه ماه طول انجامید. این سیاستمداران معروف عبارت بودند از:

۱- سردراماندولف، که بعد وزیر مختار انگلستان در ایران شد.

۲- سالزبوری، که بعد صدراعظم انگلستان شد.

نتیجه مذاکرات سه ماه جمال‌الدین با سه سیاستمدار معروف انگلستان براین امر منتهی گردید که جمال‌الدین «اتحاد اسلامی» در میان ملل اسلامی بوجود آورد: «پس از استعفای «گلداستون» از وزارت انگلستان در ۲۵ شعبان سنه ۱۳۰۲ وزیر هندوستان شد. چرچیل، بلنت سابق‌الذکر جمال‌الدین را دعوت به لندن کرد تا با چرچیل در باب یک اتحاد میان عالم اسلامی و انگلستان مذاکره کند. وی در ۱۰ شوال وارد لندن شده و در خانه بلنت منزل کرد بیش از سه ماه مهمان مشارالیه بود و در خانه او با چرچیل و سردروموندولف مذاکراتی نمود.»

ایجاد «اتحاد اسلامی» از نقشه‌های «چرچیل بلنت» و اولین کسی است که به فکر ایجاد اتحاد اسلامی در میان ملل اسلامی افتاد «چرچیل بلنت» بود، نه جمال‌الدین اسدآبادی! «در سال ۱۳۰۲ چرچیل بلنت بعد از مراجعت از هندوستان به فکر اتحاد اسلامی افتاد! و سید را از پاریس به لندن دعوت کرد! وی این دعوت را پذیرفت و سه ماه در خانه بلنت مهمان بود. رفقای بلنت مانند «سردراماندولف» که چند سال بعد وزیر مختار انگلیس در ایران شد و «سالزبوری» صدراعظم انگلیس و سیاستمداران دیگر انگلیس در خانه بلنت با سید آشنا شدند... بعد از مذاکراتی که میان جمال‌الدین و سیاستمداران انگلیسی در خانه بلنت صورت گرفت تصمیم گرفته شد که جمال‌الدین برای بوجود آوردن اتحاد اسلامی، همراه «ولف» به استانبول برود و مقدمات تشکیل اتحاد اسلامی را در استانبول بوجود آورد و مرکز اتحاد اسلامی را شهر «استانبول» قرار دهد. اسناد و مدارکی که موجود است نمایشگر این واقعیت می‌باشد که «ولف» نماینده انگلیس در مصر که از دوستان صمیمی جمال‌الدین بود مأمور تشکیل اتحاد اسلامی از طرف دولت انگلستان شده بود و مأموریت داشت وسایل چنین اتحادی را در میان دول اسلامی مانند عثمانی، ایران، افغانستان با دولت انگلستان بوجود آورد. و طی مذاکراتی که میان جمال‌الدین و مقامات انگلستان در خانه بلنت صورت گرفت، چون جمال‌الدین در میان کشورهای اسلامی شهرت داشت مأموریت پیدا کرد همراه «ولف» به کشورهای اسلامی برود و برای بوجود آوردن اتحاد اسلامی، ولف را یاری کند.

و در ماه ذی‌القعدة آن سال قرار شد که سید جمال‌الدین همراه دروموندولف به استانبول برود، ولف مزبور به سمت نمایندگی انگلیس در مصر معین شده بود و پیش از رفتن به مصر مأمور بود به استانبول برود و با

سلطان عثمانی فراری در باب مصر بدهد که خاطر دولت عثمانی را راضی کرده و کار مصر را که میان این دو دولت مایه نزاع شده بود تصفیه کند، ضمناً گفتگوی آن بود که مشارالیه تخریب مصر را از قشون انگلیس و برای جلوگیری روس فراهم آورده و ولف وجود سید را به واسطه نفوذش در دربار سلطان که طرفدار اتحاد اسلام بودند مفید دید مصمم شد او را با خود به استانبول ببرد.

جمال‌الدین مجری سیاست انگلستان

شاید حیرت‌انگیز جلوه کند، جمال‌الدین که خود را دشمن انگلستان می‌دانست و عامل خرابی و ویرانی کشورهای اسلامی را دولت انگلستان قلمداد می‌کرد، چگونه حاضر می‌شد مجری سیاست سیاست‌گران انگلستان در کشورهای اسلامی باشد! «... یکی از آن نیرنگ‌های سیاسی غرب که اسباب خرابی ممالک اسلامی شد، همین کلمه اتحاد اسلامی بود که در هر یک از ممالک اسلامی تولید اختلاف نمود، ظاهراً حرف بسیاری فرینده است آیا در انجام آن هیچ فکری شده بود و یا در نتیجه آن که مقصود عمده و شالوده آن در انگلستان ریخته شده باشد و فکر هم فکر لردسالز - بوری، چرچیل و رولف باشد، یک چنین اتحادی باید خیلی مهم و جامع باشد. نمی‌توان از این واقعیت دوری جست که جمال‌الدین از تاریخ سیاسی قرن نوزدهم ایران و انگلستان بی‌اطلاع بوده است! اگر بدون اطلاع بود چرا دولت انگلستان را مقصر واقعی نابودی ملل اسلامی و فقر و فلاکت مسلمانان می‌دانست و به هر کجا قدم می‌گذاشت از استعمارگران انگلیس سخن می‌گفت! اما خود محرمانه مجری سیاست آن دولت می‌گردید؟! »

جمال‌الدین و سلطان حمید

سلطان عبدالحمید خودرأی عثمانی که از شورش و انقلاب و قیام آزادیخواهان و اعراب حجاز در کشور خود بیم داشت و از نفوذ ناصرالدین شاه در عراق عرب نگران بود، برای جبران حیثیت از دست رفته و پیشرفت هدفهای خود به یک اتحاد اسلامی نیاز داشت. وی نیز مانند انگلیسها می‌خواست صلاهی اتحاد اسلامی را در میان ملل اسلامی توسط جمال‌الدین سردهد! روی این اصل به وسیله سفیر خود در لندن از جمال‌الدین دعوت کرد تا به استانبول برود. جمال‌الدین با صوابدید دوستان انگلیسی خود این دعوت را پذیرفت و رهسپار استانبول شد. بعد از ورود او به استانبول «میرزا اسداله‌خان دیبا» ناظم‌الدوله سفیرکبیر ایران در دربار عثمانی، تلگرافی به «امین‌السلطان» وزیر اعظم ایران مخابره کرده که حاوی این مطالب بود:

«مدتی است که دولت انگلیس باطناً در خیال این است که خلافت سلطان را متزلزل کرده و مردم را از این عقیده منصرف سازد. برای این مقصود شیوخ اعراب را محرک شده آنها را به مقام یاغیگری می‌آورد و به آنها خیال می‌دهد که خودشان خلیفه انتخاب کرده و در مکه معظمه بگذارند و یا شریف مکه را که از اولاد زیدین علی است خلیفه بدانند. یکی از اسباب کار انگلیسها وجود سید جمال‌الدین بود که در لندن اخبار منتشر کرد، مشوق و محرک شیوخ اعراب می‌شد و آنها را در یاغیگری دولت عثمانی - ناده و پایدار می‌کرد و عوام را از سلطان که خلیفه روی زمین می‌دانند غرغر و بی‌اعتنا می‌نمود. تدبیری که دولت عثمانی در رفع این محذور کرد: به سفیر خود مقیم لندن نوشت سید جمال‌الدین را تطمیع و تحریص کرده به اسلامبول بیاورد. سفیر معزی الیه هم برحسب دستورالعمل خود تأمینات لازم را به او داده و به اسلامبول فرستاد. در اینجا او را مهمان کرده‌اند. بعد از رسیدن تلگراف حضرت عالی به صدر اعظم اظهار کردم. گفت: «حبس سید جمال‌الدین امکان ندارد. اعلیحضرت سلطان به او قول داده اینجا آورده او را حبس کند. سلطان توسط صدراعظم پیغام داده فرموده بودند که من در این فقره به خیال خود خدمت بزرگی به اعلیحضرت همایونی کرده او را از ملکم ملعون جدا کرده پنج آورده‌ام که دهان او را ببندم که تریس و منتشر نکند مدعی که

اینجاست مرقب خواهم شد درباره ایران چیزی بویسد، بعد او را به جانبی فرستاده مشغول تدوین کتب می‌کنم که از این خیالات خود دست بکشد. چون او را متعهداً اینجا آورده، حبس او منافی شأن سلطنت است.» (صفر ۱۳۱۰ - آرشو وزارت امور خارجه ایران بخش هشتم و سایر منابع)

چندی بعد ناظم‌الدوله، برای سلطان عثمانی پیغام می‌فرستد که: «به عقیده شاه ایران شما جمال‌الدین را برخلاف منافع و مصالح ایران جلب کرده‌اید» سلطان حمید در جواب می‌گوید: «عقیده من هم درباره سید جمال‌الدین همان عقیده است ولی برای جلوگیری از تحریک و فساد بین اعراب که به تحریک انگلیسها می‌کرد، او را دعوت کرده و اینجا آورده‌ام، یقین داشته باشید که نمی‌گذارم برضد منافع ایران چیزی بگوید و بنویسد.» سلطان عثمانی با گرمی و احترام جمال‌الدین را پذیرفت و کاخ سلطنتی و کالسکه زرین در اختیار او گذاشت. و بودجه کافی برای جمال‌الدین تعیین نمود تا نقشه اتحاد اسلامی (یعنی تثبیت خلافت عبدالحمید در کلیه کشورهای اسلامی) را مورد مطالعه قرار دهد و برای رام کردن عرب نجد و حجاز چاره اندیشد. عبدالحمید ساده دل و خوش‌باور بود و جمال‌الدین لفاظ و افسونگر. افسون جمال‌الدین او را در انجام مقاصد تشویق می‌کرد. نامه پراکنی از طرف جمال‌الدین با همان شیوه‌یی که داشت برضد ناصرالدین شاه به مراجع روحانی نجف آغاز شد و برای جلب موفقیت میرزای شیرازی اقدامات وسیعی به عمل آمد. چهارصد نامه به روحانیان نوشته شد تا فتوایی در تکفیر ناصرالدین شاه صادر کنند، اما ممکن نشد. زیرا ناصرالدین شاه نزد مراجع روحانی محبوبیت و احترام داشت و پادشاهی مسلمان و با ایمان شناخته شده بود! تحریکات به صورت دیگری شروع شد، دولت عثمانی به روحانیان شیعه مقیم اعتبارات اخطار کرد که اگر در کار ایران کوچکترین مداخله‌ای کنند به تقاضای دولت ایران همه را تبعید خواهد کرد. (سند این مطلب با خط ناصرالدین شاه در صفحه ۳۱۷ کتاب زندگی اتابک اعظم چاپ شده است.)

این نیرنگ نیز مثمر ثمر واقع نشد، ناصرالدین شاه به دولت عثمانی سخت اعتراض کرد و روحانیون نجف را از آن نیرنگ آگاه گردانید. سلطان عثمانی و جمال‌الدین تصمیم داشتند علیه ناصرالدین شاه قیامی در ایران بوجود آورند، تا به مقصود خود برسند و ایران را زیر پرچم عثمانی درآورند! چنین قیامی را فقط فتوای میرزای شیرازی می‌توانست برانگیزد، اما جلب میرزای شیرازی در دشمنی با ناصرالدین شاه و خیانت به عالم تشیع محال بود.

اعضای اتحاد اسلامی

چنان که اشاره شد سلطان عبدالحمید بودجه کافی در اختیار جمال‌الدین گذارد، تا وی بتواند در استانبول مقدمات کار اتحاد اسلامی را فراهم گرداند. جمال‌الدین برای بررسی چنین موضوع مهمی هر هفته جلسه‌ای در استانبول منعقد می‌ساخت و در این جلسات درباره تشکیل اتحاد اسلامی مذاکراتی صورت می‌گرفت. اعضای اصلی اتحاد اسلامی که در این جلسات شرکت می‌کردند عبارت از افراد زیر بودند:

- ۱- جمال‌الدین (رئیس جلسه)
- ۲- فیض هندی
- ۳- نواب حسین هندی
- ۴- سید برهان‌الدین بلخی
- ۵- افضل‌الملک کرمانی
- ۶- رضا پاشا
- ۷- عبدالکریم بیگ
- ۸- حمید بیگ
- ۹- شیخ حمد روحی

یکی از اقدامات مهم جلسات اتحاد اسلامی در استانبول این بود که برای خلافت سلطان عبدالحمید به علمای کشورهای اسلامی نامه پراکنی می‌کرد و خشم مسلمانان و علمای اسلامی را علیه ناصرالدین شاه برمی‌انگیخت. وقتی این اقدامات صورت می‌پذیرفت میان شیعه و سنی در سامره نزاعی خونین وجود داشت. شیعیان سامره به دستور میرزای شیرازی مانند شرکت در جهاد در برابر سنی و ارتش بغداد ایستادند و شکست سختی بر آنها دادند. سلطان عثمانی از نفوذ روحانی و ملی میرزای شیرازی نگران بود و چنین تصور می‌کرد که ناصرالدین شاه با نفوذ و محبوبیتی که در عتبات دارد ممکن است با کمک میرزا به تسخیر عتبات بپردازد.

سلطان عثمانی با داشتن چنین اندیشه‌ای قتل ناصرالدین شاه را با جمال‌الدین در میان نهاد. در همین اوقات میرزا رضا، مرد ستم‌دیده و بدبختی که از شیفتگان جمال‌الدین بود، به تقصیر سیاسی مدتی در زندان قزوین حبس بود و مورد عفو شاه واقع گردیده و شاه پنجاه تومان به او خرجی داد که به عتبات برود، ولی از استانبول سر درآورد. جمال‌الدین برای اجرای نقشه‌های خود آلت فعل پیدا کرد، از میرزا رضا استمالت بسیار نمود و به درمان او کوشید و از لیره‌های سلطان عبدالحمید به او داده وی را با خود در کالسکه سلطنتی نشاند و به دربار خلافت برد. وقتی خوب او را تحمیق و تسخیر کرد، رازمگوی را با وی گفت. جمال‌الدین خود را کاندیدا فرمانروایی مطلق و ریاست مجلس ملی ایران کرده بود، به میرزا رضا هم وعده‌های زرین داد و نیز به او اطمینان داد که پس از قتل ناصرالدین شاه اوضاع ایران دگرگون می‌گردد و قشون عثمانی وارد کشور می‌شود و میرزا رضا به مقام ارجمند خواهد رسید.

علت مخالفت سید جمال‌الدین با ناصرالدین شاه

طبق اسناد و مدارک موجود اگر جمال‌الدین بعد از مراجعت از پطرزبورگ مورد توجه ناصرالدین شاه و اتابک قرار می‌گرفت و به مقام مهم دولتی می‌رسید، هیچگاه علیه ناصرالدین شاه قیام نمی‌کرد و برای نابودی او مجهز نمی‌شد. چون کسی که مانند درباریان به شاه زبان تملق گشاید و از اقدامات شاه تمجید و تجلیل کند، چگونه می‌تواند از مخالفین شاه محسوب گردد؟!.

نامه‌ای که جمال‌الدین بعد از مراجعت از پطرزبورگ به ناصرالدین شاه نوشته است، سند زنده‌ای است از روحیه این مرد مقام دوست و شهرت طلب که به خاطر معروفیت و رسیدن به مقام عالی دولتی، خود را در چنین مسیر حقارت قرار داده است. بسیار بجا خواهد بود، کسانی که علت مخالفت جمال‌الدین را با ناصرالدین شاه، فساد دربار و آشوب ایران می‌دانند خلاصه این نامه مهم را که خود جمال‌الدین نوشته است مطالعه نمایند:

«عریضه داشت به سده سینه عالیّه و عتبه رفیعہ سایه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه ائده الله و نصره بالحق و شید دولته بالحکمة و صانها بقدرته عن کید مختلسین و حنظله بقوة ارادة عن مکر الخائنین و خداع المتافقین و اعزاله بعزہ کل الاسلام و المسلمین آمین

در مونیخ وقتی که از شرف وعده احترامات و اجامه مصاحبت موکب همایونی در مژه طرب یوادم - در همان محضر اسنی جناب امین‌السلطان وزیر اعظم چنان پسندید که عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریّه اولاً به پطرزبورغ رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم.

اعلیحضرت شاهنشاه اقامه‌الله به دعامة العدل استحسان فرمودند: در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم با این عاجز مکالمه نمودند - خلاصه ش آن که اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که بشن ربح‌جس و خشنه سبده علامه نموده و در معادلات و معاهدات

برآیند، چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند رتق و فتق امور به قدرت ایشان نیست و دیگر آن که مسئله کارون و بنک (بانک) و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است، پس حین ورود به پطرزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراه ذمه و تبرئه ساحة ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و دتیات ایشان را درباره دولت روس مسجل کنم... چون به تهران رسیدم در خارج شهر توقف نموده به جناب وزیر اعظم اطلاع دادم. ایشان خانه حاجی محمدحسن امین‌الضرب را تعیین نمود که در آنجا فرود آیم و ایشان را مهماندار مقرر فرمودند و این عاجز مدت سه ماه از جای خود حرکت نکردم به غیر از یک بار آن هم بعد از یک ماه که عز شرف حضور حاصل شده، و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم... اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه نتایج این گونه حرکات را به داد دیپلوماسی از هرکس بهتر می‌دانند. جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند برخلاف عادت سیاسیون جهان به جای آن که تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این ممالک استکشاف نمودند و جوابهای ایشان را استماع نکردند (به عرض صاحب) گفته بودند که من چیزی به سید جمال‌الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند - من ایشان را به پطرزبورغ نفرستادم. انالله و انالیه راجعون - این که نسبت معکوس - اینک مشکل عییم - اینک نتیجه فاسده - با این مسلک چگونه می‌توان راه خطا را بست - و از مهلک دوری جست (باد سبب شبهه‌ها در دلها افکندن - و قلوب را متفر کردن) خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند و اعجب از این واقعه این است که پس از آن که وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم - حاجی محمدحسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که عاجز تهران را ترک نموده مجاور به مقابر شهر قم بشوم هرچه در خیایای ذهن تفتیش نمودم سبب را ندانستم - و آیا به جهت آن بود که دولت روس را به براهین و وسائط دعوت به مسالمت و موارد دولت ایران نمودم... اما فقط شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم به خلاف آنچه گفته بودند معلوم گردد که هم خیرخواهم، هم مطیع (!!!) دیگر این چه نقشی است که با ژاوخایان کواره بستند - بالله علیکم ثم بالله علیکم. اگر نخواست ظهورات اخیره مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهی بود. سبحان الله. تو هم مزاحمت در مناصب هر وقت این صاحبان تمول صغیره و نفوس حقیره را بر آن می‌دارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود. (!!!) و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق و بیصیرکم بالحکمة و یشید دولیکم بقدرته و یحرسها عن کید الخائنین - آمین (العاجز جمال‌الدین حسینی)

چون جمال‌الدین نامه خود را بدون جواب دید و نسبت به شاه و دربار، خشمگین شد و مردم را علیه شاه تحریک کرد و به میرزاملک خان ارمن پیوست و با کمک او در روزنامه «قانون» در لندن به حملات شدید به دربار ایران پرداخت و علیه شاه و صدراعظم اقدامات خود را شروع کرد و آنها را به باد فحش و تاسرگرفت و حکومت ایران را حکومت خوف و وحشت معرفی کرد! «هرگاه سوانح و اتفاقات در سال ۱۸۸۹ و سال ۱۸۹۰ مطابق دلخواه سید جمال‌الدین اسدآبادی پیش می‌آمد هیچ وقت به خط آزادیخواهی نمی‌فتاد... همچنین سید جمال‌الدین اسدآبادی هرگاه بعد از مراجعت از پطرزبورغ چون جاه طلب بود، مورد توجه ناصرالدین شاه و اتابک قرار می‌گرفت و یک مقام مانند مقام سفیرکبیر در پطرزبورغ یا جای دیگر به او داده می‌شد هیچ وقت به نوشتن آن همه نامه‌های خارج از نزاکت مبادرت نمی‌کرد. کسی که نامه کذایی - شاره به نامه‌ای که نقل شد - را به شاه پطرزبورگ و سلطنت دربارین در زبان به تحقیر گفت به و شاید پس از چند ماه آن

همه فحش و ناسرا برای همان شاه بنویسد، چرا در اول آن همه مدح و ثنا بعد این همه لحنش و ناسرا؟

جمال الدین و میرزای شیرازی

جمال الدین پس از آن که در اثر تحریکات ماجراجویانه و مخرب خود در جمادی الاخر ۱۳۰۸ از ایران به مرز عثمانی (خانقین) تبعید گردید، چندی در بغداد زیست و بانی‌ها را دور خود جمع کرد و با «نصرت پاشا» که مغضوب دولت عثمانی بود طرح اتحاد ریخت. اتحاد جمال الدین با نصرت پاشا موجبات فتنه و آشوب را در عثمانی فراهم آورد و در نتیجه دولت عثمانی از حکومت بغداد خواستار تبعید جمال الدین از خاک بغداد گردید. حکومت بغداد نیز بعد از پی بردن به اعمال آشوب طلبی آنها، جمال الدین را به بصره و نصرت پاشا را به فلسطین و بانی‌های خواری جمال الدین را به نقاط دیگر تبعید کرد. جمال الدین در بصره با «سید هلی اکبر فال اسیری» - این مرد در شیراز برضد قرارداد رؤی برخاسته و به بصره تبعید شده بود - آشنا شد و بوسیله او مکرر در صدد ملاقات با میرزای شیرازی برآمد اما میرزا او را نپذیرفت! جمال الدین نامه‌هایی درباره قرارداد «رؤی» و نسبت کفر و ایران‌فروشی علیه ناصرالدین شاه و امین‌السلطان (اتابک) به میرزای شیرازی نوشت، اما میرزا نه تنها جوابی به او نداد، بلکه از پذیرفتن چند نامه وی نیز خودداری کرد. خان ملک ساسانی در این باره می‌نویسد:

«مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، برای نویسنده این سطور حکایت کرد که در محضر مرحوم میرزای شیرازی در سامره نشسته بودم، مراسله از طرف سید جمال الدین برای مرحوم میرزا آوردند که خلع ناصرالدین شاه را از سلطنت و کشیدن ایران را زیر لوای خلافت عثمانی خواستار شده بود. مرحوم میرزا پس از مطالعه، مراسله را به آورنده رد کرد و فقط فرمودند: به من مربوط نمی‌باشد. بعد از خارج شدن قاصد، موضوع مراسله را برای ما بیان کرد و فرمودند: این شخص آشوب طلبی بیش نیست.» سیاست‌گران دوره قاجار، ص ۲۱۰

در سال ۱۳۱۱ قمری نماینده میرزای شیرازی مرحوم «شیخ عبدالنبی» شیخ عبدالنبی نوری از روحانیون با تقوا و طراز اول تهران و نماینده مرحوم میرزای شیرازی در ایران بود - بعد از مراجعت از مکه، وارد استانبول شد. در این هنگام جمال الدین در کالسکه شش اسبه سلطنتی به دیدن او رفت و پس از نیم ساعت توقف: شیخ عبدالنبی را در روز و ساعت معین برای بازدید خود، دعوت کرد. شیخ در روز و ساعت معین به ملاقات جمال الدین رفت. این ملاقات در یکی از قصرهای سلطنتی و در تالاری مجلل و با شکوه انجام گرفت. در این ملاقات جمال الدین از اوضاع ایران و ناصرالدین شاه به شدت بدگویی نمود. سپس از میرزای شیرازی گله کرد که به هیچ یک از نامه‌های او اعتنا نکرده است، بعد هدف اتحاد اسلامی را توضیح داد و گفت: «سلطان عثمانی با تمام نیرو و قدرتش پشتیبان افکار اوست» سپس شیخ را سوگند داد که حرفهایش را فاش نکند و تأکید کرد که اظهارات او عین اظهارات سلطان است. بعد توضیحات بسیار در توجه مطلب و حق به جانب بودن نیت خود و تطبیق آن با مصلحت دینی و ملی ایران بیان داشت و سرانجام راز واقعی را آشکار کرد: «بر ذمه حجة الاسلام میرزای شیرازی است که فتوای کفر و زندقه و خلع ناصرالدین شاه را صادر کند.» در ضمن جمال الدین تعهد کرد که: «اگر چنین فتوایی میرزا صادر نماید، سالی پانصد هزار لیره از درآمد موقوفات عثماني در اختیار میرزا گذارده خواهد شد و سالی پنجاه هزار لیره هم به شما (شیخ عبدالنبی) پرداخت خواهد گردید!» شیخ عبدالنبی در برابر این ظهارت جمال الدین گفته است: «با فتوای خلع که نمی‌توان ناصرالدین شاه را برداشت. جمال الدین در این هنگام پای راست خود را بیرون آورده گفته بودند: اگر فتوی خلع و تکبیر صادر شود، به همین سهولتی که من کسم را از پای حیرت آوردم، شما را از سر می‌آورم و شیرش در

ایران راه می‌اندازیم، قشون عثمانی هم پشت سر ما هست...» شیخ سؤال می‌کند: «بر فرض که این طور شد تکلیف حکومت و اداره مملکت ایران چه می‌شود؟» جمال الدین اظهار می‌دارد: «بوسیله یک مجلس ملی که به ریاست خود من تشکیل خواهد شد، ایران را زیر نظر خلافت عثمانی اداره می‌کنیم.» شیخ عبدالنبی در برابر این جواب سکوت می‌کند و از جمال الدین جدا شده به ایران مراجعت می‌کند. بعد از مدتی شیخ عبدالنبی به سامره رفته از میرزای شیرازی برای ابلاغ پیغام جمال الدین که در حقیقت پیغام سلطان عبدالحمید بود، خلوتی طلبید و تمام گفته‌های جمال الدین و گفتگوهای که با جمال الدین رفته بود بیان می‌دارد.

جمال الدین و دشمن شماره یک انگلستان

این فقط جمال الدین نیست که خود را به صورت دشمن شماره یک انگلستان در آورده، بلکه در طول تاریخ صد و پنجاه ساله اخیر ایران بودند سیاستمداران و روحانیونی که در طول زندگی سیاسی خود به عناوین گوناگون با سیاست شوم استعماری انگلستان در ایران سر به مخالفت برداشتند و دشمن شماره یک انگلستان نام گرفتند. اما بعد از ایشان استاد و مدارکی کشف گردید که ایشان تحت عنوان «دشمن شماره یک انگلستان» به انجام وظایف «خادم شماره یک انگلستان» همت گماشته‌اند و بنده سرسپرده آن قبله گاه بوده‌اند! اگر خود را «دشمن شماره یک انگلستان» قلمداد نمی‌کردند، چگونه می‌توانستند به انجام وظایف «خادم شماره یک انگلستان» پردازند...؟ این واقعیت، در مورد جمال الدین و دیگر کسانی که به صورت ظاهر با سیاست استعماری انگلستان مخالفت می‌کردند، از زبان «ویلفرد بلنت» سیاستمدار انگلیسی و دوست صمیمی جمال الدین هنگام معرفی جمال الدین به «راندولف چرچیل» وزیر مستعمرات (هندوستان) چنین جاری گشته است: «گرچه نام او در لیست سیاه است، و همه او را دشمن سرسخت انگلیس می‌دانند، ولی هرگاه او دارای چنین شهرت و سوابقی نبود، چگونه می‌توانست برای ما فایده‌ای داشته باشد.» (یادداشت‌های ویلفرد بلنت، روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵)

در موندولف، زمانی که به سمت مأمور فوق العاده انگلستان در استانبول تعیین گردید، از طرف «بلنت» انگلیسی، شرق شناس در آفریقا و خاورمیانه و دوست صمیمی جمال الدین به «ولف» توجه می‌شود که جمال الدین را با خود برای اجرای مأموریت فوق العاده خود در آن کشور همراه ببرد! جمال الدین نیز برای قبول توصیه ولف، و این که وجودش در اجرای مأموریت ولف، مشرئمر واقع خواهد گردید می‌گوید: «چون سلطان او را دشمن سیاست انگلستان می‌داند، تصور خواهد نمود که رفتن وی به استانبول، برای مخالفت با سیاست ولف است. مگر این که ولف جریان را به سلطان حالی کند» (یادداشت‌های روز ۶ اگوست ۱۸۸۵، بلنت)

در اثر اصرار جمال الدین و توصیه بلنت، ولف موافقت می‌نماید که جمال الدین همراه وی باشد، بدین جهت بک بلیط مسافرت و صد لیر مطلقه به جمال الدین پرداخت می‌شود که بعد از آن که ولف به استانبول رسید، جمال الدین نیز به وی در آنجا ملحق شد. در آن وقت که ولف به استانبول می‌رسد با کمال حیرت درمی‌یابد که مردم عثمانی نسبت به جمال الدین خشمگین و از کارهای او متنفر هستند! بدین جهت فوراً به بلنت تلگرافی مخابره کرده و جریان را به وی اطلاع می‌دهد و از او می‌خواهد مانع مسافرت جمال الدین به استانبول شود.

عضویت در لژهای سازمان فراماسونری

جمال الدین تحت عناوین و اسامی گوناگون توانست در ده لژ سازمان فراماسونری عضویت پیدا کند.

۱- لژ فراموشخانه ملکه

۲- لژ کرکب شرقی

۳- لژ مازینی ایتالیا (قاهره)

۴- انجمن وطنی (تابع لژ شرق فرانسه در قاهره)

۵- لژ نیل (قاهره)

۶- لژ گرانداوریان پاریس

۷- لژ فاتح لندن

۸- لژ سیرامینه اسلامبول وابسته به گرانداوریان دوفرانس

۹- لژ ویزیتر

۱۰- لژ منتسب به منشور اسکاتلند قاهره

آنچه که باعث تعجب است فعالیت جمال‌الدین در ده سازمان فراماسونری در تحت عناوین و اسامی مختلف می‌باشد.

عضویت در لژ کوکب شرق

نخستین سندی که درباره عضویت جمال‌الدین در لژ سازمان فراماسونری موجود می‌باشد، مربوط به تقاضای عضویت او در « لژ کوکب شرق » است. جمال‌الدین در محرم ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۵ میلادی) وارد قاهره گردید و سه سال بعد، در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۹۲ هـ (۱۸۷۵) تقاضای ورود به لژ کوکب‌الشرق را به این نحو به مرکز لژ مزبور نوشت :

« جمال‌الدین کابلی استاد علوم فلسفی در مصر، محرومه که از سن وی سی و هفت سال گذشته است از برادران صفاء « پاک و بی‌آلایش » و دوستان وفادار، یعنی بزرگان مجمع مقدس فراماسون که از هر بدی و اشتباه منزّه و مصون می‌باشند، تمنا دارد عنایت فرمایند اینجانب را در آن گروه پاک و در مسلک رهروان آن باشگاه پرافتخار بپذیرند. بزرگی برای شماس، سنه ۱۲۹۲ هجری ربیع‌الثانی، روز پنجشنبه ۲۲ امضاء »

خوانندگان با اطلاع از سوابق لژهای سازمان جهانی فراماسونری دقت کنند که جمال‌الدین در درخواست عضویت خود به لژ کوکب شرق سازمان فراماسونری می‌نویسد: « ... بزرگان مجمع مقدس فراماسون که از هر بدی و اشتباه منزّه و مصون می‌باشند... » منظور جمال‌الدین از نوشتن چنین دروغ بزرگی چه بوده است؟ آیا او از ماهیت تلاشهای سیاسی لژ بزرگ شرق، وابسته به لژ بزرگ لندن بی‌اطلاع بوده است؟! اگر چنین بود، چگونه به عضویت سازمانی می‌پیوست که از تلاشهای سیاسی آن اطلاعی نداشت؟! اگر از ماهیت آن بدون اطلاع بود، هیچگاه با قاطعیت درباره آن اظهار نظر نمی‌کرد و بزرگان فراماسون را از هر بدی و اشتباه منزّه و مصون نمی‌دانست مدارک و اسناد به جا مانده مربوط به عضویت جمال‌الدین در لژ کوکب شرق، در خانه « حاج امین‌الضرب » که در سال ۱۳۴۲ شمسی با سایر اسناد مربوط به جمال‌الدین منتشر گردید، نمودار فعالیتهای پی‌گیر و تلاشهای مداوم جمال‌الدین در لژ کوکب شرق است. به خاطر چنین فعالیتی بود که وی توانست بعد از مدت چهار سال به ریاست لژ کوکب شرق نائل شود. در مراسم تفویض ریاست لژ به جمال‌الدین، وی نطقی ایراد کرده است که مرتضی مدرسی چهاردهی آن را بدون ذکر مأخذ کتاب خود نقل کرده است.

« ای برادران، جمال‌الدین ریاست را برای خود منکر است و هرگز ریاست نمی‌خواهد. اما سون شریف‌تر و بالاتر از آن است که ایجاد قدرت برای رئیس آن کند. یا اغراض شخصی و یا بهره‌های مادی و ادبی را به کار برد. مرا دعوت می‌کنید که فراماسونی پاک و بی‌آلایش و از زشتی‌ها دور باشم باید علاقمند به آبرو و شرف خود باشم. فراماسون هنگامی به برادر خود کمک می‌کند که عللی داشته باشد و یا یکی از اعضای بدنش نقصانی داشته باشد، آنگاه او را به سایر برادران بنی نوع خود مقدم می‌دارد و هرگاه بینا وفات کرد کودکان او را پرورش می‌دهد و در آموزش و پرورش آنان جدیت می‌نماید. بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنایان آزاد از گناهان به شمار می‌رود... » (کتاب زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال‌الدین افغانی، ص ۲۵، ۲۶، ۲۹)

از سخنان جمال‌الدین حاضرین در شگفت شدند و همه‌های در انجمن‌ها و احزاب و ادارات دولتی مصر افتاد. «توفیق» خدیو مصر، کارهای جمال‌الدین را کوچک می‌شمرد و توجهی به سازمان فراماسونری نداشت تا هنگامی که برادران خواستند جمال‌الدین را به سمت «استاد اعظم» انتخاب نمایند. جمال‌الدین از قبول این سمت سرباز زد و در عوض خواست «خدیو مصر» را ملاقات نماید، اما خدیو از پذیرفتن او خودداری کرد. اما بعد از آن که شنید جمال‌الدین نامزد «استاد اعظم» جرگه بنایان آزاد است با کمال خوشرویی و مهربانی او را پذیرفت و سخنانی رد و بدل کردند، که خلاصه آن از این قرار است :

« خدیو : تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم و شادان می‌شوم که کشور خود را به بالاترین درجات و درستکاری ببینم، بدبختانه اکثریت ملت مصر تن‌پرور و نادان هستند و ظرفیت آن را ندارند که درسها و سخنان هیجان‌انگیز به آنان تلقین شود چه ممکن است در اثر آنها ملت به هلاکت و نابودی افتد. سید: در پیشگاه امیر کشور به آزادی و صمیمیت سخن می‌گویم: ملت مصر مانند سایر ملت‌های خالی از تن‌پروری و نادانی نیست. ولی خردمندانی را هم داراست که به پیشگاه امی توجه دارند هرگاه نصیحت مخلص را قبول نمایند هرچه زودتر ملت را در احکام کشور شریک و همراه سازید دستور دهید که انتخابات شروع شود، تا نمایندگان ملت قوانینی را به تصویب رسانند که به اسم و اراده شما تمام گردد و انجام این‌گونه امور سلطنت شما را استوارتر می‌سازد : (همان مأخذ)

اما از آنجایی که خدیو مصر نسبت به جمال‌الدین خوشبین نبود و او را پرورش یافته دولت انگلستان می‌دانست و می‌ترسید وی آرامش و امنیت مصر را بازیچه امیال خود سازد، بدین جهت به توصیه جمال‌الدین اعتنایی نکرد. جمال‌الدین وقتی که این بی‌اعتنایی را دریافت تصمیم گرفت هدف خود را در لژ فراماسونری به مرحله اجرا گذارد. بدین جهت در لژ فراماسونری به ایراد یک سلسله نطق مبادرت ورزید و دوستان خود را از جمله «شیخ محمد عیده» و «ادیب اسحق دمشقی» و «سعدزخلول پاشا» را بر آن داشت تا مقالات و مطالبی در زمینه نطقهای وی در جراید مصر بنویسد و گفتارهای او را از موارد اصلاح جامعه مصر تفسیر و تشریح نمایند.

انجمن وطنی مصر

جمال‌الدین به خاطر گسترش فعالیت خود، در حالی که استاد اعظم لژ کوکب شرق وابسته به لژ بزرگ لندن بود، تشکیل «انجمن وطنی» نیز - مبادرت ورزید، و آن را تابع لژ بزرگ شرق فرانسه گردانید.

جمال‌الدین بعد از تشکیل «انجمن وطنی» شبکه‌ای به نام «شبهه نظارت جهاد» تأسیس کرد. شبهه نظارت جهاد، سازمان‌هایی در داخل ارتش بوجود آورد و خود را موظف به وضع لشگریانی که در سودان خدمت می‌کردند نمود:

در اینجا سؤالی که پیش می‌آید عبارت است از این که چرا جمال‌الدین که یک نفر مصری نبود به فکر نجات افراد ارتش مصر و مردم آن کشور افتاد و تشکیلات مخفی برای نجات ملت مصر بوجود آورد؟! آیا وی با این اقدامات می‌خواست غرور خودخواهی خود را تأمین نماید و به شهرتی که در آرزوی رسیدن به آن به هر دیاری روان بود تحصیل نماید؟ و یا این که به خاطر انجام مأموریتی بود که از طرف دولت انگلستان به او محول گردیده بود؟

عضویت در لژ نیل

جمال‌الدین هنگامی که در مصر بود، با عضویت در لژهای «کوکب شرق» و «انجمن وطنی» قناعت نکرد و به عضویت «لژ نیل» نیز درآمد. این لژ که وابسته به لژ بزرگ لندن بود، در شهر قاهره فعالیت پیگیری را در زمینه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی دنبال می‌کرد. در میان اسناد به جا مانده جمال‌الدین دو دعوتنامه از لژ نیل و یک دعوتنامه مشترک از لژهای «نیل و

مازینی وجود دارد که از میان آن دو، جمال‌الدین در «لومارینی» فعالیت شدیدتری به عمل می‌آورد. در دعوتنامه دوم مه ۱۸۷۸، «هوگ لوزینا» استاد اعظم لژنیل از جمال‌الدین دعوت کرده که در هشتم آوریل در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر در محل لژ که با علامت اختصاصی ماسونها تعیین شده شرکت کند. در این مجلس ماسونی، به دو فراماسون به نام‌های «ویلی ژیاردی»، وکیل دعاوی، «میشل بوژوکی» که هر دو لقب «عالی جناب» دارند، به افتخار عضویت در سازمان فراماسونری، لژنیل، نائل خواهند آمد. این دعوتنامه از جمال‌الدین برای شرکت در جلسه‌ای که دو نفر «عالی جناب» به افتخار ماسونی نائل خواهند شد، نمودار شخصیت جمال‌الدین در سازمان فراماسونری لژنیل می‌باشد.

فراماسونری جهانی طایفه ایتالیایی

در میان اسناد و مدارک به جا مانده از جمال‌الدین چهار دعوتنامه خطی و چاپی به زبان ایتالیایی از لژ مازینی به شماره ۶۰ وجود دارد. این لژ که وابسته به سازمان «فراماسونری جهانی طایفه ایتالیایی» Massonoria Universale Familia Litaliana می‌باشد در شهرهای مصر مشغول فعالیت‌های سیاسی بود. چهار دعوتنامه خطی و چاپی مذکور نشان می‌دهد که جمال‌الدین در سالهای ۱۸۷۸ تا ۱۸۷۹ میلادی در این تشکیلات سیاسی مشغول فعالیت بوده است. یکی از چهار سند به جا مانده عضویت جمال‌الدین در سازمان فراماسونری جهانی طایفه ایتالیایی، مربوط به دعوتی است از وی برای شرکت در جلسات سالیانه و انتخابات کرسی لژ مازینی در سال ۱۸۷۹ (۱۲۰۳ هـ). با توجه به این که در جلسات سالیانه و انتخابات کرسی لژ سازمان جهانی فراماسونری، از هیچ کس و تحت هیچ عنوانی دعوتی به عمل نمی‌آید، اهمیت دعوت از جمال‌الدین مشخص می‌شود. در این دعوتنامه به جمال‌الدین چنین نوشته شده است.

«۵ فوریه ۱۸۷۹

برادر - ال - ا - سی - شیخ جمال‌الدین

آرزو مندیم که جمعه ساعت هشت و نیم در اجلاس زعمای عالیقدر کرسی، برای سال ۱۸۷۹ شرکت فرمایید. ما امیدواریم که در چنین موقعیت قبول خواهید فرمود که با شرکت و حضور خودتان ما را سرافراز فرمایید. احساسات برادرانه ما را قبول کنید.

به دستور برادر علیجاه ...»

عضویت در لژ بزرگ اوریان

زمانی که جمال‌الدین در پاریس ساکن بود، در ۱۸۸۳ - (۱۳۰۰ هـ) خواستار عضویت در سازمان فراماسونری لژ بزرگ اوریان شد.

اما لژ مزبور با عضویت جمال‌الدین مخالفت ورزید و درخواست عضویت او را رد کرد. اما از آنجایی که جمال‌الدین علاقه مفرطی به فعالیت در لژهای سازمان جهانی فراماسونری داشت و به هر شهر و کشوری وارد می‌شد ابتدا به سراغ سازمان فراماسونری آن کشور می‌رفت، در ماه مارس ۱۸۸۴ دوباره از سازمان فراماسونری لژ بزرگ اوریان درخواست عضویت کرد. این بار لژ بزرگ اوریان با عضویت وی موافقت کرد و روز ۲۷ مارس ۱۸۸۴ از طرف «لنگاسه» برای جمال‌الدین به آدرس روزنامه «عروة الوثقی می‌رفت» دعوتنامه ارسال گردید.

جمال‌الدین تا زمانی که در پاریس مقیم بود با لژ بزرگ اوریان که معتقد به مذهب نبود مشغول فعالیت بود. این فعالیت ادامه داشت تا این که «بلنت» شرق شناس و جاسوس انگلیسی وارد پاریس شد و جمال‌الدین را برای تکمیل نقشه‌های شیطانی و استعمارگرانه خود به لندن برد.

عضویت در لژ فایتچ FAITH

همین که جمال‌الدین وارد لندن شد (به روش همیشگی خود که به هر شهری وارد می‌شد ابتدا به سراغ سازمان فراماسونری می‌رفت) به سراغ لژ

فایتچ رفت و عضویت این لژ را پذیرفت.

طبق اسناد و مدارکی که در کتابخانه مجلس شورا در ایران وجود دارد، جمال‌الدین در لندن در لژ مزبور که یکصد و چهل و یکمین لژ انگلستان است مشغول فعالیت بود. یکی از ویژگیهای لژ فایتچ در میان لژهای انگلستان این است که این لژ قدیمی که وابسته به «رویال ارچ» Royalarch انگلستان و دارای منشور قدیمی Varrant می‌باشد، از جمله لژهایی است که مأموران مستعمرات انگلستان را تربیت می‌کرده است.

معلوم نیست جمال‌الدین در میان صدها لژ سازمان فراماسونری انگلستان چرا به چنین لژی که مشغول تربیت مأموران مستعمرات انگلستان بود پناهنده شده است؟! به طور حتم آقای بلنت دستور داشته جمال‌الدین را در چنین لژی تربیت نماید و برای اجرای نقشه‌های استعماری انگلستان به خاورمیانه بفرستد.

«مافیا» در روسیه!

مافیای مالی، در نقش همزاد اقتصاد دلالی، انواع گروه‌های مسلح و تبهکار را سازمان داده و تحت حمایت مالی گرفته است. میزان قدرت این مافیا و سازمان‌های تبهکار وابسته به آن، در هر کشوری، بستگی به تسلط آن بر اقتصاد کشور دارد.

در ژانویه ۹۶ کنفرانس علمی در مسکو تشکیل شد. وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه در این کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت. در این کنفرانس روشن شد که اقتصاد روسیه تحت کنترل گروه‌ها قرار گرفته است. این گروه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول به شکل کلاسیک در همه کشورها حضور دارند و با فروش مواد مخدر، اسلحه، باج‌گیری و استفاده از فحشاء به عنوان منبع درآمد مشغول است. گروه دوم برخاسته از ویژگی «جدید» روسیه می‌کوشد به نحوی از پرداخت مالیات سرپیچی کند. این گروه زیر چتر باندهای مسلح به بقاء خود ادامه می‌دهد. باندهای تبهکار با افزایش قدرت مالی و تطبیع مأمورین دولتی و قضایی، سرمایه‌داران گوش به فرمان را زیر سلطه خود در می‌آورند. در کنفرانس تعداد این گروه‌ها ۲ هزار ذکر شده که نیروی مسلح ۶۰ هزار نفری در اختیار دارند، که می‌توان با این تعداد افراد لشکری را با معیارهای جنگ جهانی دوم، ۲ سپاه تشکیل داد!

کنفرانس مسکو براین عقیده است که دولت از گروه‌های تبهکار جانبداری می‌کند. آنها نیرومندتر می‌شوند و شرایط خود را نه تنها به قوه مجریه، بلکه به قوه مقننه نیز دیکته می‌کنند. تبهکاران سازمان یافته به شکل هدفمند سیاست تصرف اموال دولتی و نظارت بر اقتصاد علمی را در پیش گرفته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی معمولاً (برای دولت بافتن به مقاصد خود) به این جریان جلب می‌شوند. به عنوان نمونه (از عر ت مین سازمان‌ها) بیش از نصف سهام بزرگ‌ترین کارخانه ذوب آهن اروپا، یعنی کارخانه «نرولی پتسک» در جریان خصوصی‌سازی به دست یک شرکت آمریکایی افتاد و یا کارخانه آلومینیوم «براتسک» که بزرگ‌ترین کارخانه از نوع خود در دنیا می‌باشد، زیر نظارت کامل دو شهروند اسرائیلی قرار گرفت. بدین ترتیب، برقراری کنترل بر اقتصاد کوششی است برای به دست گرفتن حاکمیت سیاسی در روسیه. اقتصاد زیرزمینی سازمان‌هایی را بوجود آورده است که می‌توان آنها را با دولت ثانوی در کشور مقایسه کرد که پیروزی بر آن بیش از حد مشکل است. به عنوان مثال در بخش خدمات امنیتی بانک‌ها، افراد مسلح گروه‌های تبهکار امر پس گرفتن وام‌ها را به عهده می‌گیرند. کاری که باید بر

کنفرانس مسکو، سرانجام به این نتیجه رسید که صاحبان اقتصاد زیرزمینی، راهزنان و مأمورین رشوه‌خوار دولتی، مناطقی را که دو سوم منابع طبیعی و اقتصاد روسیه در آنها متمرکز شده است را عملاً تحت نظارت خود در آورده‌اند.

انتخابات ریاست جمهوری روسیه، نیز در محاصره همین گروه‌ها انجام شد. سازمان‌های دولتی برای پیروزی رئیس جمهوری خویش بسیج شدند. اهویسیون چپ تحت فشار شدید تبلیغاتی قرار گرفت. در مرحله اول انتخابات، نیروها به جناح‌های گوناگون اعتدالی و افراطی تقسیم شدند. چپ اعتدالی ۲۲ درصد، جناح یاولینسکی ۷ درصد و جناح ژیرنفسکی ۴ درصد آراء را به دست آوردند. دور دوم انتخابات سرنوشت‌ساز بود. مردم روسیه می‌بایست قدرت سیاسی را به یکی از گروه‌بندی‌های راست و چپ بسپارند. سوم ژوئیه یلتسین با به دست آوردن ۵۳/۸ درصد آراء یعنی ۴۰ میلیون از ۱۰۸ میلیون رأی واجدین شرایط بر رقیب اصلی خود «زیوگائف» که از حمایت ۳۰ میلیون نفر برخوردار شده بود، پیروز شد. گروه یاولینسکی و حزب لیبرال دمکرات ژیرنفسکی در این ماجرا نقش کمکی ایفاء کردند. انتخابات پایان یافت و یلتسین برای دومین بار بر مسند قدرت تکیه زد و بدین ترتیب طبقات حاکمه و صاحبان ثروت‌های بادآورده نفسی به راحتی کشیدند. آنها حاکمیت را در دست خود نگاه داشتند، حاکمیتی که هنوز تثبیت نشده و پایگاه اجتماعی‌اش متزلزل است و ثروتمندان نوکیه به عنوان طبقه شکل نگرفته است. بخشی از سرمایه‌داران با دلالتی و با استفاده از خصوصی‌سازی به غارت اموال عمومی مشغول‌اند و قسمت دیگری، یعنی گروه‌های سازمان یافته تبهکار، اقتصاد زیرزمینی را در اختیار دارند. باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد زیرزمینی ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در بر می‌گیرد. انتخابات روسیه، البته آئینه تمام‌نمای روسیه امروز است. روسیه ۱۰ سال است که شاهد تقابل فقر و ثروت است. عده‌ای با دلالتی و عده‌ای با توسل به گروه‌های تبهکار به ثروت کلان دسترسی پیدا کرده‌اند. اینها می‌کشند با انتخابات، پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم کنند. کنفرانس مسکو تأکید کرد که روسیه به مناطق اقتصادی تقسیم شده است. اقتصاد زیرزمینی در هر یک از این مناطق در جریان انتخابات ریاست جمهوری نقش ویژه خود را بازی کرد و روشن شد که رژیم کنونی روسیه حافظ منافع کدام طبقه و گروه اجتماعی است.

آموزش لنین

محمد پورهرمز

مارکس و انگلس «برای نخستین بار سوسیالیسم را از تخیل به علم تبدیل کردند»^۱ و لنین سوسیالیسم علمی را از عرصه تئوری به عرصه عمل کشاند. لنین در دورانی در عرصه جنبش انقلابی بین‌المللی ظهور کرد که سرمایه‌داری از مرحله رقابت آزاد به مرحله سرمایه‌داری انحصاری، به مرحله امپریالیسم رسیده و تمام تضادهای جامعه استثمارگر - اعم از تضادهای درونی و برونی آن - حدت و شدت خاص کسب کرده بود. در این مرحله دامنه جنبش کارگری در سراسر جهان گسترش بی‌سابقه‌ای یافته و تکامل تئوری مارکسیستی و تدوین استراتژی و تاکتیک انقلابی پاسخگوی اوضاع و احوال تاریخی جدید را در دستور روز قرار داده بود. این رسالت را تاریخ به لنین سپرد و لنین با توجه به هدف‌ها و وظائف تازه‌ای که طبقه کارگر در چنین دورانی با آنها رو به رو بود، مارکسیسم را در همه جهان و ابعاد آن تکامل

بخشید.

در کتاب «رشد سرمایه داری در روسیه» لنین ضمن تصریح ضرورت اتحاد طبقه کارگر و دهقانان نشان داد که حل بنیادین مسئله ارضی فقط در رهگذر سوسیالیسم میسر خواهد بود و بدین جهت دهقانان متحد طبیعی کارگروست.

در کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» لنین بر بنیاد تجارب انقلاب سال ۱۹۰۵ و جنبش کارگری اروپا ثابت کرد که طبقه کارگر در انقلاب آزادیبخش دوران نوین تکامل جامعه بشری، برخلاف انقلاب‌های دموکراتیک اروپای غربی در قرن نوزدهم، می‌تواند و باید رهبر انقلاب بورژوا دموکراتیک باشد و برای تحقق هژمونی آن باید دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکش شهر و ده را به سوی خود جلب کند. لنین با اثبات ضرورت و امکان اتحاد طبقه کارگر و دهقانان میان مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه سوسیالیسم پیوند مستقیم برقرار ساخت: «ما از انقلاب دموکراتیک بی‌درنگ گذار انقلاب به سوسیالیستی را آغاز می‌کنیم. ما هوادار انقلاب پی اندر پی هستیم. ما در نیمه راه متوقف نخواهیم شد»^۲.

پژوهش جوانب گوناگون امپریالیسم یا بالاترین مرحله سرمایه‌داری و بررسی تضادهای و قانونمندی‌های دوران امپریالیسم، چنان که در پایین خواهیم دید، لنین را به کشف قانون ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری و براساس آن بدین نتیجه رساند که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای مختلف همزمان صورت نخواهد گرفت و جبهه جهانی امپریالیسم نیز حتماً در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری شکافته خواهد بود.

لنین ضمن تدوین تئوری نوین انقلاب سوسیالیستی به تحلیل مسئله ملی در کشورهای مستعمره و وابسته پرداخت و محتوی آن را با توجه به مسائل مشخص انقلاب در دوران امپریالیسم غنی ساخت. در نتیجه این تحلیل پیوند مبارزه طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی با مبارزه خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته برای برانداختن ستم ملی یعنی پیوند میان مبارزه در راه سوسیالیسم و مبارزه آزادیبخش ملی خلقهای ستمدیده علیه استعمار و امپریالیسم مشخص شد. مسئله ملی که در انقلابهای بورژوا دموکراتیک قرن نوزدهم یکی از عناصر عمده این انقلابها بود، در دوران امپریالیسم به یکی از اجزاء متشکله انقلاب سوسیالیستی بدل شد. لنین خاطر نشان ساخت که نیروی مبارزه آزادیبخش ملی خلقهای مستعمره علیه امپریالیسم متوجه است و بدین جهت طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی، باید با تمام قوا به پشتیبانی از این مبارزه برخیزند. خلقهای کشورهای مستعمره وابسته به حکم عوامل عینی متحد طبیعی و بالقوه طبقه کارگر خواهند شد.

لنین مارکسیست پیگیر و خلاق بود. او در مقاله مشهور خود تحت عنوان «برنامه ما» می‌نویسد: «ما تمام و کمال بر تئوری مارکس تکیه داریم»^۳ ولی لنین و مارکس در دوران متمایز از یکدیگر فعالیت می‌کردند. لنین به عنوان یک مارکسیست پیگیر و خلاق، توقف در مرزهایی را که مارکس و انگلس بناگذاران مارکسیسم علمی - در دوران خود بدان رسیده بودند، مغایر با روح مارکسیسم می‌دید. او بارها این کلام انگلس را یادآور شده است که: «آموزش ما جزئی و جامد نیست، رهنمون عمل است.» لنین با برخورد جزئی به آموزش مارکس، ستیز سازگاران‌پذیر داشت و علیه هرگونه تلاش برای تبدیل مارکسیسم به مجموعه‌ای از احکام و فرمول‌های خشک و بی‌جان، علیه برخورد کتابی به تئوری مارکس و انگلس، علیه حفظ طوطی‌وار یا کاربرد قالبی اصول و احکام مارکسیسم با قاطعیت تمام به پیکار برمی‌خاست.

لنین نیروی تئوری انقلابی حزب طبقه کارگر را در درستی آن می‌دانست: «آموزش مارکس همه توان است، زیرا درست است. این آموزش با هیچ نوع موهوم‌پرستی... آشتی‌پذیر نیست»^۴. تئوری انقلابی که لنین جنبش انقلابی را

بدون مجهز بودن بدان، غیرممکن می‌دانست، فقط می‌تواند بر بنیاد تحلیل‌های علمی درست واقعیت زنده، بر بنیاد حقیقت زندگی استوار باشد. احکام جزمی و جامد، برخورد‌ها و ساخته‌های ذهنی، از آنجاکه با واقعیت الفتی ندارند موهومند و تئوری انقلابی حزب طبقه کارگر طبعاً نمی‌تواند با آنها سازگار باشد. درستی تئوری انقلابی، درستی تحلیل‌های علمی و صحت علمی شعارهای تاکتیکی و استراتژیک حزب، مهمترین شرط قدرتمندی حزب است. هر تئوری انقلابی صحیح با جلب عقول و قلوب توده‌ها زود به نیروی مادی بدل می‌شود و این نیرو به حزب باز می‌گردد و در آخرین تحلیل حزب را در پیکار علیه دشمن طبقاتی «همه توان» می‌سازد.

ولی تئوری صحیح و شعار صحیح با برخورد‌های جزمی و جامد به پدیده‌های نو، با کاربرد قالبی اصول و احکام بوجود نمی‌آید و تدوین و تکامل آن مستلزم تحلیل و بررسی عمیق و همه‌جانبه واقعیت دائماً در حال تغییر است.

به همین جهت لنین با تکیه بر واقعیت زندگی جامعه در عرصه‌های گوناگون و تحلیل درست آنها، تئوری بنیادگذاران مارکسیسم را پیوسته برای پاسخ‌گویی به توقعات روزافزون دوران نوین تکامل جهان آماده نگاه می‌داشت. او در مقاله «برنامه ما» می‌نویسد: «ما تئوری مارکس را به هیچ وجه چیزی که به کمال نهایی رسیده باشد و نتوان دست به ترکیب زد، نمی‌دانیم و برعکس معتقدیم که این تئوری فقط سنگ‌های بنیادین دانشی را کار گذاشته است که سوسیالیست‌ها اگر نخواهند از پویه زندگی واپس مانند، باید آن را در تمام جهات به پیش رانند.»^۵

تمام قانونمندی‌ها، احکام و اصول بنیادی آموزش مارکس - انگلس و لنین در مورد تکامل جامعه و انقلاب اجتماعی و از آن جمله: ناگزیری نیروی محرکه تکامل جامعه، رسالت تاریخی طبقه کارگر و نقش حزب پیشاهنگ آن، تئوری لنین درباره دوران امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی، هژمونی پرولتاریا بر بنیاد اتحاد با دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکشان شهر و ده در انقلاب سوسیالیستی، وحدت و پیوند ناگسستی میان مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و نقش رهنمون حزب طبقه کارگر در دوران ساختمان سوسیالیسم و غیره و غیره، اعتبار عام خود را برای همه جوامعی که در دوران ما دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی - اقتصادی در پیش دارند، حفظ کرده‌اند.

اصولاً تجارب و دستاوردهای جدید جامعه انسانی هیچگاه اعتبار تئوری‌های علمی واقعاً اصیل را از بین نمی‌برند. مثلاً گذشت زمان و کشفیات علمی جدید نه تنها تئوری داروین و کشفیات مندلیف و دیگر دانشمندان بزرگ را رد نکردند، بلکه مصداق‌های تازه‌ای بر صحت و اعتبار آنها عرضه داشتند. به همین گونه نیز تجارب و دستاوردهای دوران کنونی در عرصه مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی نه تنها نافی قانونمندیهای کشف شده توسط بنیادگذاران مارکسیسم - لنینیسم در زمینه تکامل جامعه بشری، ناگزیری فئای نظام سرمایه‌داری و تعویض آن با سوسیالیسم، نیستند، بلکه برعکس، مؤید صحت و اعتبار کامل این قانونمندی‌ها هستند.

تدوین تئوری نوین انقلاب سوسیالیستی در دوران نوین تکامل جامعه بشری یکی از بزرگترین راه‌آورد‌های این مبارزه بود. لنین ضمن پژوهش امپریالیسم، همانگونه که قبلاً اشاره رفت، قانون ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری را کشف کرد و براساس آن بدین نتیجه رسید که در دوران امپریالیسم برخلاف دورانی که مارکس و انگلس زندگی و فعالیت می‌کردند، سوسیالیسم نمی‌تواند به طور همزمان در همه یا در اکثر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پیروز شود. لنین از سال ۱۹۱۵ ضمن یک سلسله از آثار خود نشان داد که در مرحله امپریالیستی رشد سرمایه‌داری، آهنگ تشدید تضاد حلقات گوناگون سیستم جهانی یا «زنجیره جهانی» سرمایه‌داری

یکسان نیست. رشد سرمایه‌داری نیز در این مرحله در کشورهای مختلف با آهنگهای مختلف، با جهش‌های متفاوت و به بیان دقیق‌تر با حرکتی «ناموزون» صورت می‌گیرد. مثلاً آلمان یا ژاپن یا ایالات متحده آمریکا که در آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم بی‌واپس مانده‌تر از انگلیس یا فرانسه بودند، در پایان این قرن در آغاز قرن بیستم از نظر قدرت اقتصادی با جهش‌های بلند بر این کشورها پیشی گرفتند. این ناموزونی تشدید تضادها و ناموزونی رشد اقتصادی، برخی از کشورها و بیش از همه روسیه را به گره‌گاه تضادها بدل ساخت و از جمله جنبش کارگری را بی‌گسترش داد و موجب شد که «زنجیره جهانی» امپریالیسم در حلقه‌های معین ضعیفتر شود و برای گسیختگی آماده‌تر از کار درآید، بر پایه این پژوهش‌ها لنین در سال ۱۹۱۵ نوشت: «ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی، قانون مطلق نظام سرمایه‌داری است و از اینجا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یک کشور سرمایه‌داری مجزا امکان‌پذیر است.»^۶

یک سال بعد لنین بر پایه بررسی عمیقتر اقتصاد و سیاست در دوران امپریالیسم با قطعیت بیشتر اعلام داشت: «سوسیالیسم نمی‌تواند در همه کشورها همزمان پیروز شود»^۷. بدینسان حال دیگر لنین نه تنها از امکان، بلکه از ناگزیری پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یک کشور سرمایه‌داری مجزا سخن می‌گوید و این حکم را یکی از قانونمندیهای عام انقلاب جهانی سوسیالیستی اعلام می‌دارد.

لنین بر پایه تحلیل عمیق و همه‌جانبه مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری، تئوری مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی را با یک سلسله احکام اصولی تازه بسیار مهم غنی ساخته است. این احکام عبارتند از: امکان و ضرورت پیروزی طبقه کارگر نخست در چند کشور و حتی در یک کشور و بالتجیه ضرورت همزیستی کشورهای دارای سیستم‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی گوناگون، ناگزیری گسیخته‌شدن زنجیره اقتصادی جهانی سرمایه‌داری - نخست در کشورهای واقع در ضعیف‌ترین حلقه‌های آن و سپس در کشورهای دیگر، هژمونی طبقه کارگر و فراروایی انقلاب بورژوادموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، ارتباط میان مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و جنبش آزادیبخش خلق‌های مستعمره و وابسته، مشخصات وضع انقلابی، درآمیزی با شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب، نقش پیشاهنگ طبقه کارگر، دیکتاتوری پرولتاریا بر بنیاد اتحاد طبقه کارگر با دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکش جامعه، تنوع اشکال گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، قانونمندیهای فرایند انقلاب جهانی و احکام دیگر.

تمام نظریه لنینی انقلاب سوسیالیستی بر بنیاد تحلیل تناسب و پیوند میان شرایط عینی و ذهنی، گ.ار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم استوار است. عدم توجه به تناسب میان این شرایط و به روند دیالکتیکی آنها، مبالغه روی یکی و کم‌بها دادن به دیگری کار را به ولون و یسم (اراده گرایی) = مطلق کردن اراده انسانی (یا به اپورتونیزم می‌کشاند). لنینی یا قانونمندیهای عینی تاریخ و عامل ذهنی یا فعالیت آگاهانه انسان دو جانب کاملاً به هم پیوسته فرایند تاریخ هستند و با یکدیگر پیوند ناگسستی دارند. لنین می‌گوید: «وجه تمایز مارکسیسم با تمام تئوریهای سوسیالیستی دیگر در آن است که مارکسیسم روشن‌بینی علمی کامل در تحلیل اوضاع و احوال عینی و در تحلیل فرایند عینی تحول (اولوسیون) را با قبول بی‌چون و چرای نقش انرژی انقلابی و خلافت انقلابی و ابتکار انقلابی توده‌ها و نیز البته شخصیت‌ها، گروه‌ها، سازمانها و احزابی که می‌توانند رابطه با این یا آن طبقه را لمس کنند و به برقراری آن تحقق بخشند، یکجا در خود جمع دارد»^۸.

لنین به هیچ وجه بر این عقیده نبود که قانون انقلاب سوسیالیستی پیروزمند شوریهایی خواهند شد که از نظر اقتصادی واپس مانده‌تر از همه هستند، چنین

کشورهایی فقط پس از پیروزی سوسیالیسم در یک یا چند کشور می‌توانند با طی مراحل چند به راه رشد سوسیالیستی گام نهند. برای کشوری که نخستین بار در جهان زنجیر امپریالیسم را پاره می‌کند، درجه معینی از رشد اقتصادی (عامل عینی) لازم است تا طبقه کارگر پس از به دست آوردن قدرت بتواند استقلال اقتصادی کشور را تأمین کند و تولید و توزیع را بر بنیاد سوسیالیستی سامان دهد. چنین درجه‌ای از رشد اقتصادی نیز بر پایه سطح عالی رشد سرمایه‌داری انحصاری تأمین خواهد شد. لنین ضمن تذکرات خود درباره کتاب بوخارین تحت عنوان «اقتصاد دوران گذار»، «تئوری واپس ماندگی» را سخت مورد انتقاد قرار داد و خاطرنشان ساخت که اگر رشد اقتصادی سرمایه‌داری در روسیه به سطح معینی نرسیده بود، ما نیز در کار انقلاب به نتیجه‌ای نمی‌رسیدیم.

لنین علاوه بر شرایط اقتصادی، شرایط عینی اجتماعی - سیاسی لازم برای انقلاب سوسیالیستی را نیز پژوهش کرد. تا زمانی که حدت تضادهای اجتماعی - سیاسی، مناسبات سیاسی میان طبقات را نیز در بر نگیرد و در اثر آن تناسب نیروهای طبقاتی به سود انقلاب تغییر نکند یعنی نیروهای انقلابی قادر به تحقق انقلاب، به حرکت نیایند و به بیان دیگر دستگاه قدرت طبقه فرمانروا دچار بحران نشود، پیروزی انقلاب ممکن نخواهد بود. مجموعه این عوامل را لنین «وضع انقلابی» نامیده است. مهمترین علامت پیدایش وضع انقلابی عبارت است از: تشدید فعالیت سیاسی توده‌ها به درجه‌ای که ثبات نظام سیاسی و ثبات دستگاه قدرت طبقه استثمارگر را برهم زند و بنیاد اجتماعی گسترده‌ای در میان توده‌ها برای انقلاب پدید آرد. تشدید فعالیت توده‌ها نیز در آخرین تحلیل در گرو وضع اقتصادی آنهاست. «انقلاب فقط از عهده توده‌هایی ساخته است که نیازهای عمیق اقتصادی آنها را به حرکت درآورده باشد»^۹. وضع انقلابی از تشدید تضادهای شیوه تولید ریشه می‌گیرد و بنیاد آن بر تضاد میان نیروهای مولده و سیستم کهنه مناسبات تولید استوار است. ولی میان وضع انقلابی و این تضادها رابطه خود به خودی وجود ندارد. این تضادها باید عرصه مناسبات سیاسی و طبقاتی را نیز در بر گیرند. زمان پیدایش این وضع و اشکال و آهنگ گسترش آن به چگونگی دستگاه قدرت حاکمه، به نیرو و تجربه طبقه انقلابی و ارتباطات آن با دیگر طبقات و به مجموعه اوضاع و احوال سیاسی و به طور کلی به چگونگی عامل داخلی و عامل بین‌المللی بستگی دارد.

وضع انقلابی یعنی فراهم نمودن زمینه اجتماعی - سیاسی لازم برای انقلاب. ولی پیدایش آن تنها به شرایط عینی وابسته نیست، بلکه شرایط ذهنی نیز لازم دارد. لنین می‌نویسد: «پیدایش هر وضع انقلابی به انقلاب نخواهد انجامید، انقلاب فقط در نتیجه آنچنان وضعی به تحقق می‌پیوندد که علاوه بر تحولات عینی پیشگفته، تحول ذهنی نیز صورت گرفته باشد و این تحول هم عبارت است از: توان طبقه انقلابی برای دست‌زدن به اقدامات انقلابی گسترده و چنان پرقدرتی که بتواند دستگاه حکومت کهنه را که هرگز و حتی در دوران بحران نیز چنانچه آن را «نیندازند»، خود «نخواهد افتاد»، در هم شکند»^{۱۰}.

در جریان پیدایش و گسترش وضع انقلابی که به میزان زیادی به درجه آگاهی و شکل طبقه کارگر و متحدین آن نیز بستگی دارد، وحدت دیالکتیکی عوامل عینی و ذهنی انقلاب نمودار می‌شود. لنین وحدت این دو عامل را که به صورت بحران عمومی در سراسر کشور بروز می‌کند، قانون اساسی هر انقلاب بزرگ نامیده است. وشی وضع انقلابی شدت می‌یابد نقش عامل ذهنی نیز بالا می‌رود و عامل ذهنی رفته رفته برای بروز انقلاب و پیروزی آن اهمیت قاطع کسب می‌کند.

ولی وضع انقلابی با برخورد ولوتاریستی و با ذهن‌گرایی هیچگونه الفتی ندارد. لنین نارونیک‌ها و آنارشیت‌ها را که به وحدت شرایط ذهنی و

عینی انقلاب بی‌اعتنا بودند و می‌خواستند تنها به نیروی اراده فردی خود شرایط ذهنی انقلاب را فراهم سازند، سخت می‌کوبید و بی‌پایگی نظریات آنها را فاش می‌ساخت.

لنین در این زمینه همزمان با مبارزه علیه ولوتاریسم و ذهن‌گرایی، علیه افراط دیگری یعنی علیه نظریه اقتصادی عامیانه‌ای که به موجب آن گویا شرایط ذهنی انقلاب در رهگذر رشد اقتصادی کشور به طور خودانگیخته و بدون نیاز به فعالیت آگاهانه توده‌های تحت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر فراهم خواهد آمد، به مبارزه برمی‌خاست. ایجاد شرایط عینی فقط امکان عینی لازم برای بروز انقلاب و پیروزی آن را فراهم می‌آورد. ولی برای تحقق انقلاب نیروهای سیاسی متشکل، مجهز به وحدت اراده و عمل، آگاه به هدفهای انقلاب و آماده برای شرکت و جانبازی در راه انقلاب لازمند. اگر چنین نیروهایی موجود نباشند، شدت تضادهای اجتماعی ممکن است به حد اعلای خود برسد و بی‌آن که به پیدایش وضع انقلابی بیانجامد دوباره فروکش کند و فرصت نادری که پس از یک دوران دراز مبارزه فراهم آمده است از دست برود. بدین جهت برای بهره‌گیری بموقع از لحظه‌ای که تضادهای اجتماعی به حدت لازم برای پیدایش وضع انقلابی می‌رسد، طبقه کارگر یعنی هسته اساسی نیروهای سیاسی انقلاب اجتماعی، باید از پیش به حد کافی متشکل شده و توده‌های دهقان و سایر لایه‌های شهر و ده را نیز به اتحاد با خود جلب کرده باشد. و این وظیفه‌ای است که فقط حزب پیشاهنگ طبقه کارگر می‌تواند بدان تحقق بخشد. لنین می‌نویسد: «پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحی جز سازماندهی ندارد. پرولتاریا ... تنها در صورتی می‌تواند نیروی شکست‌ناپذیر شود و حتماً هم خواهد شد که اتحاد ایدئولوژیک آن که بر بنیاد اصول مارکسیسم استوارست، به نیروی وحدت مادی سازمان که میلیون‌ها زحمتکش را در ارتش طبقه کارگر گرد می‌آورد، تحکیم پذیرد»^{۱۱}. چنین است برخی از عناصر اساسی تئوری لنین درباره انقلاب سوسیالیستی.

فعالیت خستگی‌ناپذیر حزب لنین که از سال ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۱۷ طی پانزده سال به اشکال گوناگون علنی و غیرعلنی، مسالمت‌آمیز و قهرآمیز، آرام و طولانی، نهان و عیان، محفلی محدود و توده‌ای گسترده، پارلمانی و غیره، علیه تزارسم پیکار کرده بود، ثمرات خود را به بار آورد: در پایان فوریه سال ۱۹۱۷ سلطنت مستبد تزاری زیر ضربات درهم شکن کارگران و دهقانان فروپاشید. انقلاب بورژوادموکراتیک در روسیه پیروز شد. در جریان این انقلاب در کنار حکومت موقت بورژوازی - قدرت دیگری به صورت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پدید آمد. روز ۲۷ مارس سال ۱۹۱۷ لنین سوئیس را به آهنگ روسیه ترک گفت و روز ۳ آوریل وارد پتروگراد شد و صبح روز بعد تظاهرات تاریخی خود را که به نام «تظاهرات آوریل» مشهور است، ضمن گزارشی اعلام داشت. در این «تظاهرات» که حاوی نقشه دایهانه پیکار حزب در راه چگونگی گذار از انقلاب بورژوادموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی^{۱۲}، «لنین خاطرنشان ساخت که جمهوری شوراهای بهترین شکل سیاسی دیکتاتوری، پرولتاریا ریاست و برپایه این نتیجه‌گیری، شعار تاریخی دوران ساز «سمه قدرت از آن شوراهای بادا» را مطرح ساخت. این کشف سترگ برای تأمین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اکتبر سال ۱۹۱۷ و ایجاد حکومت شوراهای اهمیت عظیم داشت. «تظاهرات» لنین که بر بنیاد تئوری امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد استوار بود، دورنمای تازه‌ای برای گسترش انقلاب پدید آورد.

لنین در این «تظاهرات» و در آثار دیگر خود تحت عنوان «درباره دو حکومتی»، «نامه‌هایی درباره تاکتیک» و «وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر» راه رسیدن به پیروزی انقلاب سوسیالیستی را نشان داد. او ضمن تشریح اهمیت و ویژگی انقلاب فوریه خاطرنشان ساخت که اگر چه در این

- ۱- لنین: مجموعه کامل آثار، جلد ۲۴، مقاله «برنامه ما»، ص ۱۸۲.
- ۲- لنین: مقاله «موضع سوسیال دموکراسی در قبال جنبش دهقانی»، جلد ۱۱، ص ۲۲۲.
- ۳- لنین: «مقاله برنامه ما» جلد ۴، ص ۱۸۲.
- ۴- لنین: مقاله «سه منبع و سه جزیره مارکسیسم».
- ۵- لنین: مقاله «برنامه ما»، جلد ۴، ص ۱۸۴. (تکیه روی کلمات از ماست).
- ۶- لنین: مقاله «کشورهای متحده اروپا»، جلد ۲۶، ص ۳۵۴.
- ۷- لنین: مقاله «برنامه جنگی انقلاب پرولتاری»، جلد ۳۰، ص ۱۳۳.
- ۸- لنین: مقاله «علیه تحریم»، جلد ۱۶، ص ۲۳.
- ۹- لنین: مقاله «پلخانیف و واسیلیف»، جلد ۱۴، ص ۲۳۸.
- ۱۰- لنین: مقاله «ورشکستگی انترناسیونال دوم»، جلد ۲۶، ص ۲۱۹.
- ۱۱- لنین: مقاله «یک گام به پیش، دو گام به پس»، آثار منتخب، ترجمه فارسی، جلد اول، بخش اول، ص ۸۰۸.
- ۱۲- لنین: «نامه‌هایی درباره تاکتیک»، جلد ۳۱، ص ۱۳۳.
- ۱۳- همانجا، «درباره وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر»، ص ۱۱۴.
- ۱۴- لنین: «گزارش درباره وظایف حکومت شوراهای»، جلد ۳۵، ص ۲.

سالگرد شهادت دکتر محمد نجیب‌الله

شهید کبیر جنبش جهانی چپ

به دنبال گسترش جنگ داخلی در افغانستان، با حمایت امپریالیسم آمریکا و کشورهای مرتجع منطقه، گروه مزدور مافوق ارتجاعی «طالبان» در مهر ۱۳۷۵ بر کابل مسلط شد و در اولین اقدام جنایتکارانه خود، دکتر محمد نجیب‌الله آخرین رئیس‌جمهور حکومت دموکراتیک و خلقی افغانستان و نماینده میهن‌پرست‌ترین و آزاداندیش‌ترین اقشار جامعه افغانستان را به شکل فجیعی به قتل رساند و ارتجاعی‌ترین قوانین را بر مردم افغانستان تحمیل نمود.

اتحاد شوم و پلید امپریالیسم جهانی، کشورهای مرتجع منطقه و واپسگرایان مذهبی داخلی افغانستان - عملکرد جنایتکارانه گروه‌های «مجاهدان افغانی» در گسترش جنگ داخلی، بمباران مناطق مسکونی، کشتار و شکنجه مخالفان، در تحمیل عقاید و راه و رسم قرون وسطایی به مردم افغانستان - وجود ساختار عقب‌مانده قبیله‌ای و عشیره‌ای متکی به واپس‌مانده‌ترین عقاید و پایین‌ترین سطح فرهنگ و سواد عمومی، پیامدهای منفی ناشی از اشغال نظامی چندین سال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی - دخالت آشکار حکومت‌های ایران و پاکستان - هر یک در تلاش برای گسترش حیطه نفوذ خود از طریق یاری رساندن به عوامل مسلح خود در افغانستان بوده و هستند ... موجب شده‌اند تا فاجعه عظیم و دردناکی برای اکثریت مردم ستمکش افغانستان پدید آید. متأسفانه اشتباهات نیروهای مرفقی افغانستان در اداره حکومت و برخورد با مردم و نیز تفرقه و پراکندگی در صفوف نیروهای مرفقی و چپ افغانستان در تشدید این وضعیت فاجعه‌بار مؤثر بوده است. دکتر محمد نجیب‌الله در چهارم مه ۱۹۸۶ با یک تغییر بدون خونریزی به قدرت رسید. او در بحرانی‌ترین و سرنوشت‌سازترین لحظات تاریخ کشور خود، با پذیرش شجاعانه اشتباهات حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در دسامبر ۱۹۸۶ برنامه «آشتی ملی» را طرح کرد. وی سیاست

انقلاب و وظایف عمده یعنی تأمین «صلح و نان و آزادی» انجام نگرفته، ولی انقلاب در یک عرصه بسیار مهم از چارچوب انقلاب بورژوا دموکراتیک معمولی فراتر رفته و آن هم ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است. لنین که ملاک عمده فرجام یک انقلاب را چنین تعریف می‌کرد: «نخستین نشان عمده و اساسی انقلاب عبارت است از انتقال قدرت حاکمه از دست یک طبقه به دست قاطبه دیگر - هم به مفهوم علمی دقیق این کلمه و هم به مفهوم پراتیک - سیاسی آن»^{۱۲}. براساس همین حکم و با توجه به این که در انقلاب فوریه قدرت حاکمه از دست طبقه ملاکان به دست بورژوازی افتاده بود، لنین اعلام داشت که انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه به فرجام رسیده است. آنگاه لنین براساس نتیجه‌گیریهای پیشین خود درباره گذار بی‌درنگ از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، به تحلیل واقعیت اوضاع و احوال پس از انقلاب فوریه پرداخت و بویژه با توجه به این که مسئله صلح و نان برای طبقه خلق اهمیت حیاتی دارد، از تحلیل خود چنین نتیجه گرفت که اینک دیگر همه شرایط لازم برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی فراهم است: «ویژگی لحظه حاضر در روسیه عبارت است از گذار از مرحله اول انقلاب که در آن قدرت حاکمه به سبب کافی نبودن درجه آگاهی و تشکل پرولتاریا به دست بورژوازی افتاد، - به مرحله دوم انقلاب که در آن قدرت حاکمه باید به دست پرولتاریا و تهدیدست‌ترین لایه‌های دهقانان افتد»^{۱۳}.

این حکم که حکم عمده «توهای آوریل» را تشکیل می‌داد، حزب را به سوی هدف تازه یعنی تدارک انقلاب سوسیالیستی و تحقق پیروزی آن هدایت کرد. برون رفت از جنگ دیرپای امپریالیستی که توده‌های مردم روسیه را به کلی از پا انداخته و صدها هزار کشته و معلول بر جای گذاشته بود، دست‌یابی به آزادی واقعی و رسیدن به نان و زمین، در گرو سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا یعنی انتقال قدرت به دست کارگران و دهقانان متشکل در شوراهای بود. حزب لنین برای تحقق این هدف سازماندهی و بسیج توده‌ها پرداخت. لنین بر پایه واقعیات زندگی روزمره، طبیعت امپریالیستی دولت موقت بورژوایی تحت رهبری کرنسکی و نیز زیانمندی سیاست سازشکارانه منشویک‌ها و دیگر احزاب و سازمانهای خرده بورژوازی را برای توده‌ها روشن می‌ساخت و نشان می‌داد که راه برون‌رفت کشور از بحران، فقط انتقال تمام قدرت به دست شوراهاست.

رویدادهای ماههای مه - سپتامبر سال ۱۹۱۷ و فراز و نشیب فرایند انقلاب در این دوران بسیار پر محتوی، صحت مشی انقلابی لنین را روز به روز بیشتر برای توده‌ها ثابت می‌کرد و نفوذ حزب را در میان آنها با سرعتی روزافزون افزایش می‌داد.

در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۷ نوامبر به تقویم جدید) قیام مسلح کارگران و سربازان انقلابی ارتش آغاز شد و همان شب دولت موقت ضدانقلابی سقوط کرد. قدرت حاکمه به دست شوراهای افتاد. لنین روز ۲۵ اکتبر ضمن سخنرانی خود در جلسه فوق‌العاده شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد پیروزی انقلاب سوسیالیستی را اعلام داشت: «از این پس مرحله تازه‌ای در تاریخ روسیه آغاز می‌شود و این سومین انقلاب روسیه در فرجام خود باید به پیروزی سوسیالیسم بیانجامد»^{۱۴}.

روز ۲۶ اکتبر لنین در کنگره شوراهای سراسر روسیه طرح سند تاریخی و دوران‌ساز «منشور صلح» را که حاوی پیشنهاد صلح بی‌درنگ به تمام دول درگیر جنگ بود، و از پی آن طرح سند جهانی دوران‌ساز دیگر یعنی «منشور زمین» را درباره انتقال همه زمین‌های کشور به مالکیت اجتماعی عموم خلق اعلام داشت و کنگره هر دو سند را تصویب کرد. در همین کنگره بود که برای نخستین بار در تاریخ جامعه بشری دولت شوروی کارگری و دهقانی به

نوبین خود را بر پایه تفکر نوین دمکراتیک و در جهت غلبه بر بحران عمومی، اسلام آتش‌بس، تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم در جامعه، اعلام عفو عمومی و سراسری، ایجاد شرایط برای مشارکت کلیه اقشار مردم در تعیین سرنوشت خویش، نمایندگی عادلانه همه مردم در ساختار سیاسی کشور، تشکیل دولت اتحاد ملی با حضور نیروهای عمده سیاسی کشور، حفظ و ترویج سنتهای ملی و فرهنگی و تاریخی و اعلام دین اسلام به عنوان دین رسمی افغانستان، و برای ایجاد افغانستان آزاد و آباد و مستقل و مردمی،... پی ریخت. او در ژانویه ۱۹۸۷ با اعلام آتش بس یکجانبه، خواهان انجام مذاکرات صلح با گروه‌های «مجاهد» مخالفت حکومت شد و دست پناهندگان را در بازگشت به میهنشان باز گذاشت. از ۱۹۸۸ خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان آغاز شد و نهایتاً در سال ۱۹۸۹ کلیه این نیروها از افغانستان خارج شدند. اما گروه‌های «مجاهد» که تنها در فکر قدرت و پول‌های اربابان خارجی بودند، هیچگاه جواب مثبتی به خواست‌های دکتر نجیب ندادند و نیز هیچگاه روند کمک‌های نظامی و مالی امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه به «مجاهدین افغانی» قطع نشد. با وجود عوامل نامساعد داخلی و بین‌المللی، دکتر نجیب‌الله نتوانست در اجرای برنامه خود موفق شود و از این‌رو برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی، از مقام خود استعفاء داد و به دقترا سازمان ملل متحد در کابل، که مسؤولیت حفظ جان او را به عهده گرفته بود، منتقل شد. حکومت افغانستان نیز به دست گروه‌های جنایتکاری افتاد که دولت آمریکا با صرف میلیون‌ها دلار، طی سالیان طولانی آنها را «مجاهدان راه آزادی» به جهانیان معرفی کرده بود. در حکومت این گروه‌های «مجاهد» سرکوب مردم آزاداندیش و کشتار و شکنجه مخالفان با سببیت ادامه یافت و جنگ داخلی با گسترده‌تری هر چه بیشتر و کشتارهایی عظیم‌تر و ویرانی‌هایی بیشتر گسترش یافت. مردم ستم‌دیده افغانستان، بیش از پیش به ماهیت پلید گروه‌های جنایتکار «مجاهد» و خطمشی درست و حقانیت حکومت آشتی ملی و دکتر نجیب‌الله آگاه می‌شدند. گروه‌های مافوق ارتجاعی «طالبان» که از دوسال پیش با حمایت مالی و نظامی گسترده دولت‌های آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی و بر پایه ارتجاعی‌ترین تفکرات مذهبی تشکیل شده بود، با اتکاء به سلاح‌های مدرن توانست مناطق وسیعی از افغانستان را تصرف کند و بالاخره در ۶ مهر ۱۳۷۵ کابل را تسخیر و حکومت جدیدی را اعلام کرد و فرمان‌های ضد حقوق بشر، ضد انسانی، مردم‌ستیز، ضد زن را به عنوان قوانین «شریعت اسلام» حاکم بر جامعه صادر کرد. آنگاه با نقض مقررات بین‌المللی به دفتر سازمان ملل متحد در کابل یورش برد، دکتر نجیب و چهار تن از یارانش را از آنجا بیرون آورد، آنها را به ماشین بستند و در خیابان‌ها بر زمین کشاندند، سپس آنها را در میدانی در شهر کابل به دار آویختند و اجساد آنها را تا چند روز بر چوب‌های دار نگه داشتند تا برای عدالت‌جویان و آزادیخواهان افغانستان درست عبرتی باشد.

دولت آمریکا که خود را مدافع حقوق بشر و مخالف بنیادگرایی‌های ارتجاعی معرفی می‌کند و به بهانه دفاع از «حقوق ملت‌ها» و پاسداری از صلح و آزادی ولی در واقع برای دفاع از منافع سرمایه‌داری راست جهانی به سرکوب آشکار ملت‌ها می‌پردازد، با حمایت آشکار از گروه بنیادگرایی مذهبی طالبان (که در کشتار و جنایت و پلیدی و در مبانی تفکر ضدانسانی و ضد آزادی و ضد زن، شاخص و ممتاز است) دست خود را بیش از پیش رو کرد. آنجا که مسئله حقوق بشر تابع معادلات سیاسی شود و عملکرد سازمان‌های جهانی مدافع حقوق بشر و حتی سازمان ملل متحد تابع سیاست‌های خاص حکومت توسعه‌طلب آمریکا شود، فاجعه‌ای همچون آنچه در عراق و افغانستان رخ داد، روی می‌دهد. از سوی دیگر حکومت جمهوری اسلامی ایران که بیش از ۱۶ سال خود را در مسئله افغانستان درگیر کرد و با تلف کردن میلیون‌ها دلار از ثروت مردم و امکانات جامعه در

حمایت نظامی و مالی و تبلیغی از گروه‌های مرتجع مورد نظر خود، در تشدید جنگ داخلی و بحران عمومی در کشور افغانستان نقشی قاطع و بسیار مهم داشته است، با تسلط گروه «طالبان» (که ایدئولوژی مذهبی ضد شیعه را نمایندگی می‌کند) بر کابل، نبرد قدرت را در افغانستان باخت. ناجوانمردی، رذالت و ددمنشی عمل جنایتکارانه قتل دکتر نجیب‌الله و یارانش در افغانستان، از ماهیت اندیشه‌ها و اعتقادات گروه‌های واپسگرا، ضدانسان و مزدور پرده برمی‌دارد. بیدادگران با قتل دکتر نجیب‌الله خواستند تا اندیشه او را بکشند. گرچه نجیب کشته شد، اما اندیشه‌های پاک و آرمان والا و انسانی او همواره زنده است. آری، اندیشه را نمی‌توان کشت. علی‌رغم این چنین کشتارها و جنایت‌ها که در نقاط مختلف جهان علیه نیروهای چپ اعمال می‌شود، نیروی چپ و اندیشه ظفر نمودن آن، همیشه زنده است، رشد و نمو و استحکام می‌یابد، هر روز بر توانایی رزم و بسیج مردمی آن افزوده می‌شود، و بیش از پیش اقشار هرچه وسیع‌تری از مردم به حقانیت و درستی آن پی می‌برند و به سمت آن جلب می‌شوند. نیروی چپ بالنده است و ارتجاع میرنده دکتر نجیب و یارانش از جمله قربانیان استبداد دینی در گوشه دیگری از این جهان پرآشوب هستند. دکتر محمدنجیب‌الله از جمله شهدای بزرگ جنبش جهانی سوسیالیستی و از سبیل‌های برجسته جنبش آزادی، عدالت، ترقی و صلح در سراسر جهان است.

فراخوان برای ارسال مقالات پیرامون

«ماهیت دین و برخورد چپ‌نوبه دین در ایران»

«شرکت پژوهشی پیام پیروز»، در راستای گسترش بحث‌های دمکراتیک پیرامون مسایل گوناگون مهم و مطرح در سطح جنبش ترقی‌خواهانه و چپ، ارائه نظریات گوناگون در رابطه با موضوعات اساسی در جنبش‌های اجتماعی میهن، و به منظور انسجام و نظم بخشیدن هرچه بیشتر به این بحث‌ها، در نظر دارد تا در هر شماره، از «بولتن‌ها» یک مسئله مهم را به عنوان محور اصلی بحث پیشنهاد دهد و از آنها دعوت نماید تا پیرامون آن موضوع مشخص، نظرات و دیدگاه‌های خود را ارائه دهند و سپس مطالب ارسالی را در بولتن‌های شرکت انتشار دهد تا در معرض نقد و قضاوت دمکراتیک قرار گیرد. از این‌رو از کلیه خوانندگان «بولتن‌ها»، علاقمندان، صاحب‌نظران، فعالان سیاسی و اجتماعی دعوت می‌نمایم تا نظرات تئوریک، تبلیغی و سیاسی خود را نسبت به پدیده دین در جامعه ایران، ماهیت و نوع عملکرد دین، مسئله کهنه و نو در دین، چگونگی برخورد نیروهای چپ‌نوبه دین در ایران و نهادها و مؤسسات و شکل‌های دینی و سازمان‌های سیاسی دینی در میهن، بدون هیچگونه خودسانسوری و به هر نحوه صلاح و مناسب می‌دانند. بسم و آدرس واقعی یا غیر واقعی (به آدرس: تهران، صندوق پستی ۱۰۰ - ۱۳۴۶۱) برای ما ارسال دارند و ما مقالات ارسالی را بدون سانسور در «بولتن‌های شرکت» منعکس می‌نمایم.

مهرماه ۱۳۷۶

هزینه تمام‌شده برای تهیه بولتن شماره ۷ = ۱۵۰۰۰ ریال

هزینه بسته‌بندی و پست برای ارسال بولتن‌ها = ۳۰۰۰ ریال

حساب سپرده قرض‌الحسنه پس‌انداز به شماره ۷۰۲۱۹۸ -

بانک ملی ایران - شعبه نوید (کد ۹۵۲) - تهران - به نام پیروز